لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیٔ قدیر ملک الموت
گفت یا رسول الله هر که این کلمات را بر گورستان لحد بخواند خدای تعالی جمله گورهای آن مقبره را روشن گرداند
و خواننده را بیامرزد و هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسد و هزار درجه بنام او بر دارند و هزار حور یابد بعده
فاتحه و آیة الکرسی بخواند و بر نیت مردگان دارد خدای تعالی در گور هر مرده از مشرق تا مغرب چهل نور بدهد
و برایشان گورها فراخ گرداند و هر مرده را درجه دهد و خواننده را ثواب شصت حج بنویسند و خدای تعالی از
هر حرفی فرشتهٔ آفریند تا بقیامت تسبیح گوید و ثواب آن خواننده را می نویسند شرط است که بعد از سلام گفتن
بر مرده فاتحه و آیة الکرسی بخواند بعده ده بار سورهٔ اخلاص بخواند و این دعای ماثوره بخواند که الحمد لله الذی
لا یبقی الا وجهه لا یدوم الا ملکه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
الهاً واحداً وتراً لم یتخذ صاحبةً ولا ولداً لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد واشهد ان محمد
عبده ورسوله صلی الله علیه وآله وسلم جزی الله محمد النبی الامی ما هو اهله شهد الله انه لا اله
الا هو والملائکة واولو العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام
ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین وانا علی ذلک من الشاهدین
الله القادر الکریم علی من بیننا لک الحمد والشکر ولک المنة فضلاً وسع علیه مدخله ونور له قبره
وفرج عنا وعنه هم الدنیا وعذاب الآخرة **نقل ست** که از کتاب دقائق الحقائق در خبر ست که چون
بندهٔ مؤمن را در قبر گذارند و سر قبر را استوار کرده دوستان از سر قبر باز گردند و او را دران کنج زاویه تنگ و
تاریک لحد تنها گذارند بعد ازان حضرت حق سبحانه وتعالی بکمال لطف و بنده نوازی با بندهٔ خود خطاب فرماید که
عبدی فریداً وحیداً ای بنده درین کنج زاویه لحد تنها ماندی وآن دوستان و یاران که از برای ایشان
عصیان میورزیدی واسترضای ایشان را برضای ما میگزیدی امروز ترا درینجا تنها گذاشتند فانا ارحمک
الیوم رحمةً یتعجب الخلائق منها امروز آن ست که ترا برحمت خود بنوازم چنانکه همه خلائق ازان متعجب
بمانند وانا اشفق علیک من الوالدة بولدها ومن مهربان ترم بر تو ای بنده از مادر به نسبت فرزند خود
اکنون از خویش و پیوند دور افتادهٔ انگاه بملائکه خطاب فرماید که ای ملائکه غریبی ست که از وطن و مسکن خود جدا
دور افتاده از یار و قرین و دوست و همنشین خود جدا دیده و از مصاحبان و رفیقان تنها مانده و از زن و فرزند
و خویش و پیوند خود دور افتاده امروز در کنج زاویه لحد مهمان من ست میخواهم که انچه ممکن ست بروی کرم و
احسان نمائید و بر بدن وی انتشار روح و ریحان فزائید و گلدستهای جنت بر سر بالین بندهٔ من
برید و درے از بوستان سرای جنت در لحد بندهٔ من بکشائید و مشعلهٔ نور بر بالین بندهٔ من نهید و او را با من

بازگذارید که بمقتضای مونس کل و صدرحمت من قرین و مونس و همنشین بنده من خواهد بود تا بآن وقت که
به بزم وصال در سراچۂ دار الجلال تربیت نمایم و نقاب احتجاب از پیش جمال بدست شوق وصال بکشایم
در بزم عیش و سرور و شراب طهور بسر مستان بزم الست بپمایم ندا در ملکوت و صدا در جبروت اندازم

عاشقان جمال ما مستند
عقل از دست پای بر بستند
گنجها در درون جان دارند
تا ز دو دو جود وارستند
در ازل خورده اند جام الست
دل درین دام آب و گل بستند
شاهبازان عالم ملکوت
همه زین دامگه برون جستند

باده خوردند جام بشکستند
از سر هر دو کون خواستاند
گرچه از نقد جان تهی دستند
آنچنان در فنا فنا شده اند
تا ابد زان شراب سرمستند
گر بر آرند سر بطارم عرش
رشتۂ آب و خاک بگسستند
تا نه بگسیختند رشتۂ تن

بی سر و پا بکوی عشق شدند
تا به بزم وصال بنشستند
سوختہ عود دل بر آتش عشق
که ندانند نیست یا هستند
حیف کاین طائران عالم قدس
همچنان نزد عارفان پستند
تا که ز د طبل ارجعی شه عشق
با شه خویشتن نه پیوستند

در تفسیر زاد المذکرین و دقائق الحقائق تصنیف ابو اللیث سمرقندی آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند سپاهے دیدم از فرشتگان که بر سر هر یک تاجهای مروارید و جامها از حلہ بهشتی و کمربند از یاقوت و زمرد و پاجامها از نور پوشیده عدد ایشان را خداوند داند می آمدند و میرفتند از ملک الموت پرسیدم که ایشان کیانند گفت از ان روزے که خدای تعالی مرا بیافریده همچنین می بینم که می آیند و میروند کسے مقصد ایشان را نمیداند باز از ملک الموت پرسیدم که حقیقت موت را بر من بیان کن ملک الموت گفت یا رسول الله خدای تعالی بیافرید موت را و بہ پیچید اورا بهزار پرده بزرگی هر پرده برابر هفت آسمان و زمین ست و بہ بست اورا بهفتاد هزار زنجیر و درازی آن هزار ساله راه است و نمیدانند آن موت را هیچکس از فرشتگان مگر اینکه می شنوند آواز اورا ملک الموت گفت یا رسول الله پیدا کرد خداوند عالم حضرت آدم علیه السلام را و در و موت را گماشت و مسلط گردانید من گفتم بار خدایا بنما مرا موت خدای تعالی حکم کرد که بردارند حجابها را تا اینکه به بینند موت را چون بر داشتند حجابها و ایستاده شدند فرشتگان و عدد آن فرشتگان خدای تعالی داند چون بسوی موت دیدند همه بیهوش شدند و هزار سال چون بهوش آمدند فوق دیدند گفتند ای پروردگار پیدا کردی تو موت را از موت هم بزرگتر کسے هست فرمود الله تعالی که آفریدم موت را از موت بزرگتر منم یا رسول الله بعد از ان فرمود حق تعالی ای عزرائیل بگیر موت را گفتم خدایا چگونه بگیرم موت را که او بسی بزرگ ست داد خدا تعالی مرا قوت عظیم و گرفتم موت را و موت ساکن شد بعده حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام دست ملک الموت را

گرفتند و گفتند کہ ای ملک مقرب از تو درخواستی دارم اگر قبول فرمائی بگویم گفت ہرچہ فرمائی بجان و دل قبول دارم **نظم**

دران دم گرفت دست او مصطفی	ز تو ہست درخواست اینجا مرا	اگر گفتہ ام را قبولی کنی
کہ تا گویمش با تو آن گفتنی	بگفتا کہ ای خواجۂ دو جہان	ہر آنچہ بگوئی بسازم بجان

آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند میخواہم کہ با امت من برفق وسہولت معاملہ کنی کہ فرقۂ ضعیف ونحیف اند قابض الارواح گفت یا رسول اللہ خاطر مبارک خوش دار بعزت معبودی کہ خلعت خاتمیت انبیا ورسل بر قد تو آراستہ ہر شبان روزی ہفتاد ہزار بار حضرت ذو الجلال با من این خطاب مے فرماید کہ ای عزرائیل با امت حبیبم سہل وآسان گیری ودر وقت کار شفقت نمائی بعد ازان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ ای ملک الموت ہدیۂ تو چیست گفت ہدیۂ من سہ چیز ست اول فریضہ گذاردن بجماعت وخصمان را خوشنود کردن پیش از مرگ باہستگی واز خیر دادن حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام این بشنیدند شکر خدای تعالی بجا آوردند باز حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ یا ملک الموت در دنیا بوقت مردن بندہ را بکدام علامت بشناسم کہ نیک بخت کیست گفت شما بسہ چیز نگاہ دارید اول آنکہ چون آن کس بسکرات موت افتد روی او پر خندہ شود وعرق بر پیشانی او نشیند وآب از چشم او در گذرد وآن علامت سعادت مندان ست واگر روی او تاریک گردد وخفہ در گلو افتد وکفک در دہان آرد آن علامت شقاوت بود و پس گفتم یا عزرائیل صعب تر چیزے ہست بعد از مردن گفت ہست گفتم آن چیست گفت سوال منکر نکیر ست بعد ازان ملک الموت گفت یا رسول اللہ نعم المجیٔ جئت بشر بکرامۃ ربك علیك وعلی امتك فان اللہ لا یبعث نبیا اکرم منك ولا امۃ اکرم من امتك پس گفتم الحمد للہ رب العلمین اے ملک الموت دل خوش دار برخواستم بر بالاے براق سوار شدم وازان جا گذشتہ راہی شدم

فصل چہارم در ذکر درآمدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرون بیت المعمور واقتدا کردن فرشتگان ہفت طبقہ آسمان با سید انس وجان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وفضیلت نماز جمعہ

در کتاب اصول المعراج تصنیف حضرت فخر الدین یمنی آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از انجا بگذشتم وروان شدم در بیت المعمور رسیدم دیدم کہ ہزار قائمہ اشت ومسافت ہر قائمہ ہفتاد ہزار فرسخ بود و فرشتگان او را برافراشتہ بودند واین تسبیح را می گفتند کہ سبوح قدوس رب الملائکۃ والروح پیغمبر علیہ السلام فرمودند کہ وز انجا فرشتۂ دیدم کہ بر کرسی از نور نشستہ ودستار با جواہر مکلل بر سر نہادہ وحلۂ جنت در بر کردہ وکمربند از یاقوت بر میان بستہ وپا جامۂ از نور پوشیدہ وفوجے از فرشتگان گرداگرد او

ایستاده اند و منتظر فرمان او بوند و هر یکی دستارهای بجواهر مکلل بر سر حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند
یا جبرئیل این کدام فرشته است گفت یا رسول الله نام این فرشته میکائیل ست که اخبارات لوح المحفوظ را
از حیات و ممات و مقدرات بسمع عزرائیل علیه السلام میرساند و عزرائیل علیه السلام تختهٔ که در پیش اوست
می بیند مطابق گفتهٔ میکائیل و موافق تختهٔ خویش قصد گرفتن روح می کند فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله
علیه وآله وسلم چون در بیت المعمور نظر کردم فرشتهٔ برخاست بانگ نماز گفت چون بگفت الله اکبر الله اکبر
ندا آمد که صدق عبدی انا اکبر انا اکبر چون فرشته بگفت اشهد ان لا اله الا الله ندا در رسید که
صدق عبدی لا اله الا انا چون فرشته گفت اشهد ان محمدا رسول الله ندا در رسید که
صدق عبدی محمد علیه السلام عبدی و رسولی ارسلته الی خلقی فمن اجابه نجا به من عذابی
نقل ست از تفسیر کبیر فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نزدیک آن خانه رسیدم آن خانه را
از یک دانه یاقوت سرخ دیدم و ده هزار قندیل از زمرد سبز گوهر داشت و هر قندیلے روشن تر از ماه بود
پرسیدم که یا اخی جبرئیل این کدام خانه است گفت یا رسول الله این خانه بیت المعمور ست وخداوند تعالے
در کلام مجید یاد کرده است و بدان سوگند خورده است که والبیت المعمور و بزرگی وی پنجصد ساله راه است
واورا چهار رکن می باشد یکے از یاقوت سرخ دوم از زبرجد سبز سوم از زر سرخ چهارم از نقرهٔ خام و مراورا
دو در بود از زمرد سبز و در پیش او مناره ایست از نقره خام بر افراشته وارتفاع آن مناره پنجصد ساله راه
است و آن خانه در برابر کعبه است هذا کتاب سیر **منظوم**

غمی شد چو فردوس باقی بهشت	بدفع ملالیش غیب دان	چو آدم بدنیا رسید از بهشت
نهادند در وادی تنگ نای	کجا کعبه امروز دارد بپای	فرستاد این خانه از آسمان
نهادی دمی روی بر روی آن	چو طوفان نوح آمد اندر جهان	بهرگاه آدم شدی سوی آن
		ببردند آن خانه بر آسمان

در **کتاب معارج النبوت** آورده که جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله از ان روزی که
این خانه مخلوق گشته است تا نفخ صور هر روز هفتاد هزار فرشته از زیر عرش در دریای نور بدر آیند
وغسل پاک کرده از انجا بیرون آیند و ردا های نور بر دوش افگنده آواز ها بر آرند و احرام بسته در گرد
بیت المعمور طواف نمودن گیرند و باز گردند دیگر تا بقیامت نوبت بایشان نرسد آن حضرت صلے الله
علیه وآله وسلم از بالای براق فرود آمدند بعد از ان جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت در بیت المعمور
در آورد و گفت یا حبیب الله فرشتگان هفت آسمان را در اینجا امامت بکن چنانچه در زمین امام همه پیغمبران
بودی در آسمان نیز امام همه فرشتگان باش فرمودند دو رکعت نماز ادا کردم فرشتگان هفت آسمان با من

اقتدا کردند چون نماز را اتمام کردم خواجۂ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ چون آن جماعت مشاہدہ کردم مرا آرزوی آن شد کہ امتم را نیز مثل آن جمعیت پدید آید عالم السر والخفیات ما فی الضمیر مرا دانستہ فرمان داد کہ ای حبیبم مثل این جمعیت در امت تو پدید آوردم و آن روز جمعہ ست و عبادت این عابدان را درین مقام شریف در کار امت ضعیف تو کردم چنانچہ در کتب اہل تذکیر در نظر این فقیر چنین در آمدہ کہ چون روز جمعہ شود ملائکۂ ملا الاعلے ذکر و بیان عالم بالا در بیت المعمور جمع گردند جبرئیل علیہ السلام بران منارہ بر آمدہ بانگ نماز بگوید و اسرافیل علیہ لسلام بر منبر بر آمدہ خطبہ بخوانند و میکائیل علیہ السلام امامت کردہ نماز جمعہ را بگزارد و فرشتگان ہفت آسمان با و اقتدا کنند بعد از انکہ نماز را ادا کنند جبرئیل علیہ السلام فرماید کہ ای جمیع ملائکہ گواہ باشید کہ من ثواب اذان خود را بمؤذنان امت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخشیدم و اسرافیل علیہ السلام گوید کہ ثواب خطابت خود را بخطیبان امت حضرت محمد علیہ الصلوۃ والسلام بخشیدم و میکائیل علیہ السلام گوید کہ ثواب امامت خود با امامان از امت حضرت محمد علیہ الصلوۃ والسلام بخشیدم و ہمہ فرشتگان بیکبار آواز بر آرند کہ ہر ثوابے کہ ما را درین نماز بود بگزارندگان نماز جمعہ از امت محمد علیہ الصلوۃ والسلام بخشیدم فرمان حضرت رب العزت در رسد کہ بحضرت ما سخاوت عرضہ می کنید خالق سخاوت منم گواہ باشید کہ امتان محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بخشیدم واز عذاب آخرت امین کردم در انیس الواعظین آوردہ کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند کہ چون بجبرئیل علیہ صلوات الرحمن خطاب آمد کہ دو رکعت نماز را نزدیک محمد علیہ الصلوۃ والسلام ببر و نیز ہفتاد ہزار فرشتہ را با وی فرستاد کہ دو رکعت نماز را بر مثال آئینہ روشن بخواجہ عالم علیہ الصلوۃ والسلام نمود چون خواجہ عالم در و نظر کردند نقطۂ سیاہ درمیان آن معاینہ نمودند سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسیدند کہ یا اخی جبرئیل این چیست گفت این آئینۂ روز آدینہ ست درین روز نیکی ترا و امت ترا و این نقطۂ سیاہ گناہ امت تست کہ با تو می نمایند بدانکہ گناہ تمام امت تو در مقابلۂ فضیلت روز جمعہ و نماز جمعہ نقطۂ زیادہ نیست و بروا تیے آنکہ جبرئیل علیہ السلام گفت این نقطۂ سیاہ ساعت ست وہر مومنے کہ در آید وہر چہ از خدائے تعالی بخواہد بیابد و یا برای او ذخیرہ شود و یا بدی ازو در گذرد جبرئیل گفت یا رسول اللہ عبادت یک روز جمعہ بہتر از عبادت صد سالہ ست نزد خدای تعالی و اہل بہشت این روز را یوم المزید گویند و گفت انما لیلۃ الجمعۃ اربعۃ وعشرون ساعۃ وللہ فی کل ساعۃ ست مائۃ الف عتیق من النار یعنی شب و روز بست و چہار ساعت ست مر خدای را در ہر ساعتے شش صد ہزار بندہ آزادی شود از آتش ھکذا فی المصابیح گفت ما من دابۃ الا وھی مسیخۃ یوم الجمعۃ من حین الصبح حتی تغرب الشمس شفقا من الساعۃ الا الجن والانس وفیہ ساعۃ لا یصادفھا عبد مسلم

لیسئل اللہ شیئا الا اعطاہ ایاہ گفت جبرئیل علیہ السلام لا یسأل اللہ تبارک یوم الجمعۃ من حین الصبح
حتی تغرب الشمس شفقا احد من المسلمین الا غفر لہ فرمودند رسول علیہ السلام من فرح بدخول الجمعۃ
خلق اللہ تعالی من ذلک الفرح ملک لہ الف الف راس فی کل راس الف الف فم وفی کل فم الف الف لسان و
فی کل لسان الف الف لغۃ یسبح لہ بکل لسان الی یوم القیمۃ اعطی فرحۃ لا یھم بعدھا یعنی ہر کہ بدر آمدن روز جمعہ
شاد شود بیافریند حقتعالی از ان شادی فرشتہ کہ او را ہزار ہزار سر باشد و در ہر سرے ہزار ہزار دہان و بر ہر دہان ہزار ہزار
زبان و ہر زبانی را ہزار ہزار لغت تسبیح می گوید مر خدای تعالی را و ثواب آن تا روز قیامت خدا تعالی او را شادی
دہد کہ بعد از ان ہرگز اندوہگین نگردد قولہ الجمعۃ حج المساکین واز روی تشبیہ ثواب تشبیہ کردن چیزے بچیزے
در صفتے جائز ست چنانچہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت صاحب شجاعت راکہ این اسد ست از جہت
مشابہت قوت نہ عین وانچنین بسیار ست وتشبیہ جمعہ بحج آنست کہ حج عرفہ ست ونماز جمعہ نیز عرفہ ست ودر عرفہ کہ آن روز
حج غسل سنت ست ودر روز جمعہ نیز غسل سنت ست ودر حج خطبہ ست در روز جمعہ نیز خطبہ ست ودر روز حج نماز ست در جمعہ روز
نیز نماز ست در حج سعی ست در روز جمعہ نیز سعی ست قال اللہ تعالی فاسعوا الی ذکر اللہ پس مشابہت بسیار
ست میان آن ہر دو **سوال** چون ادای جمعہ از غنی وفقیر یکسان بود مخصوص حج المساکین چرا فرمودہ اند
جواب بعضے گویند کہ چنانچہ حج بر اغنیا واجب جمعہ بر فقرا واجب اگرچہ جمعہ بر اغنیا ہم واجب ست چون
فقیران را مخصوص جمعہ فرض شد اضافت بایشان شد بعضے گویند کہ چون حج بر اغنیا فرض شد فقیران
غمناک شدند کہ ما را قدرت رفتن بآن چگونہ بود بدان ثواب میرسیدیم از برکت شکستگی خاطر ایشان جمعہ
نازل شد چون از برکت ایشان جمعہ آمد اضافہ بایشان شد مہتر جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ
ہر بندہ روز جمعہ بہ نیت جمعہ برخیزد غسل کند واگر غسل جنابت ہم داشتہ باشد ہم نیت کند کفایت باشد و
فضل غسل روز جمعہ نیز حاصل شود وہر کہ روز جمعہ غسل کند خدای تعالی او را بیامرزد واز زحمت ظاہر وباطن نگاہ
دارد وگفت من اغتسل ثم سعی الی الجمعۃ فصلی ما قدر لہ ثم انصت حتی یفرغ الامام من خطبتہ
ثم یصلی معہ غفر لہ ما بینہ وبین الجمعۃ الاخری وہر موی کہ در سر وریش او باشد نیکی در دنیا ونورے
در روز قیامت یابد وہر قطرہ کہ از وی چکد دو درجہ در بہشت یابد از در ویاقوت وزبرجد ومیان دو درجہ صد سالہ
راہ بود با سوار تیز رو ودر درجہ از ان شہرہا وقصرہا بود کہ شمار آن کس نداند مگر خدای تعالی ودر ہر شہرے
قصرے از یکدانہ گوہر قصرہا وسرایہا وحجرہا وصفہا وخانہا وخیمہا وفرشہا وجفتہا از حور العین ومائدہا
وکاسہا واصناف آوندہا وجویہا ودرختہا وفواکہ وحلہا کہ ہیچ صفت کنندہ صفت نتواند کرد پس چون
روز قیامت از گور برخیزد از ہر موی او نورے برخیزد واستقبال کند او را ہفتاد ہزار فرشتہ در پس وپیش ور است

وچپ ودر بهشت کشاده شود برای وی در آید در بهشت وآن فرشتگان بر دند پیش او تا برسند در شهرے
که بیرون او از یاقوت سرخ باشد ودرون آن از زبرجد سبز ودر دوران الوان نعمتها علم علما از دانش آن
عاجز وفرشتگان گویند که هیچ میدانی ای دوست خدای تعالی این شهر چیست گوید نه بگویند این ثواب
از غسل ست که روز آدینه در دنیا کرده بودی وثواب نماز جمعه بیشتر خواهی یافت پیشتر روان شو تا به بینی پس
بالاتر از انجا رود وفرشتگان نیز دنبال او بروند پس برسد در مقامی که خواست خدای تعالی باشد وملاقات کند
صورت آدمی را که روشنائی او از آفتاب روشن تر باشد وتاجے بر سر آن بود ودران تاج هفتاد هزار گوشه
بود ودر هر گوشهٔ او حورے باشد که از ان روشن باشد از مشرق تا مغرب ودم مشک زند پس گوید آن
صورت که مرا دیدی می شناسی بنده گوید نمی شناسم ولیکن می بینم ترا از همه خوبتر گوید که من وآنچه در گرد من ست
بران چشم تو روشن می شود ودل تو شاد میگردد من نماز جمعه ام وآنکه غسل کردی وخود را پاک کردی وجامهٔ خوب
میپوشیدی وبسوی مسجد میرفتی وخطبه می شنیدی وخاموش می بودی پس بگیر دست او را وبالاتر شود و
وبدرجها هر روز بالاتر رود ونعمتهای مزید تر ونیکوتر بیند ابد الآباد هرچند بالاتر رود فروترین را فراموش کند
مومن را باید که آراسته وپاکیزه کند خود را وپاکی آنست که موی سر وناخن ببرد وموی لب راست کند وجامه نو
پوشد که خدای تعالی بجامهٔ سفید دوست دارد وبوی خوش بکار بندد وهر که تعظیم دهد جمعه را حق تعالی بلند کند
درجه او را وهر که خوشبوئی کند خود را برای نماز آدینه وهر کرا بوی ازان برسد بشمار آن ثواب آزادی برده یابد
وپگاه بمسجد رود که افضل ست در زاد الآخرة آورده که هر که در مسجد چراغے برافروزد تا آندم که چراغ می سوزد
از کنگرهٔ عرش تا ثرے همه ملائکه وروحانیان آنکس را آمرزش میخواهند از خدائے تعالے وامروز روز
شادی کودکان ست که از مکتب آزاد شوند وشادی عروسان ست که خود را بیارایند ویکے از نامهاے
این روز یوم السرور ست روز شادی ست برای همگنان چنانچه برای روز عید غسل ست درین روز نیز
غسل ست روز عید جامهٔ نو پوشند درین روز نیز جامهٔ نو پوشند روز عید عطر مالند دران روز رحمت بارد درین
روز هم بارد بلکه روز جمعه از همه روزها فاضل تر ست ان الله زین الایام بالجمعة چنانچه روز عید حضرت
خواجهٔ عالمیان علیه الصلوة والسلام از حضرت رحمن خواستی درین روز جمعه هم خواستے چنانچه در روز عید خدائے
تعالی گناهگاران را آمرزد در روز جمعه هم آمرزد چون زندگان را روز عید ست مردگان را نیز روز جمعه وشب جمعه
عید ست چنانچه عید لاهل الجنة فی الجمعة روز جمعه مر اهل بهشت را نیز عید ست خاصه روز آدینه که نور
شان از برکت کار مومنان مزید میگردد وجمال شان می افزاید در خبر ست که روز آدینه اهل بهشت را
فرمان شود تا خود را بیارایند وسوی مومنان که از برای نماز از خانها بیرون می آیند فردای قیامت چون

مومنان در بهشت باشند هر جمعه ایشان را عید باشد پیغمبران و شهیدان و غازیان و عارفان و صالحان
و عالمان و زاهدان و متقیان در دار الجلال جمع شوند و از انجا دیدار خدای تعالی بیچون و بیچگو نه بے شبهه
و بے نمونه بینند که وجوه یومئذٍ ناضرة الی ربها ناظرة در هر یکے نور و حسنے و جمالے افزاید چون بحوران
آیند ایشان را نشناسند و گویند که چنین نبودند که این زمان آمدند و نماز جمعه بحکم نص آیت شده است
که چنانچه حضرت عزت در کلام مجید خود میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوٰة من یوم الجمعة
فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع خداوند کریم پادشاه رحیم نماینده راه مستقیم و بخشنده دار نعیم نگهدارنده از
نار جحیم در قرآن عظیم چنین می فرماید که یا ایها الذین آمنوا ای گروندگان و ای موحدان و ای مومنان قوله
تعالی اذا نودی للصلوٰة چون ندا کرده شود برای نماز روز جمعه پس بشتابید و کاهلی نکنید و بگذارید خرید
و فروخت را و رزاد الآخرة آورده که جبرئیل علیه السلام فرمودند که اول کسی که در قیامت حله پوشد یا رسول الله
تو باشی و انگه ابراهیم خلیل الله علیه السلام و انگاه پیغمبران مرسل و بعد از پیغمبران مؤذنان باشند و مؤذنان می آیند
روز قیامت بر بختیان نشسته که تن آن بختیان از یاقوت سرخ باشد و پایهای ایشان از زبرجد سبز و پشت
ایشان از مروارید سفید کیش و جهاز آنها مکلل بیاقوت و جواهرهای گوناگون و مؤذنان هر قدمے که نهند
خدای تعالی هزار رحمت در دیوان آنها منویسد چون روز قیامت مؤذنان از گور برخیزند هفتاد هزار فرشته
گرد وی در آیند دران روز پیش هر مؤذنے هفتاد هزار حله باشد از نور انگاه او را باین جمال و کمال در محشر در آرند
و باهل عرصاتش جلوه نمایند چنانچه حق تعالی فرموده که یوم نحشر المتقین الی الرحمٰن وفداً و از جانب دیگر
گناهگاران را بزیر بغل زنجیر آتشین بعقوبت می گردانند و بدوزخ میکشند ونسوق المجرمین الی جهنم
وردا یکے را درجات و یکے را درکات یکے را وصل و یکی را فصل و یکی را جامه سفید و استبرق برحمت و مغفرت
بود و یکے را دلق نفس آلوده قطران شدت و لعنت بود پس ای بیچاره باید که چون بانگ نماز را از مؤذن

بشنوی زود دو رکعت نماز گذاری و بانگ نماز ده کلمه است خدای تعالی بهر کلمه موذن را در روز قیامت
خلعتے دهد چون موذن گوید که الله اکبر الله اکبر درهای بهشت بروی بگشایند چون بگوید که اشهد ان
لا اله الا الله درهای دوزخ بروی بربندند چون گوید که اشهد ان محمداً رسول الله حوران بر بالاے
فرشهای بهشت برآیند از شوق مؤذن چون گوید که حی علی الصلوٰة فرشتگان گویند که امتان محمد صلی الله
علیه وآله وسلم برخاستند تا فریضه خدای تعالی بگذارند چون گوید که حی علی الفلاح فرشتگان گویند که
رستگاری مومنان و مسلمانان را چون گوید که لا اله الا الله از شر هفت آسمان و زمین ایمن گردد مؤذن
و جماعت پس باید که مؤذن مناقب خویش بشناسد وقت نماز نگاه دارد که ثواب بزرگ و درجات عظیم ست

جبرئیل علیه السلام فرمودند که یا رسول الله امروز را از آن آدینه خوانند که آدمیان دران روز از برای نماز جمع شوند و یا آنکه آدم علیه السلام آن روز با حوا جمع شده بود و یا آنکه روح با تن روز جمع شده و یا ازین جهت که در بالای کوه عرفات درین روز جمع شوند او را جمعه خوانند و یا ازین جهت که رحمت خدای تعالی درین روز جمع میشود و یا ازین جهت که قیامت درین روز قائم شود و خلق اولین و آخرین جمع شوند مهتر جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مهتر موسی علیه السلام مناجات کرد که الهی مرا روز یکشنبه دادی و امت محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم را کدام روز خواهی داد فرمان شد که یا موسی امت حبیبم را روز جمعه خواهم داد گفت الهی ثواب روز جمعه چیست فرمان شد که یا موسی هر که از امت محمد صلے الله علیه وآله وسلم روز جمعه کار نیک خواهد کرد و بهتر باشد ازان که امت تو در روز یکشنبه صد کار نیک کنند مهتر موسی گفت الهی مرا از امت آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم گردان فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در آسمان چهارم فرشتگان سورهٔ والطور میخوانند و هفتاد هزار فرشته را دیدم که دشمنان عثمان و علی رضی الله عنهما را لعنت می کردند و نام آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را در آسمان چهارم محب میخوانند **نقل** از کتاب انیس الواعظین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام هر که روز جمعه و شب جمعه درود فرستد صد بار و اکند خدای تعالی صد حاجت او را هشتاد در آخرت و بست ازان در دنیا پس حق تعالی موکل گرداند فرشته را تا در آورد و او را در گور چنانچه شما را در می آرند هدیه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که بر من درود فرستد خبر دهد فرشته مرا گوید که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم فلان ابن فلان از امت تو درود فرستاد در جواب او گویند که شفاعت من و رحمت خدای تعالے بر وے باد

باب چهاردهم در بیان رسیدن آن مبارز میدان جلالت و علمدار آسمان رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان پنجم و دیدن مهتر ایوب و شیث پیغمبران و حضرت هارون علیهم السلام و دیدن فرشتهای نورانی و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر سه فصل

فصل اول در ذکر گشادن سفطائیل باب آسمان پنجم را

متضمن بر هشت لطیفه **لطیفهٔ اول** در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین و در تفسیر سورهٔ والنجم و در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون بآسمان پنجم رسیدم

جبرئیل علیه السلام پیش آمده در بزد بوّاب از درون آواز داد که کیست بر در گفت منم جبرئیل امین و با من
حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم همراه اند از جبرئیل علیه السلام پرسید که محمد رسول الله علیه الصلوٰة والسلام
مبعوث برسالت شده اند جبرئیل علیه السلام گفت آری گفت الحمد لله رب العلمین مرحبابك یا محمد
علیه الصلوٰة والسلام نعم المجیء جئت هنیئا بکرامة ربك فی هذه اللیلة بعد ازان دررا بکشاد و در آمدم دیدم
که آسمان پنجم چنان بزرگ بود که چهار آسمان وهفت زمین درحیطه وی چنان حلقه بود در بیابانے و درے
بود نهاده از سیم وقفل او از مروارید وبدان در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله وفاصله ازین آسمان
وازان آسمان پنجصد ساله راه است وسطبریش نیز پنجصد ساله راه است ونام این آسمان السابقون
می باشد وبروایتی در تکملة اللطائف آورده که نام این آسمان ویقاست وخازن اورا دیدم که برکرسی از نور
نشسته گویند که نام او سفطائیل ست ومر اورا پانصد هزار توابع بودند وهریکی از انها پنج صد هزار فرشته
دیگر فرمان بردار بودند ومرا بکرامات وتشریفات بشارت دادند وتسبیح این فرشته شنیدم که این بود
قدوس قدوس رب الملائکة والروح سبحان ربنا العلی العظیم الاعظم قدوس قدوس
ارحم امة محمد علیه السلام لطیفه دوم فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام چون ازینجا پیشتر
شدم سکان آسمان پنجم را دیدم که فرشتگان بودند که برمثال حور العین طعام وشراب ایشان تسبیح و
تهلیل بود مهتر ایشان فرشته ایست که نام او موهیائیل بود بربالای کرسی از لعل نشسته بود ومر اورا پانصد
هزار فرشته تابع بودند وتسبیح آنها این بود که سبحان خالق الظلمات والنور سبحان خالق الشمس
والقمر المنیر سبحان العلی الاعلی وشغل ایشان گریستن ست از خوف حق تعالی ودریاها در ودها
ازگریه ایشان میرفت ازان وقت که خدای تعالی ایشان را آفریده است بدین صفت خواهند بود تا
قیام قیامت درزاد الآخرة آورده است که جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله هر بنده که از خوف حق تعالی
بگرید باید که آب چشمهای خود را بجامه یا بدست پاک نکند وهمچنان گذارد که تابر روی او فرود آید که از رحمت باری
تعالی ست باز گفت یا رسول الله هیچ بنده نباشد که از خوف حق تعالی بگرید الا که تن اورا از آتش دوزخ حرام کنند
وهیچ چشمے نباشد که بگرید از ترس حق تعالی وچندانے آب از چشم او بیرون آید الا آنکه خدای تعالی اورا امین
گرداند از ترس وهول روز قیامت وبهر قطره که بیرون آید از چشم چشمه باشد اندر بهشت بقدرت خداے
تعالی که کوه احد را درترازو نهند آن گران تر آید وخدای تعالی بهر قطره اشکی که از چشم وی بیرون آمده باشد
یک شهرستانی اندر بهشت بدهد اورا که دران قصرها وسراها وخانها باشد که نه چشم دیده باشد ونه درخاطر
اندیشیده وگفته است شیخ جلال الدین سیوطی در حبائک بروایت ابن عساکر از کعب چون بنده بدرستی

که گریه نمیکند تا آنکه میفرستاند الله تعالی بسوی آن فرشته را این مسح می کند آن ملک جگر او را بازوی خود و گریه
می کند آن بنده **لطیفهٔ سیوم** درکتاب معارج النبوة آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم بهرام را دیدم که خنجر تعب در دست و سپر زرنگاری در روی خود
کشیده وکلاه نور و زری بر سر نهاده پیش آمد و عنان مرکب خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم را بدست ادب
گرفته بوسه بر رکاب همایون داد حضرت رسول علیه السلام فرمودند که ای بهرام ما حضر چه داری بیار گفت سپه سالار
انجم منم و پهلوان صف پنجم منم لشکرکش صفدر در میان سیارات منم و شمشیر گذار عدو آزار در خطهٔ سماوات
منم حضرت خواجه صلی الله علیه وآله وسلم اشارت نمودند که ای قتال ظلم پیشه و ای غدار جور اندیشه چند با تیغ
خون ریزی و با منصفان بجور ستیزی اگر توانی باسنان لسان صد هزار مردهٔ کفر و عصیان را در میدان موة چون من
زندهٔ مؤبد گردان این بگفت و منزل پیش گرفت **لطیفهٔ چهارم** درکتاب زاد الآخرت آورده که فرمودند حضرت پیغامبر
علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم بدریای رسیدم که بسیار سیاه بود دران دریا فرشتها بودند که همچون ریگ
بیابان و دستارها بر سر هر گاه که در انجا رسیدم موی بر تن من بر خاست و بیهوش افتادم جبرئیل علیه السلام گفت
یا محمد علیه الصّلوٰة والسّلام اثبت بامر ربك گفتم یا جبرئیل امین این کدام دریاست گفت این
دریای بزرگ ست وصفت این کسی نداند بجز خدای تعالی **لطیفهٔ پنجم** در قصص الانبیا آورده که فرمودند چون ازینجا
پیشتر شدم فرشته دیدم بزرگ گفتم یا اخی جبرئیل این کدام فرشته است گفت حقتعالی در آسمان هفتم دریای آفریده است
که ژرف از آسمان هفتم تا زمین هفتم است پس بیافرید این فرشته را درین دریا که آب او از شتالنگ او بگذرد باز جبرئیل
علیه السلام گفت یا رسول الله در روز قیامت این فرشته را فرمان آید تا آبهای روی زمین را در دو مشت خود بگیرد
هنوز مشت او پر نشود پس این فرشته بیاید بر گوشهٔ صراط بایستد چون امت تو خواهند که از دوزخ بر نخ بگذرند این فرشته
آن ابر را در دوزخ زند و دوزخ افسرده گردد چون آن فرشته حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم را دید سلام کرد و آداب
و تحیت بجا آورد و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام جواب سلام بازدادند **لطیفهٔ ششم** در زاد الآخرت آورده
که فرمودند چون ازینجا پیشتر شدم فرشتگان دیدم که همه در سجود بودند سلام کردم جواب ندادند جبرئیل علیه السلام گفت
ای فرشتگان این آن پیغمبر است که خدا تعالی او را رحمت خواه عالمیان گردانیده است و او را در عرب انگیخته و نبوة تمام عالم داده و
ختم جمله پیغمبران گردانیده است با وی سخن گوئید که فرمان است حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که همه ایشان برخواستند
و بر جانب من نگریستند و مرا سلام و تحیت گفتند و بشارت دادند که خدا تعالی با یان ر الصلوة تو و استغفار امت تو امر فرموده
است امشب تقصیرهای مایان را از حضرت رب العزت بخواه پس باز بعبادت مشغول شدند بعده دو رکعت نماز گذاردم
و راهی شدم **لطیفهٔ هفتم** در زاد الآخرت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم

خلقی را دیدم که رویهای ایشان سیاه بود فریاد میکردند ایشان را گرسنه داشته بودند همچون ستوران تا ضریع و زهر زقوم میخورانیدند از
جبرئیل امین پرسیدم که اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها طائفه اند که از مال خود زکوة نداده اند یا رسول الله هر که از امت شما
زکوة ندهد در آسمان دنیا بخیل خوانند در آسمان دوم ناکس خوانند در آسمان سیوم (سائل) در آسمان پنجم اورا
عاصی خوانند در آسمان ششم اورا بی روزی خوانند در آسمان هفتم اورا زندیق خوانند باز جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله
هر که از امت تو از مال خود زکوة بدهد الله تعالی از وی راضی بود در آسمان دنیا اورا سخی خوانند در آسمان دوم اورا حسن الجواد
خوانند در آسمان سیوم اورا مطیع خوانند و در آسمان چهارم اورا ولی خوانند و در آسمان پنجم اورا حبیب خوانند و در آسمان ششم
اورا مبارک خوانند و در آسمان هفتم اورا مومن خوانند **لطیفهٔ هشتم** در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده
که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم بملائکهٔ عباد آسمان پنجم رسیدم همه قائم بودند و نظر ایشان
ملازم انامل ایشان بود و همه بآواز بلند این تسبیح را می گفتند سبحان القاضی الاکبر سبحان
العدل الذی لا یجور از جبرئیل امین پرسیدم که عبادت این فرشتگان این ست گفت آری از حق تعالی
درخواست نمای تا با تو کرامت نماید طلب نمودند بر امت من عطا فرمود آن عبارت از خشوع است در نماز ابن عباس رضی الله
عنهما گفت المرتسمع قول الله تعالیٰ قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون ۵

فصل دوم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب که در آسمان پنجم در نظر انور آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در آمده است

مشتمل بر نه لطیفه است **لطیفهٔ اول** در کتاب معارج النبوت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون
از اینجا پیشتر شدم بفرشته رسیدم که اگر همه اوصاف عظمت اورا بیان کنند نتوانند و بزرگی او بمرتبه بود که تمام مخلوقات را اگر خواهد
یک لقمه تواند کردن بر حوالی او فرشتگان دیدم که سرهای ایشان در زیر عرش بود و پایهای ایشان در زیر هفتم زمین و لباسها همین
نوع بود و در دست هر یکی عمودی از آتش بود و در پیش آن فرشتگان طائفهٔ دیدم که از آدمیان جامه های آتشین در بر ایشان
و از پایهای آنها آویخته و ایشان را بمقامع آتشین میزدند چنانچه آتش از ایشان افروخته شدی و گوشتهای ایشان فرو میریخت
و اعضای ایشان از یکدیگر منفک و منقطع میشد و باز بحالت اولی میگشت از جبرئیل علیه السلام سوال کردم گفت یا رسول الله این
طائفه از مشرکان میباشند که خدا تعالی را ثالث ثلثه گفته اند این فرشته و اتباع او را حق تعالی بر اینها موکل گردانیده است
تا باین نوع معذب گردانند ابد الآباد بعد از ان استماع نمودم تسبیح آن فرشته این بود که سبحان الواحد الاحد
سبحان من لیس بوالد و مولود قال ابن عباس رضی الله عنهما الم تسمع قول الله تعالیٰ
یقول لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة **لطیفهٔ دوم** در کتاب مذکور آورده

که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم بدریای رسیدم که آتش بود در جوانب وملائکه غلاظ وشداد بودند از جبرئیل امین پرسیدم که این چگونه دریاست گفت یا رسول الله این دریا البحر الصعیق میگویند صاعقه های سوزنده وبرقهای جهنده ازین دریا پدید آید قال الله تعالیٰ ویرسل الصواعق ودیگر عجائب که درین دریاست هیچ کس وصف آن نتواند کردن مگر الله تعالیٰ **لطیفه سیوم** فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم فرشتهٔ دیگر دیدم که بر بالای کرسی نور نشسته ونام او سقیائیل بود ودر پیش او هفتاد هزار فرشتهٔ دیگر بودند بهمین نوع آراسته ایستاده بودند این تسبیح میگفتند که سبحان العلی العظیم ارحم امة محمد رسول الله علیه الصلوٰة والسلام مهتر جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله بایشان سلام بگوی چون سلام گفتم جواب سلام من باز دادند وتبسم کردند گفتند بشارت باد مر ترا واست ترا یا محمد علیه السلام پیش از مهتر آدم علیه السلام به بست وپنج هزار سال است که بامر خدای تعالیٰ بر تو صلوة میگوییم وامت ترا آمرزش میخواهیم از خدای سبحانه وتعالیٰ امشب تقصیرهای ما را از حق تعالیٰ بخواه گفتم پذیرفتم وعبادت ایشان تشهد بود **لطیفه چهارم** از تفسیر کبیر فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون پیشتر شدم بدریای رسیدم که آتش موج میزد ودر هم میجوشید فرشتگان دیدم که بعدد موی گوسفندان از انجا برمی آمدند گفتم یا اخی جبرئیل اینها کیانند واین دریا چیست گفت یا رسول الله اینها فرشتگان عقوبت اند واین دریای لعنت ست **لطیفه پنجم** فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون پیشتر شدم بفرشتگان بے عدد رسیدم وایشان را فراوان دیدم از جبرئیل امین پرسیدم که عدد ایشان چندست گفت یا رسول الله صلعم وما یعلم جنود ربك الا هو یعنی عدد وشماره مخلوقات پروردگار تو کسی نداند الا حضرت خداوند ودر بسیاری مخلوقات وشرح کثرت آن حق تعالیٰ چنین فرموده که بنی آدم ده یک جن اند وجن وبنی آدم هر دو باهم ده یک حیوانات اند وایشان همه بهم ده یک مرغانند وآنها همه باهم ده یک حیوانات دریا اند وباز آنها همه ده یک ملائکهٔ زمین اند باز آنها همه ده یک ملائکه آسمان دنیا اند باز آنها همه ده یک ملائکه آسمان دویم اند این چنین باین طریقه تا آسمان هفتم اند بعد ازان اینها همه در جنب ملائکهٔ کرسی اندک چیزست بعد ازان همه اینها همه ده یک ملائکهٔ سرادق ست از سرادقات وسراپرده های عرش مجید که عدد این سراپرده ششصد هزار طول وعرض دارد وهر سرادقی گاهی که مقابله کنند با همه آسمانها وزمینها وما فیها وما بینهما قدرے چیز صغیرے باشد بعد ازان این همه مجموع در مقابلهٔ آن فرشتگان که پیرامون عرش میگردند چون قطرهٔ باشد در جنب دریای اجناس اشارت نتوان کرد ونه مدت تمامی عمر ایشان ونه مدت کیفیات طاعات وعبادات ایشان وما یعلم جنود ربك الا هو

فیهما

قطعه

از عظمت ماوای فکرت دانا
بل همه کروبیان عالم بالا
ازهمه گان بی نیاز وبرهمه مشفق
خود نه زبان ودهان مدهوش
از همه عالم نهان وبرهمه پیدا
حمد ثنا میکند موی اعضای ما
پرتو نور سرادقات جلالش
ما نتوانیم حمد حق گفتن

لطیفه ششم فرمودند حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم در آسمان پنجم هفتاد هزار علم سرخ دیدم وبه سر هر علمے هفتاد هزار نقیب دیدم ودر زیر فرمان هر نقیبی هفتاد هزار فرشته بودند همه

جامه های سرخ پوشیده بر یک طرف جامهٔ آن علم نوشته که الکبریاء لله و بر دویم نیز همین نوشته بودند لطیفهٔ هفتم
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم مردی را دیدم که بر زیر تخت مرصع نشسته است پرسیدم
که یا اخی جبرئیل این کیست گفت یا رسول الله این مرد هارون ابن عمران است علیه السلام چون مرا دید از تخت برخاست
و تعظیم بجا آورد نظر کرده دیدم که جماعتی از بنی اسرائیل جامهای سفید پوشیده و بعضی جامه های خار و بدرنگ داشتند
و در انجا جوی آب بود و آن قوم که جامه های بدرنگ داشتند و دران جوی غسل می کردند و پاکیزه بیرون می آمدند از
مهتر جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه حال است گفت یا رسول الله خداتعالی هارون علیه السلام را در دل قوم او
محبوب گردانیده است و آن قوم که از معاصی ملوث نگردیده اند جامه های سفید دارند و آن قوم که خطا را ارتکاب
نموده اند اثر آن بر ایشان ظاهر گردانیده است چون بدین جوی غسل می کنند گناهان ایشان محو میگردد و از ایشان
زائل میشود و پاکیزه و زیبا می نمایند در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی فرمودند حضرت
پیغامبر علیه الصلوة والسلام در آسمان پنجم شیث علیه السلام و ایوب علیه السلام را دیدم که بر تختهای مکلل به جواهر
نشسته بودند با ایشان سلام کردم جواب سلام من دادند و من از براق فرود آمدم و ایشان نیز از تختهای
خود فرود آمدند و شرط تحیت و تعظیم بجا آوردیم با یکدیگر نقل از کتاب حیرت الانسان چون در مقام شیث علیه السلام
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند حضرت شیث علیه السلام گفتند یا رسول الله در بیت الاقصی مهر نبوت
عالی شما را دیدم و در فتوت عجیب دیده بودم که از دریای فتوت یک قطرهٔ سخاوت مرا عطا شده است که من در فتوت
قبول شده ام لطیفهٔ هشتم در کتاب حیرت الانسان آورده که چون پیغامبر علیه الصلوة والسلام در مقام
مهتر ایوب علیه السلام رسیدند مهتر ایوب علیه السلام گفتند یا رسول الله در دنیا در بیت الاقصی مهر نبوة شما را دیدم معاینه شد
که از دریای صبر تو یک قطره مرا عطا نمود که من در صبر قبول گشته ام لطیفهٔ نهم در کتاب اصول المعراج تصنیف شیخ
فخر الدین یمنی آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون پیشتر شدم فرشته دیدم که بر بالای کرسی
از نور نشسته و فرشتگان دیگر در گرد او نشسته اند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این کدام فرشته ست گفت یا رسول الله
این فرشتهٔ مقرب حقتعالی و نام این صفرائیل ست چون بندهٔ حقتعالی از امت تو و از امت دیگران در دنیا
گمراه میشود و راه را گم میکند او بدرگاه حقتعالی ناله و زاری کند حق تعالی این فرشته را حکم فرماید که دریاب بندهٔ مرا
او راه گم کرده است او را براه آر این فرشته آن بنده را که در ضلالت افتاده است در نزد او رفته براه راست می آرد
چون آن فرشته حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را دید از تخت برخاست و شرط تعظیم بجا آورد فرمودند
حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در آسمان پنجم هفتاد هزار فرشته دیدم که بر دشمنان اصحاب من لعنت
میکردند و ملائکه در آسمان پنجم سورة الرحمن میخواندند

فصل سوم در ذکر در آمدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بدرون دیوار از زمرد و دیدن عجائب وغرائب

در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از اینجا پیشتر شدم دیواری دیدم از زمرد وبلندی آن دیوار معلوم نبود چون نزدیک آن دیوار رفتم دری در وی نهاده اند از یاقوت وقفل آن در از الماس بود از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که نام این مقام چیست جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله نام این مقام هیچ فرشته را معلوم نیست واندرون این مقام کسی نرفته است وکسی نمیداند که در میان این چه حکمت ست وماورای او چه باشد درین سخن بودند که فرمان خدا تعالی در رسید که یا جبرئیل محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بگوی که اندرون آن دیوار در آید عجائبات وغرائبات مرا ببیند وکلید این قفل انگشت شهادت محمد ست علیه الصلوة والسلام وآنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نزدیک آن در آمدند بانگشت شهادت بآن قفل اشارت کردند واین کلمهٔ متبرک بر زبان در بار شکر نثار راندند که لا اله الا الله محمد رسول الله قفل آن در بیفتاد وآن در کشاده شد آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام اندرون دیوار در رسیدند ونظر کردند دیدند هفت لک هشتاد وهزار گنبد از مروارید بوده چون حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نزدیک یکی ازان گنبد رفتند ودران گنبد نیز قفل از الماس بود حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام باز اشارت کردند بانگشت مبارک خود ودر آن گنبد نیز کشاده شد از حق تعالی ندا در رسید که ای جبرئیل تو در بیرون در ایستاده باش ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم را بگو که اندرون این گنبد رود آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام با براق اندرون آن گنبد در آمدند چون پیش نظر کردند بر روی او میدانی ودشت دیدند چون بجانب دست چپ نظر کردند زراعتها وکشتها دیدند چون پس نظر کردند بر روی او کوهها وغارها دیدند چون بالا نظر کردند آسمان وستاره گان وماهتاب دیدند در حیرت ماندند از حق تعالی ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم هر چیزی که آفریده ام بدوستی تو آفریده ام چه در حیرت ماندهٔ این همه آفرینش در علم من یک نکته هست ودر صنعت نظر کردن کار عقل نیست وغم امت خود را در دل مدار که هر چه تو فرمائی من آن کنم وهر کرا تو به بخشی من نیز به بخشایم وهر کرا تو برانی من نیز برانم یا محمد علیه الصلوة والسلام پیش بیا واین جهان را از نور خود منور کن ودرین عالم دین خود را آشکارا کن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روان شدند یک شهر عظیم در نظر در آمد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با براق اندرون شهر در آمدند تمامی شهر از نور جمال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم منور شد وغلغله در شهر افتاد از مردمان آن شهر هر کسی که روی مبارک آنحضرت علیه الصلوة والسلام را بدیدی در تعجب شدی وبعضی بیهوش شدند چون آفتاب جهانتاب سر از دریای آب بام حضرت وهاب بیرون کرد واین عالم ظلمانی را بنور جمال خود نورانی گردانید همه مردم آن شهر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را مطیع وفرمان بردار شدند آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بآواز بلند گفتند ای برادران این کلمه را بگوئید تا ترس وحیرت از دل شمایان برود ایشان پرسیدند که کلمهٔ شما چگونه

است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفتند بگوئید که لا اله الا الله محمد رسول الله بگفتن این کلمه متبرک کفر از دل ایشان
بدر رفت و در دین حضرت علیه الصلوة والسلام در آمدند و همه مشتاق دیدار جهان آرای پیغمبر علیه الصلوة والسلام
شدند بعد ازان از انجا بر آمده روان شدند و بر شهر دیگری رسیدند و اهل آن شهر را نیز مسلمان کرده در دین شریف خود
در آوردند ابو هریره رضی الله عنه میفرماید که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم اندرون هر گنبد چهل هزار شهر از
کافران را در دین شریف خود در آوردند ابی ابن کعب رضی الله عنه میگوید که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام شصت و سه سال
درمیان آن عالم ماندند و همه حقیقت آن آفرینش بحضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام معلوم شد بعد ازان فرمان
حق تعالی در رسید که ای حبیبم برخیز و بیا که نوبت تو بعالم دیگر رسیده است آنگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم با همه شهرها وداع کردند و آنچه نصیحت حقتعالی بود امتان خود را فرمودند و از روز قیامت و از شفاعت خود
آگاهی دادند بعد ازان حضرت علیه الصلوة والسلام بر براق سوار شدند اشارت کردند آن براق از جای بجست
و روان شد حضرت جبرئیل علیه السلام را در پیش خود دیدند چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیرون بر آمدند و بجانب
قفا نظر کردند همان گنبد مروارید را بدیدند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفتند یا جبرئیل درین مقام هنوز ایستاده
جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله درین زمان اندرون این گنبد در آمدی درمیان یک لحظه گشته بیرون آمدی و مرا
می بینی که هنوز درینجا ایستاده پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حیرت بماندند گفتند ای جبرئیل شصت و سه سال درمیان
این گنبد مانده ام عجائب و غرائب بسیار دیده ام از انجا این گنبد که می بینم خردی نماید جبرئیل علیه السلام در حیرت
بماند ابو درداء رضی الله عنه میفرماید که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که هفت لک هشتاد هزار گنبد را
برفتم و در هر گنبد دین خود را آشکارا کردم و آنچه در هفت لک هشتاد هزار گنبد دیدند و بشنیدند اگر تا قیام قیامت گویند هرگز تمام نشود

باب پانزدهم در بیان رسیدن آن مدرس مدارس معرفت و حقیقت قاضی دار القضای شریعت و طریقت صلی الله علیه و آله وسلم بآسمان ششم و دیدن حضرت موسی علیه السلام و دیدن مالک دوزخ و ستارهٔ مشتری و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر سه فصل

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن روعائیل باب آسمان ششم را

متضمن بر سه لطیفه است

لطیفهٔ اول در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین و در قصص الانبیا و در تفسیر سورهٔ والنجم آورده
که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون بآسمان ششم رسیدم آسمان ششم را حق تعالی از گوهر آفریده و نام او

ماعون ست و دری بروی نهاده اند از یاقوت سبز و قفل او از زمرد و بر در او نوشته لا اله الا الله
محمد رسول الله جبرئیل علیه السلام پیش آمده در بکوفت بواب گفت کیست بر در گفت منم جبرئیل امین گفت
با تو همراه کیست گفت محمد رسول الله ست بواب گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث گشته اند جبرئیل
علیه السلام گفت آری گفت الحمد لله رب العلمین بعد از ان در را بکشاد آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم در آمدند و سلام گفتند جواب سلام داد و فرمودند که مراد عا کرد باین طریقه که بارك الله فی حسناتك
وزاد فی کراماتك وبرك فیك من این چون نظر کردم آسمانی دیدم که سطبری او پانصد ساله راه است و مسافت
او نیز پانصد ساله راه بود و بزرگی او چندانی بود که اگر هفت طبقهٔ زمین با پنج آسمان در وی نهند چنان نماید
که خاتم در بیابانی و خازن او را دیدم که بر کرسی از نور نشسته و در زیر فرمان این فرشته ششصد هزار ملک بزرگ مطیع
و منقاد او دیدم که هر یکی از ایشان را ششصد هزار فرمان بردار دیگر بودند و نام این فرشته روحائیل بود و تسبیح
او این بود که سبحان الکریم سبحان النور المبین سبحان اله من فی السموت واله فی الارض
بران فرشته سلام کردم برخاست و جواب سلام من باز داد و شرط آداب و تعظیم بجا آورد و با من نظر کرد
بخندید گفت مرحبا بك یا محمد علیه الصلوة والسلام فنعم المجیء حیث البشرك بکرامة الله سبحانه
یا رسول الله بشارت باد مر ترا و امت ترا که حق تعالی مرا امر فرموده است پیش از آدم علیه السلام بسی هزار سال
تا بر تو صلوة میفرستم و امت ترا آمرزش میخواهم و پیش روحائیل فرشتگان دیدم که بالا و قامت ایشان را
خدای تعالی داند از فرق تا قدم ایشان همه روی و چشم و دهان بود و هر یکی بلغتی تسبیح میگفتند اگر آواز یک فرشته
خلق عالم بشنوند جمله از هیبت آن هلاک شوند همه سر در پیش افگنده و بعبادت چنان مشغول بودند که روی یک دیگر
را ندیدندی و تسبیح ایشان این بود که سبحان الملك القدوس رب کل شیء جبرئیل گفت یا رسول الله
هر که از امت تو این تسبیح را بخواند بعدد این فرشتگان حق تعالی او را ثواب کرامت کند و عبادت ایشان صلوة
و استغفار باشد باز جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله هر که از امت ترا در صلوة تقصیر افتد بصلوة ایشان تمام
گرداند و فرشتگان دیدم که صف صف بودند همه در سجده بودند تسبیح و تهلیل می گفتند و تسبیح ایشان این بود که
سبحان الرؤف الرحیم نور النور مدبر الامور سبحان رب العلمین سبحان من لا یخفی علیه خافیة
لطیفه دوم در کتاب معارج النبوة آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون اینجا پیشتر شدم
مطیعان و عابدان آسمان ششم را دیدم که همه در قیام بودند بخشوع و خضوع یافتم و این تسبیح را می گفتند که سبحان
من یسبح له الهوام فی مکنها سبحان من یسبح له الانعام فی صحارها سبحان من یسبح له
الوحوش فی ردایها سبحان من یسبح له الدیان فی صفتها و منها از صاحب تکملة القصص آورده که

در آسمان ششم ملائکه بی حد و لشکر عظیم حقتعالی درین آسمان است لقب ایشان کروبیان و عدد ایشان جز خدا تعالی دیگری نداند و اگر محاسبان سماوات وارضین خواهند که عدد ایشان معلوم کنند عاجز آیند و حق تعالی بر سر ایشان ملکی حاکم ساخته او را هفتاد هزار ملک بزرگوار تابع است که هر یکی از ملکی را از متابعان هفتاد هزار ملک دیگر تابع ست و ایشان غماز دنیا و اعمال کار بار اهل دنیا اند و باواز بلند همیشه در تسبیح و تقدیس اند **لطیفهٔ سوم** در کتاب معارج النبوة آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون از اینجا پیشتر شدم روبدار الحکم مشتری آوردم و بر جیش را دیدم در صفهٔ تدریس پشت بمسند حکومت باز نهاده و در مقام تن در داده و خاتم حکم در انگشت و دواج معدلت در پشت چون بشارت قدوم خواجهٔ عالم را علیه الصلوة والسلام شنید رکاب براق آنحضرت صلی الله علیه وسلم رابوسید و این نثار پیش خواجه علیه الصلوة والسلام کشید

ای هر دو جهان طفیل خاک قدمت
ملک ملکوت پر ز فیض کرمت

وی معجزهٔ مسیح از فیض دمت
بر کنگرهٔ عرش رسیده عَلَمت

یک ساعت بشمع رخسار مبارک خود شبستان ما را منور گردان خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم اشارت فرمودند که ای مشتری ما حضر چه داری بنظر آر که سواکن عصمت در انتظار قدوم من می باشند مشتری گفت قاضی بلدان فلک منم شاهد عدل در انجمن ملک منم منشور قضا بنام من ست توقیع سجل و فتوی مبرهن باحکام من ست فرمودند خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم ای مشتری اگر تو قاضی بلاد آسمانی من خلیفهٔ دبیرستان الرحمٰن علم القرآن ام قرآن منشور من ست و فرقان دستور من و علم شرع شعار من ست و فتوی چیست شریعت من تقوی طریقت من و بنی چیست معبد من عقبی چیست مرصد من مولی کیست مقصد من **لطیفهٔ چهارم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم بدری رسیدم از کافور و آستانهٔ ز نشیمن بشری رسیده و آستانهٔ زبر نشیمن بعرش مجید سر کشیده و مر آن در را دو مصراع بود و قفل بروی نهاده که آن قفل در بزرگی چون آسمانها و زمینها بود از عظمت آن در و بزرگی قفل او متعجب شدم از جبرئیل امین استفسار نمودم گفت این در را باب الامان میگویند حضرت علیه الصلوة والسلام پرسیدند که باب الامان بچه اعتبار میگویند گفت یا رسول الله دران زمانی که حقتعالی دوزخ را بیافرید و سلاسل او اغلال او پدید آورد و عذابهای گوناگون بر او ودیعت نهاد دوزخ زفیره بر آورد و جداه بیند اخت تمامی مکونات در معرض تلف در آمدند و خروش از ملائکهٔ هفت آسمان و سکان اطباق ارضین بر آمد و از حقتعالی امان خواستند حق تعالی بر ایشان بخشید و این در را در میان دوزخ و کل کائنات پدید آورد تا هفت آسمان و زمین و سکان آنها در امان در آمدند این در را باب الامان بواسطهٔ آن خوانند فرمودند پیغمبر علیه السلام از جبرئیل علیه السلام خواستم تا در را بگشاید و سر آن با من نماید جبرئیل علیه السلام

گفت یا رسول الله ماورای آن دوزخ است و ترا با دوزخ و دوزخیان چه کار هست امشب شب کرامت
است بگذر تا که زود بمقام کرامت برسی گفتم یا جبرئیل امین میخواهم که البته ببینم فرمان آمد که باشارت حبیب
من این در کشاده گردد باشارت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن در کشاده گشت وتف دوزخ
پیدا شد **لطیفهٔ پنجم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون در دوزخ نظر کردم
یک فرشته دیدم بغایت مهیب و با سیاست و هیچ فرشته بزرگ تر از ان ندیده بودم بزرگی او برابر هفت
آسمان و زمین بود و دستار سیاه بر سر نهاده و جامه های سیاه پوشیده و کمربند سیاه بر کمر بسته و پا جامهٔ سیاه بر پا
کرده و در پیش او ملائکه غلاظ و شداد ترش روی و سیاه پوش ایستاده بودند و بدست هر یکی عمودی از آتش
و آن فرشته بر بالای منبر آهنی سیاه نشسته و مر آن منبر را هشت صد هزار پایه بود و درازی هر پایه از آسمان
تا زمین بود و سر در پیش افگنده این تسبیح میگفت سبحان الذی لا یجور وهو ملک الجبار سبحان
المنتقم من اعدائه سبحان المعطی لمن یشاء من لیس کمثله شیء و از دهان وی آتش میریخت
و هر پاره مانند کوهی و آتش از دو بینی او فواره میزد و این فرشته بسی مغبوض و ترش روی و خشمناک بود مر او را
دو چشم بود و هر چشمی برابر هفت آسمان و زمین بود از چشمهای وی آتش زبانه میزد و من از وی بغایت ترسیدم
اگر حق تعالی مرا نگاه نداشتی هم مفارقت روح بودی از بدن گفتم یا جبرئیل این کیست که از ترس او راه گم
کرده ام و بند بند من در لرزه در آمده و عقل من بپرید گفت یا رسول الله این مالک است علیه السلام خازن از ان
روزی که حق تعالی او را خلق کرده است هرگز نخندیده است و استبشار ننموده است پیش او رفتم بر وی سلام
کردم از بسیاری مشغولی که داشت سر بر نیاورد جبرئیل علیه السلام او را خبر کرد که این محمد است علیه السلام چون
نام مرا بشنید زود برخاست و مرا تواضع کرد و دست مرا بگرفت و مرا بشارت داد و گفت بشارت باد مر ترا
یا رسول الله بخوشنودی خدای تعالی و کرامتهای وی جبار عالم گوشت پوست ترا بر آتش دوزخ حرام کرده
و هر که متابعت تو کند به برکت تو او نیز بر آتش دوزخ حرام ست و مرا حق تعالی فرموده که بر عاصیان رحم
نکنم و انتقام بستانم از انها که با تو ایمان نیارند و متابعت تو نکنند بعد از ان فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
چون نظر کردم در دست مالک عمودی دیدم بهفت صد سلسله که خلق اولین و آخرین آنرا از یک جانب
بجانب دیگر نتوانند گردانید در اخبار الملکوت آورده است که جبرئیل علیه السلام گفت یا مالک یک بدم
آتش را پس بگرفت مالک علیه السلام بدست منفاخ را سوگند بآن خدای که مرا پیغمبر بر حق کرده است طول
منفاخ او از مشرق تا مغرب بود پس دست بالای منفاخ نهاده سر او انداخت در زیر هفتم زمین پس بدمید
دوزخ را یک دمیدنی گویا دل من بپرید و نور چشم من تاریک شد و بیهوش افتادم گمان بردم که هیچ زنده

نمانده باشد بروایتی آنکه سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم از مالک استدعا نمود که تا درکات دوزخ را تفصیل بادی
نمود و بر هر درکه طائفه را بعذابی مخصوص دید و بروایتی آنکه در حین مراجعت از سفر معراج بر آنها بگذشت و
استفسار احوال هر طائفه را نمود چنانکه شمه ازین معنی دران محل مبین خواهد شد انشاء الله تعالی لطیفه ششم
از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم بدریای رسیدم که سبز و نورانی
درو چندانی ملائکه بودند که شمار آنها را بجز خدای تعالی دیگری نداند بآواز بلند این تسبیح رامیگفتند که سبحان
القادر المقتدر الکریم الاکرم سبحان الجلیل الاعظم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چگونه دریاست
گفت یا رسول الله این را البحر الاخضر میگویند که اصل جمیع خضراوات اینست لطیفه هفتم از کتاب مذکور فرمودند
حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم بدریای مظلم رسیدم درو چندانی فرشته دیدم که شمار
آنرا هرگز کس نداند همه بآواز بلند این تسبیح رامیگفتند که سبحان من علا فقهر سبحان المطلع
علی من خافت وجهه از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه دریاست گفت یا رسول الله کنه این دریا
وسکان این دریا را کسی نداند بجز خدای تعالی لطیفه هشتم از کتاب مذکور آورده که فرمودند حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم بدریای رسیدم بزرگ آب او از شیر سفید تر بود گفتم یا اخی جبرئیل
این کدام دریاست گفت یا رسول الله این دریای برف ست که اگر انداخته شود قطرهٔ ازین دریا در اهل زمین هر آئینه بمیرند
از سردی آن ونیز در اخبار الملکوت آورده که امام مقاتل ابن سلیمان گوید که خدای تعالی هفت هزار خزینه
باران آفریده است که تا قیامت ابرها از یک خزانه باران بر می آرند واز ان خزانه هیچ کم نمیشود وعدد قطرات
آن خزانها کسی نداند بجز خدای تعالی بر هر یکی فرشتگان موکل اند چون حق تعالی خواهد که طرفی برفی وژاله فرستد
فرشته را فرمان شود تا بدان قدر که حق تعالی میخواهد در مقام تعین شده می بارد وبرابر هر قطره فرشته ایست
که او را آنجا می نهد چنانچه در قرآن ست که وینزل من السماء وهیچ سیلی بر روی زمین روان نگردد
مگر آنکه اصل او از ژاله است باز جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله خدای تعالی فرشتگان را نیمی از برف
ونیمی از آتش آفریده چون میخواهد که طرفی برف میفرستاند ایشان را میفرماید که تا بر خود بجنبند و پرهای خود را
بجنبانند وانچه ازان لرزانیدن می افتد برف ست چنانچه باری تعالی گفته که وفی السماء رزقکم
این برف ست وباری تعالی گفته که از آسمان فرود می آید واین قول اصلی نیست که میگویند در هوا بسته میشود اگرچه
لازم شود که از آسمان فرود می آید زیرا که چه از فرود آید از آسمان سخن نیست سخن در این ست که از زمین بر میرود
ودر نص او این معنی مذکور است لطیفه نهم در اخبار الملکوت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم چون ازینجا پیشتر شدم نظر کردم فرشتگان دیدم که بزرگی سر و پای ایشان معلوم نیست گفتم یا اخی جبرئیل

از ایشان بزرگ تر فرشتگان دیگر باشند یا نی گفت یا رسول الله خدای تعالی را فرشتگانند که این فرشتگان در سوراخ بینی آن فرشتگان در آیند وبگرد سر ایشان طواف کنند واز جانب دیگر بیرون آیند ایشان را از ان حال خبر نباشد

فصل دوم در ذکر بعضے از عجائب وغرائب دیگر که در آسمان ششم بنظر انور آن سرور صلے الله علیه وآله وسلم درآمده است

مشتمل است بر هفت لطیفه **لطیفهٔ اول** در کیمیای سعادت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم دران شب که مرا بمعراج بردند در آسمان ششم قومی را دیدم که لبهای ایشان را بناخن تیز آتشین می بریدند گفتم شما یان کیانید گفتند ما آن کسانیم که چیزی فرمودیم بمردم وخود نکردیم وآن شری که نهی کردیم خود را ازان باز نداشتیم آورده اند که وحی آمد بحضرت عیسی علیه السلام که ای پسر مریم پیشتر خود را پند ده اگر خود پذیرفتی آنگاه دیگران را پند ده وگرنه از من شرم دار **لطیفه دوم** فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون پیشتر شدم خانهٔ دیدم که نام او بیت العزت بود جای وبیران ونویسندگان قرآن بود واز جبرئیل علیه السلام تلقین میگرفتند ومی نوشتند رب العزت در شان ایشان فرمود که بایدی سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ نقل است که خداوند تعالے در شب قدر تمامی قرآن مجید را باین بیت العزت فرستاد بعد ازان بحسب مصالح نجم نجم وسوره سوره وآیة آیة از انجا برسول الله صلے الله علیه وآله وسلم در مدت بست وسه سال در ایام نبوت فرستاد آنست که خدای تعالی فرموده است که وقرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علیٰ مکثٍ ونزلناه تنزیلا **لطیفه سوم** در اخبار الملکوت آورده که حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که خبر کن از ثواب علما گفت یا رسول الله حضرت پروردگار در زیر عرش شهری آفریده است از مشک سفید دران شهر بوستانها وآبهای روان در میان آن شهر هفتاد هزار خانه است از یک پاره جوهر ودرازی هر خانه هزار فرسنگ ست وپهنای او همچنان ودر هر خانه هزار کوشک ودر هر کوشک هزار تخت نهاده از تختے تا تخت دیگر هزار گز است وبر هر تختی هزار بستر وبر هر بستری هزار حور وبر حور هزار حله همه برنگهای گوناگون وهزار حله را بیکبار پوشیده که جمله رنگهای حله ها بایکدیگر نماند از غایت صفائی تن حور بر حلها نماید وپوست وگوشت واستخوانها لطیف بود که مغز استخوان از بیرون نماید چنانکه رشتهٔ سفید در میان یاقوت سرخ نماید ودر سر هر حوری هزار گیسو باشد از مشک وعنبر بافته یا رسول الله این همه از ثوابهای عالمان امت شماست باز جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله بر در هر شهری یک فرشته ایستاده هر روز ندا می کند که ای اهل زمین وآسمان بدانید که هر که عالمی را زیارت کند بحقیقت زیارت پیغمبر کرده باشد وهر که زیارت پیغمبر کند او را سزاوار بهشت کند خدای تعالی وبدانید که هر که

درروی عالم نظر کند بالیقین گویا بروی پیغمبری نگرسته وهرکه بروی پیغمبری نگرسته باشد خدای تعالی را دیده باشد
وهرکه خدای تعالی را دیده باشد شایستهٔ بهشت گردد وآتش دوزخ بروی حرام گردد وعن علی بن ابی طالب
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال سالتُ جبرئیل علیه السلام صاحب العلم
قال هو سراج امتك فی الدین والدنیا والآخرة طوبیٰ لمن عرفهم واحبهم والویل لمن انکر معرفتهم وابغضهم
شهدنا معشر الملئکة لمنتق المنار وبفضل العلماء فی قلبه یبقے فیها دهراً طویلاً یعنی حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که یا اخی جبرئیل مرا از فضل امت عالم من خبر ده
گفت یا رسول الله عالم درمیان امت تو چون چراغ است وجمیع سعادت در دنیا ودر آخرت از مدد نور
علما ست وبهشت وطوبی آن کس را بود که ایشان را بشناسد ودوست دارد ووای بر آنکس که دشمن دارد علما را
هرکه دوست دارد علما را فرشتها گواهی دهند که او بهشتی ست وهرکه دشمن دارد علما را فرشتگان گواهی دهند
که او دوزخی ست وهرکه بدوزخ رود دشمنی عالمان در دل او بود بشومی آن سالهای بسیار در دوزخ بماند اما
اگر مومن گناهگار بدوزخ رود از برکت دوستی اهل علم خلاصی یابد لطیفهٔ چهارم در کتاب معارجین آورده که
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از انجا در گذشتم در آسمان ششم هفتاد هزار علم زرد دیدم وبر هر علمی
هفتاد هزار نقیب بودند ودر تبع هر نقیبی هفتاد هزار فرشتهٔ دیگر همه جامه های زرد پوشیده بر یک طرف جامه آن علم
نوشته که العزة لله وبرطرف دوم نوشته که لاتقنطوا من رحمة الله وآن فرشتگان می گفتند کہ اللهم اغفر
لمن یرجو رحمتك آمین لطیفهٔ پنجم فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم مردی
را دیدم از امت خود که ملك الموت قصد جان او دارد رضاے پدر مادر او را از دست ملك الموت
نجات داد مردی را دیدم که فرشتگان قصد عذاب او دارند نماز شب او را برهانید مردی را دیدم که از تشنگی
زبانش بیرون آمده بود روزهٔ ماه رمضان او را از کوثر آب داد مردی را دیدم که فرشتگان قصد عذاب او کردند
صدقه سر او را از عذاب برهانید مردی را دیدم که هرگاه که قصد سلام رسولان کردی نتوانستی غسل او را درمیان
رسولان جای داد وبنشانید مردی را دیدم که درمیان تاریکی متحیر مانده بود حج وعمره وی بیامد واو را از تاریکی
بروشنائی آورد مردی را دیدم که هرچند با خلق سخن می گفت هیچکس جواب او نمیداد مردی را دیدم که زبانه
دوزخ او را استوار گرفته بود امر معروف ونهی منکر وی او را شفاعت کرد حضرت حق سبحانه وتعالی او را برهانید مردی را
دیدم که بحضرت حق سبحانه وتعالی بار نمی یافت خلق نیکوی او او را شفاعت کرد بحضرت حقتعالی او را راه داد
مردی را دیدم که بر پل صراط می افتاد وبر میخاست کلمه وصلوات او را از پل صراط گذرانید مردی را دیدم که در
دوزخ آویخته بودند گریستن او از ترس حق تعالی او را خلاصی داد مردی را دیدم که دست او بمیوهٔ بهشت نمیرسید

تسبیح گفتن او بیاید شاخ میوه را بوی نزدیک گردانید لطیفه ششم از کتاب حیرة الانسان تصنیف
خواجه احمد بغدادی فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ازانجا پیشتر شدم فرشتگان دیدم
که لباسهای نورانی پوشیده قد ایشان بسیار بلند بود و بر تنهای ایشان هفتاد هزار سر بود و بر هر سر هفتاد
هزار دهان بود و بر هر دهان هفتاد هزار زبان بود و بر هر زبان تسبیح دیگر میگفتند از جبرئیل امین پرسیدم که یا اخی جبرئیل
فرشتگان دیگر ازینها بزرگتر باشند یا نی جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول اللہ حق تعالی را فرشتگانند که
این فرشتگان در سوراخ بینی آنها در روند هزار سال سیر کنند آنهارا خبر نشود و اگر در سوراخ گوش آنها
در روند هفت هزار سال ایشان را می باید که از دهان آنها بدر آیند حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم گفتند یا جبرئیل ایشان همچنین در عبادت اند فردای قیامت مرتبهٔ ایشان بسیار بلند خواهد بودن از
درگاه رب العزت ندا در رسید که یا محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اگرچه این فرشتگان را هفت لک سال
در عبادت من گذشته است که در تسبیح من می باشند ولیکن مرتبهٔ ایشان همچون بزرگ نخواهد شد که چنانچه
مرتبهٔ یک عاصی گنهگار از امت تو خواهد شد حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکر خدای تعالی را بجای
آوردند لطیفهٔ هفتم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ازانجا پیشتر شدم یک
آوازی از دست چپ شنیدم چنان که کسی فریاد می کند بجانب دست چپ روان شدم یک دریای در
نظرم افتاد در میان آن دریا یک درخت بزرگ را دیدم که در شاخ آن درخت دو بچگان با رسن بسته
آویخته اند یکی همچون زنگی بچه بود و یکی همچون رومی بچه بود حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسیدند که
یا جبرئیل ایشان کیانند جبرئیل علیه السلام گفت من هرگز نام ایشان را نشنیده ام و این مقام را نیز ندیده ام
چون پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خواستند که ازانجا گذشته روان شوند آن هر دو بچه فریاد برآوردند که ای
حبیب خدا ترا سوگند بآن خدای که بدوستی تو همه عالم را آفریده است مارا ازین بند خلاص کن حضرت
رسول علیه الصلوة والسلام سوگند رب العزت را شنیدند براق را بجانب آن بچگان اشارت کردند چون
نزدیک ایشان رسیدند گفتند ای بچگان نام شمایان چیست ایشان گفتند ای حبیب خدا ترا سوگند بآن خدای
که بدوستی تو همه عالم را آفریده است اول مایان را ازین بند خلاص کن بعد ازان هرچه دانی بپرس
آنگاه حضرت علیه الصلوة والسلام هر دو دست مبارک بآن درخت دراز کرده ایشان را از بند
کشادند چون آن دو بچگان از بند خلاص شدند یکبار غلغله از طرف برخاست که بگیرید آنهارا و نگذارید
این آواز را آن هر دو بچه شنیده خود هارا بدان دریای بزرگ انداخته غوطه زده غرق شدند دیگر باره بیرون
نیامدند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حیرت ماندند درین وقت خطاب مستطاب از حضرت

رب الارباب در رسید کہ یا محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را چرا از بند خلاص کردی من از برای محبت
تو امشب ایشان را بند کردہ بودم حضرت پیغیبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند ای بار خدایا ایشان کہ بودند ندا در
رسید کہ ای حبیبم آن مانند رومی بچہ شیطان بود وآن مانند زنگی بچہ مرگ بود یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر تو مرگ را
خلاص نمی کردی بعد ازین ہیچکس در جہان نمردی واگر عزازیل را خلاص نکردی ہیچ کس پریشان
وگناہگار نمی شدی حضرت علیہ السلام گفتند لے بار خدایا خطا کردم وایشان با تو سوگند دادند از ترس
سوگند من ایشان را خلاص کردم ندا از حق تعالی در رسید کہ در تقدیر ما ہمچنین شدہ بود

فصل سوم در ذکر دیدن آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آسمان ششم حضرت موسی علیہ الصلوۃ والسلام را

در کتاب حج المعانی چنین گویند در شب معراج حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در گوشۂ از گوشہ
ہای آسمان ششم شنیدند باواز نرم وحزین میگفت کہ ربّ ارنی انظر الیک حضرت محمد مصطفے صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم پرسیدند کہ یا جبرئیل این آواز کیست گفت یا رسول اللہ موسی ابن عمران است علیہ السلام موسی
علیہ الصلوۃ والسلام را ورد اسمانی مراحمت می نماید گفت آواز دیگر کہ ہم موسی است شیخ مغر الدین عرضہ داشت
کرد کہ چون اینجا دیدار نبود ازان گفت کہ ارنی چون فردا دیدار خواہد بود فائدہ گفتن ارنی چہ باشد فرمود
محبت ہر چند مشاہدہ دیدار محبوب بایدہنوز گوئی نیافتہ است وزبان بزمان اشتیاق او زیادہ تر وھل نری
من مزید چون جمال وکمال وخوبی محبوب بی نہایت است لاجرم کہ طلب طالب بی نہایت است **بیت**

عشق بارا کے بود غایت پدید	حسن جانان چون ندارد غایتے

از ینجاست کہ مشائخ رحمہم اللہ گویند کہ فردا ہمہ چیز برخیزد وطلب برنخیزد واین اخبار از حال اوست **بیت**

جمال در نظر شوق ہمچنان باقی است	گدا اگر ہمہ عالم بدو دہند گدا است .

وآنکہ گویند مردان ہمہ آب خوردند وتشنہ لب رفتند در **کتاب زاد المذکرین** آوردہ کہ روایت
می کنند کہ حضرت پیغیبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند چون مرا باسمان ششم بردند آواز حزین شنیدم کہ امنّا
بربّ العالمین رب موسی وھارون گفتم یا جبرئیل این چہ آواز است گفت یا رسول اللہ این آواز امت
موسی علیہ السلام است کہ باین کلمات روح تسلیم کردہ اند وبیان این واقعہ آن بود کہ آوردہ اند کہ چون
موسی علیہ السلام وفرعون لعین را معارضہ ومجادلہ بدرازی کشید فرعون بران بود کہ موسی علیہ السلام
ساحر وکاذب ست ساحران را از اطراف ممالک طلب نمود تا معارضہ با موسی علیہ السلام کنند واو را مقہور سازند
پس چندین ہزار شعبدہ جمع کردند فرعون بایشان گفت اگر شما او را الزام کنید وبروی غالب آئید ہر آینہ شما

از مقربان ما باشید و شمارا چیز نیکو بدهم قوله تعالی قال انکم اذا لمن المقربین ساحران گفتند بعزت
فرعون که ما بر موسی علیه السلام غالب خواهیم آمدن قوله تعالی قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون پس
برفتند چندین هزار رسن بیاوردند و چوبها بیاوردند همه سحرها و شعبدها بآن چوبها بند کرده بودند و بدرگاه فرعون
بے عون در فضاے جمع شدند و موسی علیه السلام طلب نمودند چون موسی علیه السلام آمدند ساحران
حرمت موسی علیه السلام را داشتند گفتند یا موسی اول شما عصا را بیندازید بعد ازان ما یان اندازیم
موسی علیه السلام این بشنیدند از ایمان آنها امیدوار شدند گفتند اول شما یان اندازید القصه ساحران
آن چوبها و بندها را باندا ختند در نظر مردم همچون ماران و اژدهای بزرگ در حرکت در آمدند آن ست که
خدای تعالی ازین واقعه خبر داده است که فالقوا حبالهم وعصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعٰی
چون موسی علیه السلام این را مشاهده کرد بترسید فاوجس فی نفسه خیفة موسٰی خداوند تعالی موسے
علیه السلام را وحی کرد که یا موسی این عصا را که در دست داری بینداز و قدرت ما را مشاهده کن قوله تعالے
والق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا انما صنعوا کید ساحر چنین مروی ست که چون موسی علیه السلام عصای
مبارک را بینداخت بفرمان خدا تعالی اژدهای عظیم شد تمامی آن چوبها و بندها را فرو برد و متوجه شد که فرعون
را با همراهی قصرش فرو برد فرعون گریخته بدر رفت چون آن ساحران این معجزه را دیدند فی الحال آنها سجده
نهادند و ایمان بموسی علیه السلام آوردند و مسلمان شدند قوله تعالی والقی السحرة ساجدین قالوا امنا برب العلمین
رب موسی وهارون فرعون لعین امر کرد تا دست آنها را بریدند و ایشان را امر بقتل کرد تا روح تسلیم می کردند
همین میگفتند که امنا برب العلمین رب موسی وهارون چون حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در شب
کرامت و قربت بمعراج بر آمدند همین آواز را شنیدند از جبرئیل علیه السلام سوال کردند او گفت این آواز
امت حضرت موسی علیه السلام ست که در عشق این حروف فرو شده اند و در ورد این حدیث بمانده اند
ابد الاباد و هم بدین صفت خواهند بود **نقل ست** از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین
فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم در آسمان ششم دیدم که موسی بر بالای کرسی از لعل نشسته اند
جبرئیل علیه السلام مرا بسلام او دلالت کرد از براق فرود آمدم و پیش او رفتم تحیت و سلام او بجای آوردم بر تحیات
مرا درکنار گرفت و درمیان دو ابروی و دیده من بوسید و گفت الحمد لله الذی ارانی وجهک سپاس
مر آن خداے را که مرا بدیدار تو مشرف گردانید بعد ازان مرا بکرامات بسیار پیش الله تعالی بشارت داد
و چنین گفت یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم امشب آن شب ست که ترا باین ندی الله راه میدهند و مجلس
چنان خاص خواهد بود و غیر درمیان نگنجد **بیت**

بر وای عقل نامحرم که امشب در خیال او ‌‌ ‌ چنان خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم

دانی که چه می طلبی البته ضعفای امت را فراموش نکنی و هر چه با تو بدهند نصیب امت خود را هم بطلبی و اگر خدمتی برایشان فریضه کنند باید که تخفیف در اعمال امت مسالمت نمائی و آن مقدار که توانی مبالغت نمائی حضرت صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که گوش فرو داشتم که موسی علیه السلام این تسبیح را ورد خود می کرد که سبحان من یهدی من یشاء ویضل من یشاء سبحان الغفور الرحیم

در ذکر مناظره حضرت موسی علیه السلام و امام محمد غزالی در نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعالم روحانی

در مفتاح چنین آورده که چون حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در شب معراج بحضرت موسی علیه السلام ملاقی شدند موسی علیه السلام از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سوال نمودند که یا رسول الله قول شما که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل چه معنی دارد کدام عالم از امتان تو همچون انبیای بنی اسرائیل ست حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در جواب گفتند که یا موسی علیه السلام آرے حق گفتند از غیر آنکه فضولے کرده باشم اگر امتحان کنی روح یکی از امتان عالم خود را نزد تو حاضر کنم بیازمائے موسی علیه السلام رضا داد و قبول نمود آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم بحق سبحانه وتعالی مناجات کردند الله تعالی عز شانه روح پر فتوح حضرت امام محمد غزالی رحمة الله علیه را احضار فرمود حضرت امام محمد غزالی اول سبقت نموده گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وحیاته ومماته ونجاته حضرت موسی علیه السلام جواب سلام داده اعتراض نمودند که چه حاجت بود طویل کلام حضرت امام محمد غزالی جواب دادند که یا موسی شما نیز چرا طویل کلام کردید حضرت حق سبحانه وتعالی جل وعلا در کوه طور سینا با شما گفت که وما تلك بیمینك یا موسیٰ یعنی چیست در دست راست تو ای موسی شما در جواب فرمودید که هی عصای اتوکؤا علیها واهش بها علی غنمی کافی بود که هی عصای میگفتید حق سبحانه وتعالی از شما پرسید که در دست چه داری نه صفت عصا را شما توصیف عصا را کردید پس کلام طویل شد حضرت موسی علیه السلام در جواب فرمودند محبوب کلام خوش می آید بواسطه تسلی حضرت امام محمد غزالی گفتند که یا موسی شما را محبوب خود میدانم پس طویل کلام مستحسن ست باز حضرت موسی علیه السلام از امام محمد غزالی مسئله حیض را پرسیدند که ما الحیض امام محمد غزالی جواب دادند که هی دم ینفضه رحم بالغة سلیمة عن داء حضرت امام چون جواب سوال ادا نمودند حضرت موسی علیه السلام روی بجانب سید انام صلی الله علیه وآله وسلم آورده گفتند که امتان شما شمه بی آدابی دارند هی دم جواب کافی بود

چندین تعریف چه باشد و چه سود دارد حضرت امام محمد غزالی بازه بجواب آمدند که یا نبی الله در جواب تعریف معلوم از جهت اتباع تو بود که در جواب ما الحیض اهتمام نمودم حضرت موسی علیه السلام ملزم شدند حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه وآله وسلم بجانب امام محمد غزالی اشارت فرمودند که خاموش باش از حد خود تجاوز نباید کرد اگر چندی که بر حقی اما سخن کردن بسیار و تائید آوردن بر پیغمبران از گستاخی خالی نیست اما حضرت موسی علیه السلام در قهر شده بجانب امام محمد نظر بجلالت کردند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امام را در پس پشت خود پنهان کردند زیرا که اولیا از نظر بجلالت انبیا میسوزند در معاج النبوة آورده اند که آن زمان که خواجه ما را صلی الله علیه وآله وسلم بر موسی علیه السلام گذرانیدند موسی علیه السلام گفت این چه حکمت ست که جوانی را بر پیری بگذرانند خواجه صلے الله علیه وآله وسلم باز پس نگریست گفت یا موسی آن روز که خطاب لن ترانی شنیدی چه گفتی سبحانك تبت الیك در پناه سبحان رفتی سبحان ترا حمایت کرده از قهر ربانی برهانید اکنون کار این جوان بجائی رسیده که همان سبحان بقبضهٔ هدایت عنان عنایت براق همت ما را گرفته می برد که سبحان الذی اسری بعبده لیلاً **بیت**

حجاب از چشم بکشائی که سبحان الذی اسری	هزاران عقل بربائی که سبحان الذی اسری
نهی بر فرق جان تاجے بری دل را بمعراجے	چو خورشیدش برآرائی که سبحان الذی اسری
ببرد دل بیا با تنها شود پیش از همه جانها	بناگاهش تو پیش آئی که سبحان الذی اسری
هر آنکس را که بر داری با جلالش فرو د آری	دران بستان بجائی که سبحان الذی اسری
دل از شش سو چو بگریزد دران حضرت در آویزد	که بس محبوب زیبائی که سبحان الذی اسری

نقل ست از کتاب حیرة الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی چون حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در مقام حضرت موسی علیه السلام رسیدند موسی علیه السلام گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در بیت الاقصی مهر نبوت شما را دیده بودم و از مهر نبوت عجب معاینه کردم که در روز میثاق آندم که خدا تعالی با شما اول سخن کرده کام و نے زبان ثنای تو گفت و دران وقت من شنیده بودم حق سبحانه وتعالی مرا در دنیا کلیم خود خواند در صحیح بخاری و مسلم مالک ابن صعصعه روایت کند که حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که در شب معراج این کلمات دیدم که بر عصای حضرت موسی علیه السلام نوشته بودند اول آنکه هر زمانے که امیر عادل نباشد با فرعون لعین برابر ست دوم آنکه هر زمانے که اغنیا راحت فقرا نبخشند با قارون برابر ست سوم آنکه هر زمانے که فقیر صابر نباشد او با کلب برابر ست فرمودند آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم چون از موسی علیه السلام بگذشتم کارش بگریه افتاد گفتم یا موسی موجب گریه چیست

گفت یا رسول الله از ان جهت میگریم که بعد از من جوانی را با پیغمبری بخلق فرستادند که امت او بیشتر از امت
من به بهشت خواهند رفت یعنی تابعان وپیروان ومومنان امت او بیشتر از امت من خواهند بود
امام نووی در شرح مسلم می گوید که معنی این والله اعلم این است که موسی علیه السلام محزون بود
بر قوم خود از برای قلت مومنان در امت وی با وجود آنکه عدد قوم او بسیار بود پس گریه وحزن او غبطه
بود بر پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام نه حسد زیرا که حسد لایق صفات انبیا نیست وغبطه در خیرات محبوب ونیکو است
ومعنی غبطه آنکه او میخواست که مومنان امت او مثل مومنان امت پیغمبر ما باشند نه آنکه میخواسته باشد که اتباع او
باشند نه اتباع امت پیغمبر ما یا آنکه مقصود از گریه اظهار حزن بوده باشد بر فوت فضیلت وثواب بتخلف ایشان
از ایمان وطاعت وگریه در مثل این صورت نیکو وممدوح ست واین از قبیل شفقت ومرحمت واراده خیر از
جهت امت است وآنچه موسی علیه السلام گفت که جوانی را بعد از من برانگیخته اند نظر او نه در صغر وتحقیر بود بلکه
غرض تعظیم حق سبحانه وتعالی بوده در شان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم با وجود صغر سن
وقلت آن چگونه تفضیل واحسان وانعام بروی کرامت فرمود هرچند که عمر عزیز از پنجاه گذشته بود اما چون از
عمر موسی علیه السلام کمتر بود او را غلام وپسر دانست کذا فی الموجود ودر روایت نشاپوری آنکه حضرت
علیه الصلوة والسلام فرمودند در آسمان ششم مرد کوسج دیدم ضعیف البدن گفتم این مرد کیست جبرئیل علیه السلام
گفت موسی علیه السلام است بعد از ان حضرت موسی بن عمران علیه السلام گفت یا محمد صلے الله
علیه وآله وسلم این مرد وی ست باین حال وحال آنکه در توریت نام او در چند جا نوشته اند حضرت علیه الصلوة
والسلام فرمودند که من ازین سخن موسی علیه السلام محزون وملول گشتم از انکه تحقیری کرد پس در همان وقت
خداوند تعالی وحی کرد که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم ملول ومحزون مباش از سخن موسی که او سخنی سخت تر ازین
با من گفته وآن این است که گفت ان هی الا فتنتك تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء یعنی ضلالت
وگمراهی بندگان فتنه تست گمراه می کنی کسی را که میخواهی وبراه راست می آری کسی را که میخواهی فرمودند حضرت
پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در آسمان ششم ملائکه سورهٔ ق والقران میخواندند وباز عثمان بن عفان
را در آنجا دیدم گفتم بکدام عمل رسیدی گفت بشهادت رباعی

	رباعی	
با درد بساز چون دوای تو منم		در کس منگر چو آشنای تو منم
گر بر سر کوی ما اگر کشته شوی		شکرانه بده که خون بهای تو منم
عاشق شدهٔ و عافیت میطلبی		بر فوت مراد و تعزیت می طلبی
شکرانه نمای ار کشد عشق ترا		ای خام طمع ازو دیتی طلبی

جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بر براق سوار شده پیشتر رفتند

باب شانزدهم در بیان رسیدن آن مزارع مزرع شفاعات و آن منور مراتب سماوات علیه و علی آله الصلوات باسمان هفتم و دیدن مهتر ابراهیم و مهتر اسماعیل و حضرت لوط و حضرت یعقوب علیهم الصلوة والسلام و گذشتن از هشت بهشت و آنچه روی نمود و دیدن عجایب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر سه فصل این باب

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن روحائیل باب آسمان هفتم را

متضمن بر هشت لطیفه **لطیفه اول** در تاج القصص آورده است که فرموده است حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون باسمان هفتم رسیدم خدای تعالی آسمان هفتم را از نور آفریده است و نام او عریبا ست و وی دروی نهاده اند از عنبر و قفل آن از کافور و بر ان در نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله جبرئیل علیه السلام پیش آمده در بزد فرشته از اندرون گفت کیست بر در گفت منم جبرئیل علیه السلام و حضرت محمد رسول الله با من همراه اند پرسید که محمد رسول الله مبعوث گشته اند گفت آری انگاه آن فرشته در را بکشاد حضرت رسول علیه الصلوة والسلام اندرون در آمدند و سلام کردند فرشته جواب سلام باز داد و درود و تحیت باین طریقه گفت الحمد لله الذی مرحبا بک یا محمد علیک السلام نعم المجیء والبشری لک یا محمد علیک السلام بکرامة ربک و رضوانه علیک نام آن زوبائیل است و بروایتی نام او روحائیل ست بر کرسی رحمت نشسته بود بر وی سلام کردم جواب سلام داد و تعظیم نمود و بملاقات من شاد شد و بشارت داد و مرا بقبول حسنات و رضای حق سبحانه و تعالی و کرامتهای بلانهایه وعده فرمود و در فرمان او هفت صد هزار سرهنگ بودند و با هر سرهنگ هفت صد هزار فرشتهٔ دیگر تابع بودند بصورت آدمیان بودند و شغل ایشان پیوسته در شکر و ثنای باری تعالی بود و استغفار مومنان از ان روز باز که خدا تعالی ایشانرا بیافریده است ایشان باین صفت اند و برین گونه باشند تا روز قیامت چون بر نگرند هیبت خدا تعالی را بینند و ثنا گویند که سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة والکبریاء والجبروت سبحان الملک الحی الذی لا یموت سبوح قدوس رب الملائکة والروح چون فرو نگرند عاصیان امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را به بینند گویند که اللهم اغفر لعصات امة محمد علیه السلام دلیل قوله تعالی ویستغفرون للذین آمنوا تسبیح روحائیل این بود که سبحان الذی بسط السموات فرفعها سبحان الذی سطح الارضین ففرشها سبحان الذی اطلع الکواکب واظهرها سبحان الذی ارسل الجبال فهیاها مرا گفت یا رسول الله بشارت باد ترا و امت ترا که حق سبحانه تعالی مرا فرموده است که تا از

پس هر تسبیح بر تو صلوٰة فرستم پیش از آفرینش آدم علیه السلام به سی و پنج هزار سال امت ترا آمرزش میخواهم یا
رسول الله تقصیر عذر مرا بخواه و بعد ازان فرمودند که آسمان هفتم را دیدم که سطبری پنجصد ساله راه بود و مسافت
وی نیز پنجصد ساله راه بود و بزرگی چندانی بود که اگر هفت طبقهٔ زمین را با شش آسمان در وی نهند چنان
نماید که حلقهٔ در بیابانی **لطیفهٔ دوم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا
پیشتر شدم زحل را دیدم که تاج مکلل بر سر نهاده و دو لچ مدور از برق آمده و در خدمتش با جام حسام انتقام بر کف
ایستاده چون آواز براق خواجهٔ عالم و بهترین اولاد آدم صلی الله علیه وآله وسلم را بشنید که از دور پیدا گردید
زحل باستقبال دوید و این صدا بر کشید که **رباعی**

ای هفت فلک غلام خاک در تو — وی دیدهٔ عقل خیره در منظر تو
هر چند شه مسند هفتم باشم — هستم چو زمین در قدم چاکر تو

حضرت خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم باشارت جلیه چنین فرمودند که مقصود من از صعود بدر رو الا این
محل نه حلول بمنزل زحل بوده است القصه دست رد بر پیشانی هفت نشینان هفت عماری افلاک نهاده
مرکب ازین هفت مرحله بیرون جهانید چنانچه شیخ گنجه ازین معنی بیان کند **شعر**

چو محمد برقص پای براق — شد بتقطیع قطع این اوراق
می پرید از منازل فلکی — شاه بادی بشهپر ملکی
ماه را از خط حمایل خویش — داد سرسبزی از شمائل خویش
برعطارد ز نقره کاری دست — زانکه از کورهٔ رصاص برست
زهره را از فروغ مهتابی — برقعه برکشید سیمابی
چون براند بتخت گاه سپهر — تاج زرین نهاد بر سر مهر
سبز پوشند چو خلیفهٔ شام — سرخ روی گذاشت با بهرام
مشتری زتوس سرتا پای — درد سر دید گشت صندل سای
تاج کیوان چو بوسه زد قدمش — در سواد عبیر شد علمش
او خرامان مثال باد صبا — در گذشت از ریاض نه خضرا

لطیفهٔ سوم در کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم
بفرشتگان عباد این آسمان رسیدم همه در قیام بودند و بآواز بلند این تسبیح را می گفتند که سبحان العلی
العظیم سبحان الجلیل الکریم الحلیم سبحان من لا یصف الواصفون کنه صفته

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً **لطیفه چهارم** فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم فرشته دیدم که بعظمت تمام ایستاده سر او بساق عرش رسیده و پایهای او بزمین هفتم رسیده اگر حق تعالی امر فرماید تمامی عالمیان را بی کلفتی یک لقمه تواند کردن و تسبیح او این بود که سبحان المحتجب بنور جلاله سبحان المصور فی الارحام **لطیفه پنجم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم فرشته دیدم که هفت صد هزار سر داشت و بر هر سرے هفتصد هزار روی و بر هر روی هفتصد هزار دهان و بر هر دهان هفتصد هزار زبان و بر هر زبان هفتصد هزار لغت بود که تسبیح می گفت و هیچ لغت بلغت دیگر نماند و مر این فرشته را هفتصد هزار بال بود هر روز در نهر النهر که از جویهای بهشت بود دران جوی هفت صد بار میرفت و غوطه میخورد و بیرون می آمد و پر و بال خود را می افشاند واز هر قطره پرهای او خدای تعالی فرشته می آفرید که تسبیح میگفت تا بروز قیامت و تسبیح ایشان این بود که سبحانك ما اعظم شانك سبحانك سیدی ما اعلی مكانك سیدی ما ارحم بخلقك

لطیفه ششم در تفسیر زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم پیری را دیدم که بر بالای کرسی از یاقوت نشسته و چهار مرد دیگر گرد بر گرد او نشسته اند و دو فریق خلق در پیش او بودند بعضی سفید رویان و بعضی تیره رویان جوی دیدم در پیش ایشان منور بود آن تیره رویان دران جوی میدر آمدند وازانجا بر آمده در پهلوی آن سفید رویان می نشستند از جبرئیل امین پرسیدم که این مرد پیر کیست و گرداگرد او کیانند واین جوی چیست واین خلقان کیستند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این پدر ملت ابراهیم خلیل است علیه السلام واین اسماعیل علیه السلام است بر تخت زمرد نشسته واین اسحاق علیه السلام است بر تخت از الماس نشسته واین یعقوب علیه السلام است بر تخت لؤلؤ نشسته واین لوط علیه السلام ست بر تخت گوهر نشسته وآن خلقان مثال توبه گناهگاران امت تواند هر گاه که توبه کنند روے عمل خود را از معصیت پاک میکنند با مطیعان پاکان همعنان میشوند که التائب من الذنب کمن لا ذنب له **رباعی**

ای هر نفسی صد گنه از من دیده | وز لطف و کرم پردهٔ من ندریده
ای من بتر از هر که بعالم بترست | ای تو بتر از چو من کسی آمرزیده

در کتاب **معراجین** آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نزدیک ابراهیم علیه السلام رسیدم از براق فرود آمدم وسلام کردم واو قام بین یدی الله استقبلنی و فرح بملاقاتی وبشر وجهه وعانقنی مهتر ابراهیم علیه السلام چون مرا بدید استقبال من کرد و بدیدن من شاد شد و مرا البشارت داد و در کنار گرفت وقر الله عیون الانبیاء بنبوتك ای فرزند چشمهای انبیا را حق تعالی بنبوت تو روشن گردانید ولقای میمون تو مارا روزی گردانید هنیئاً لك ولامتك كرامة الله ترا و امت ترا کرامت الله تعالی

گوارنده با دحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای پدر ملت تو پدر انبیائی وخلیل خدائی وبدین
من چرا از جای خود برخواستی گفت ای فرزند چگونه ترا تو اضع نکنم که انی وجدت کلمة فی برد النار
باسمك به یمین نام تو آتش نمرود بر من سرد شد وپسر من اسمٰعیل وجد الفداء بیمین اسمك بمین نام تو
از ذبح برست وفدا یافت وطوبی لامنانت نبیهم خنك امتی که تو پیغمبر ایشانی فرأیت شجرة ثمرتها
مثل ثدی النساء وعجوزة قاعدة تحتها واطفالا بعدد نجوم السماء قعودا حولها فرمودند در پیش پدر ملت
ابراهیم علیهم السلام درختے دیدم که مانند پستان زنان میوه های او بود وزالی را دیدم که در پیش آن درخت
نشسته وحلهٔ بهشتی در بر پوشیده بعدد ستارگان آسمان کودکان دیدم که حلهای الوان پوشیده گرد آن
زال نشسته بودند وآن زال شاخی ازان درخت میخوابانید وآن میوه در دهان طفلان میداد وایشان
را تربیت بشفقت میکرد از جبرئیل امین پرسیدم که این درخت چیست واین اطفال کیانند واین زال کیست
گفت این زال حضرت بی بی ساره است رضی الله عنها عیال حضرت ابراهیم علیهم السلام واین درخت راکه
میوهای آن پستانهای پرشیر است حق تعالی از برای این اطفال آفریده است وایشان اطفال امت تواند
که در صغیری وفات یافته اند ومادر پدر را گذاشته اند از میوهٔ دنیا نخورده اند حق تعالی حضرت بی بی ساره را
فرموده است که تا این اطفال را بدین پستانهاے پرشیر بشفقت ومرحمت تربیت می کند تا کسی گمان نبرد
که آن طفلان که در صغیری وفات می نمایند ضائع میگذاشته باشند بلکه ایشان را بمادر مشفقه همچون ساره
رضی الله عنها سپرده است وبعضی ازان اطفال خوش حال بودند وبعضے دلگیر بودند چون حضرت محمد مصطفے
صلے الله علیه وآله وسلم این حال را مشاهده کردند از جبرئیل علیه السلام پرسیدند که اینها خوش حال ودلگیر
چرا هستند گفت یا رسول الله آن طفلانی خرسندند از دیده وفات یافته اند پدر مادر را فراموش کرده اند وآن
طفلانی که دلگیرند الحال وفات یافته اند که پدر مادر را یاد می کنند درین سخن اشارتی است ودرین اشارت
بشارتی ست وآن آن ست که چنان است که حق تعالی می فرماید که ای گناهگار باک مدار چنانکه اطفال
شیرخواره از دنیا بیرون میروند ایشان را ضائع نمی گذاریم بلکه از برای تربیت بمادر مشفقه همچون ساره
رضی الله عنها می سپاریم همچنین چون تو در دنیا با طاعت اندک وگناهان بسیار با صفت نقصان بیرون آئی
طاعت ترا کامل گردانیم وطاعت ترا بآسمان برآریم وبدست فرشته سپاریم تا بدریای فضل مادر آورد واز آنجا
کامل کرده برآرد تا مستحق حضرت ما گردد رباعی

آنم که بجاے بندگان بد نکنم
از من نه سزد بدی من خود نکنم
نومید مشو تو اے گنهگار زمن
اول چو قبول کرده ام رد نکنم
فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون استماع نمودم

مهتر ابراهیم علیه السلام و پسران او این تسبیح را میگفتند که سبحان من لا یصف الواصفون عظمته و منتهاها
سبحان من خضعت له الرقاب وذلت له الصعاب بعد ازان حضرت ابراهیم علیه السلام مرا وصیت فرمودند که
یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم امت خود را بگو که زمین بهشت پاک و صالح است مزراعت را در وی درخت
بسیار بنشانید فرمودند حضرت علیه الصلوة و السلام از ابراهیم علیه السلام پرسیدم که درخت نشاندن در بهشت از چه
حاصل می شود جواب دادند که بگفتن لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم امشب ترا
وقوف بین یدی الله میسر خواهد شد زنهار که تخفیف از برای امت خود نمائی آنقدر که توانی **نقل ست**
از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی رحمة الله علیه منقول ست که ابراهیم علیه السلام گفت
در دنیا در مسجد اقصی یا محمد علیه الصلوة و السلام مرا در روز میثاق از خلوت تو قطره چشانیده بودند مرا الله تعالی
در خلوت خلیل خود خوانده است **نقل** کتاب حیرت الانسان چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقام
اسماعیل علیه السلام رسیدند اسماعیل علیه السلام گفت یا محمد علیه السلام در دنیا در بیت الاقصی مهر نبوت شما را دیده بودم عجب
معائنه شد که مارا از کشتن نجات داده باز داشتند **نقل** از کتاب مذکور چون حضرت علیه الصلوة و السلام در مقام لوط
علیه السلام رسیدند گفت یا محمد علیه الصلوة و السلام در دنیا در بیت الاقصی مهر نبوت شما را دیده بودم عجب معائنه شد که ازین
بلیات دوران بکناره رسیدم **لطیفه هفتم** از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت
خواجه علیه الصلوة و السلام فرمودند چون ازینجا پیشتر شدم در اطباق سماوات بوادی رسیدم نسیم طیبه و رائحه
بارواح دران بادی حساس شد و من از جبرئیل امین پرسیدم که این بوی خوش از کجاست گفت این رائحه از
بوستان جنت است در اثنای آن شنیدم که میگفت ایتنی بما وعدتنی فقد کثر عبقری و استبرقی و حریری و سندسی
یعنی خدایا برسان آنچه وعده فرموده بودی بسیار شد حلهای من از عبقری و استبرق و حریر و سندس و دیگر چیزها
نیز بسیار شده است فرمودند که این هشت بهشت بود که از حق تعالی درخواست اهل خود میکرد از جناب رب العزت
شنیدم که خطاب بوی فرمود که لک کل مسلم و مسلمة و مومن و مومنة یعنی تراست هر مسلمانی از مرد و زن و هر که
بمن ایمان آورده است و برسولان من و اعمال صالحه تقدیم رسانیده و بمن شرک نیاورده و بغیر من ولی
اختیار نکرده و از من ترسیده و از عذاب من اندیشیده او را بدولت امن امان و سعادت لطف و احسان خود
مشرف گردانم و هر که از من حاجت و مراد خواهد عطا فرمایم و هر که با من قرض دهد او را دا نمایم و هر که بمن توکل
کند کفایت او کنم انا الله لا اله الا انا لا اخلف المیعاد چون این خطاب از جناب قدس الهی وارد
شد هشت بهشت جواب داد که قد رضیت بدرستی که خوشنودم اهل اشارت گفته اند که حکمت درین سوال
و جواب آن بود که اشتیاق جنت باهل خود بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اظهار گرداند تا داند که بهشت

بابهشتیان مشتاق ترست از انکه بهشتیان به بهشت فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم چون ازینجا در گذشتم خطاب حق سبحانه وتعالی به بهشت در رسید که به هر زینت که تمام ترست خود را بیارای و در نظر آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم در آی وخود را عرضه کن تا چنانچه حجله نشینان حجرات سماوات علو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تماشا کنند تو نیز معاینه بینی القصه بهشت چادر زیبائی در سر کشیده وجامهٔ رعنائی در بر کرده وکحل صبوحی در دیده کشیده وگلگونهٔ قدوسی بر خسار مالیده باستقبال بر آمد چون بهشت خود را بر خواجه علیه الصلوة والسلام عرضه داشت تا که منظور نظر گردد **نظم**

ندا آمد از خالق کن فکان — در آندم سوی بوستان جنان
بهشت برین آن زمان بی درنگ — بر خسار مالید گلگونه رنگ
درافگنده بر سر یکی چادرے — کشیده بچشمان خود کحل ناز
بدین گونه خود را باو عرضه داشت — از و خواجهٔ دو جهان روی تافت

بفرمود او را چو دانای راز
به بر کرده بس جامهٔ زیوری
برآمد بسوی نبی پیشواز

حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عنان التفات بجانب بار بهشت باز نکشید وبگوشه چشم به بهشت التفات نمودند ما زاغ البصر وما طغی بهشت گفت یا رسول الله رضوان باین حسن واحسان دربان من است سندس واستبرق باین همه لطافت ونظافت فراش ایوان من مداین وقصور دارم غلمان وحور دارم شراب در اوانی مختوم آسایش وراحت من خود ترا معلوم است موجب این بی التفاتی چیست خواجه علیه الصلوة والسلام فرمودند که ای بهشت خود را بسیار ستایش مکن که بهای تو کلمهٔ بیش نیست غمزده انه در دبر زبان راند که ثمن الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله وبهمین روش هر یک از ارکان مکونات خود را در نظر آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم جلوه میدادند ومرتبهٔ می نهادند شاید که منظور نظر قبول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گردند فاما آنحضرت باستغراق انوار تجلیات ذاتی وصفاتی بآنها نظرش نیفتاد وبه گوشهٔ چشم بجانب ایشان ننگریست ما زاغ البصر وما طغی

لطیفهٔ هشتم فرمودند حضرت پیغمبر علیه السلام چون از مقام ابراهیم علیه السلام در گذشتم بدریای رسیدم که بزرگی آن دریا از دنیا کلان بر کنارهٔ آن دریا درختی دیدم ارتفاع آن هزار ساله راه بود ومرغی بران درخت دیدم چون آن مرغ از درخت فرود آمد دران دریا غوطه خورد وبر آمد بالهای خود را افشاند چند هزار قطره آب از پرهای او بچکید از هر قطره فرشتهٔ پیدا گردید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدند که این چگونه مرغ است واین چه دریاست واین چه درخت است گفت یا رسول الله این دریای تحیات ست واین درخت طیبات واین مرغ صلوات

فصل دوم در ذکر در آمدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بدرون سینه فرشتگان ودیدن عجایب وغرایب

در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام
چون از ینجا پیشتر شدم فرشتگان دیدم کہ چنانچہ صفت آن فرشتگان را جبرئیل علیہ السلام کردہ بود چون
در ہیئت ایشان نگریستم بزرگی ایشان معلوم نمی شد و از چشمہای ایشان دریاہا میرفت و تمامی آسمانہا از
آب چشم آنہا پر شدہ بود از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ ایشان از برای چہ می گریند گفت یا رسول اللہ
ایشان از ترس خدای تعالی میگریند فرمان الٰہی در رسید کہ یا محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیچ میدانی کہ
ایشان از برای چہ میگریند آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند الٰہی خداوندا من بندۂ ضعیفم تو
بہتر میدانی من چہ دانم فرمان در رسید کہ اے حبیبم ایشان میخواہند کہ کلمۂ توحید بگویند ہشتاد ہزار سال ست
کہ ایشان قصد گفتن می کنند اما نمیتوانند گفتن حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند کہ اے بار خدایا
چرا ایشان را کلمہ نصیب نمی کنی ندا در رسید کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ملک دل ایشان از کفر سیاہ است
بغیر از تو دل ایشان را کسی پاک نتواند کردن اکنون در سینۂ ایشان درای و عجایبہای مرا تماشا کن و
ملک دل ایشان را پاک گردان چون حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزدیک ایشان در رسیدند بر سینۂ
آنہا نظر کردند بر سینہ ہر فرشتہ دری از زبرجد دیدند و بران در قفل از الماس بود حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم گفتند کہ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ و بگفتن بِسْمِ اللّٰهِ درہاے سینۂ ایشان کشادہ شد
حضرت علیہ الصلوۃ والسلام اندرون سینۂ یک فرشتہ درآمدند نظر کردند زمین و بیابان و کوہ ہا دیدند چون بالا
نظر کردند آسمان و آفتاب و ماہتاب و ستارگان دیدند حضرت علیہ الصلوۃ والسلام در تعجب شدند و پیشتر
روان شدند و نظر کردند یک شہر عظیم دیدند درازی آن شہر چنان بود کہ معلوم نمیشد و عمارتہای آن شہر بسیار
بلند بود و بزرگ ہر یک قصر سر بفلک کشیدہ بود فرمان خدای تعالی در رسید کہ اے حبیبم اندرون این شہر
ہمہ بت پرستند و تو در ہمین جا ایستادہ باش بآواز بلند کلمۂ خود را بگوی چون حضرت علیہ الصلوۃ والسلام
در انجا ایستادہ شدند و این کلمۂ متبرک بآواز بلند گفتند کہ لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ و بگفتن این کلمۂ شریف
آفتاب از جانب مشرق بر آمد ہمہ بتہای کہ در شہر بودند بامر خدای تعالی بدویدند از شہر بیرون آمدہ در پیش
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند و بآواز بلند گفتند کہ لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ و بر گرد آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ایستادہ شدند آنگاہ بدرون شہر غلغلہ افتاد ہمۂ کافران یکبارہ از شہر بیرون آمدند
و برای جنگ برخواستند حضرت علیہ الصلوۃ والسلام قد ایشان را دیدند کہ ہر یک کافر سر نزدیک آسمان
رسیدہ است و ہمہ با ہیبت بودند حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در تفکر شدند درین زمان ندا در رسید
کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام بفرمای بتان را تا ہمۂ این کافران حرب سازند و ایشان را مسلمان کنند

چون حضرت علیه الصلوة والسلام آن بتان را اشارت کردند آن بتان بقدرت خدای تعالی یکبار ره
بسوی کافران بدیدند و بانگ بزدند که ای کافران دین شمایان باطل ست مایان را سجده مکنید اگر دیدار
آفریدگار و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میخواهید باید که در دین آنحضرت علیه الصلوة والسلام درآئید
واگر کلمه نگوئید شمایان را هلاک خواهیم کردن این بگفتند و بسوی کافران بدویدند و بعضے از کافران را
بهلاکت رسانیدند واکثر کافران چون این معجزه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدیدند همه بگریختند و
در پناه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیامدند و گفتند یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم مارا کلمه خود عرضه کن حضرت
علیه الصلوة والسلام گفتند بگوئید که لا اله الا الله محمد رسول الله بعد ازان همه کافران کلمه بر زبان رانده
مسلمان شدند و حلقهٔ بندگی در گوش کردند و در دین آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمدند بعد ازان
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اندرون شهر درآمدند و آنها آنچه خدمت بود بجا آوردند حضرت علیه الصلوة
والسلام آنچه پند نصیحت قرآن بود کردند بعد ازان از انجا برآمده راهی شدند بشهر دیگری رسیدند اهل آن شهر را
نیز مسلمان کردند عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
وسلم که همچنان در سینهٔ هر یک فرشته چهل هزار شهر را مسلمان کردند و در دین خود درآوردند و شصت و سه سال
درمیان آن خلائق بماندند انگاه ندا در رسید یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم ازین عالم برآی انگاه حضرت
پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم با همهٔ مؤمنان نصیحت کردند و روان شدند از میان آن خلائق فریاد و زاری
برآمد حضرت علیه الصلوة والسلام با همهٔ آن مسلمانان وداع کردند بعد ازان بر بالای براق سوار شدند
و آنها را از شفاعت خود امیدوار کردند و راهی شدند براق را اشارت کردند در یک ساعت از همهٔ شهرها
غائب شدند انگاه حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بجای رسیدند یک کوهی بدیدند و بر بالای آن
کوه دیواری پیدا گردید و درمیان آن دری کشاده دیدند چون حضرت علیه الصلوة والسلام ازان
در بیرون آمدند جبرئیل امین را در انجا دیدند که منتظر ایستاده است حضرت علیه الصلوة والسلام بر قفا نظر کردند
سینهٔ آن فرشته را نظر کرده دیدند گفتند یا جبرئیل مرا شصت و سه سال در سینهٔ این فرشته گذشت تو هنوز درینجا
ایستاده جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا یک لحظه گذشت و ترا شصت و سه سال گذشته است
هیچ سخن در حکمت او ممکن نیست چون جبرئیل علیه السلام بر دهان آن فرشته نظر کرد دید که هشتاد هزار
سال بود که زبان او بکلمهٔ طیبه نمیگشت اکنون بر زبان فصیح می گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم همچنان در سینهٔ چهل هزار فرشته درآمدند و خلایق آن شهرها را مسلمان
کردند و در سینهٔ هر فرشته هفت طبقهٔ زمین و آسمان را بدیدند و تمیم انصاری رضی الله عنه روایت می کند از

حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم در هر آسمان سی هزار سال سیر کردند و عجایبها دیدند

فصل سوم در ذکر بعضے از عجائب و غرائب دیگر که در آسمان هفتم بنظر انور آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم درآمده

مشتمل بر هشت لطیفه **لطیفهٔ اول** در کتاب مطالب السالکین آورده که فرمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم ملائکهٔ دیگر را دیدم که از براق بودند این دعا میخواندند که اللهم اغفر للمذنبین من امة محمد علیه الصلوة والسلام وفوج دیگر را دیدم که از نور بودند دعای ایشان این بود که اللهم ثبت امة محمد علیه الصلوة والسلام علی الایمان وانفسهم من ظلمات الکفر وظلمات الجحیم و فوج دیگر را دیدم که ابدان ایشان از مس بود و دعای آنها این بود سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و فوج دیگر را دیدم که از سر تا قدم ایشان همه زبان و دعای ایشان این بود سبوح قدوس رب الملائکة والروح و فوج دیگر را دیدم که در قیام ایستاده بودند پرسیدم که اینها کیانند جواب دادند که از ان زمانی که آفریده شده ایم در قیام ایستاده ایم از برای رحمت خواهی امت تو تا هر چه ایشان را در قیام تقصیر شود خدای تعالی بقیام ما تقصیر آنهارا تمام کند و فوج دیگر را دیدم که همه راکع بودند پرسیدم که اینها کیانند جواب دادند که از ان روزی که آفریده شده ایم در رکوعیم تا هر تقصیری که از امت شما در رکوع شود باری تعالی بر کوع ما یان تمام می کند فوج دیگر را دیدم که همه ساجد بودند پرسیدم مثل آنها جواب دادند فوج دیگر را دیدم همه قاعد بودند پرسیدم مثل آنها جواب دادند و فوج دیگر را دیدم که همه مضطجع بودند بر پهلوی راست افتاده صلواة میفرستادند ندا کردند که یا محمد علیه الصلوة والسلام این رحمت ست از باری تعالی از برای مریضان امت تو که تائب اند از ایشان تا نیابت کنند تا برخیزند مریضان قاصر مغفور و طاهر از گناهان و فوج دیگر را دیدم که احسن دعا میکردند مسلمانان را که با ولاد خود تعلیم قرآن کرده اند **لطیفهٔ دوم** از کتاب المجالس آورده اند که حذیفة بن الیمان روایت میکند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که چون از اینجا پیشتر شدم مداین و شهرها را برابر مشرق و مغرب با من نمودند شهری را دیدم که پیرامون آن همه ملائکه بودند پر از رحمت پروردگار بود از جبرئیل امین پرسیدم که این کدام شهر است گفت یا رسول الله این مدینهٔ روحا است گفتم روحا چیست گفت این دری است از درهای بهشت که اهل خراسان آنرا فراده گویند **لطیفهٔ سوم** نیز در کتاب مذکور ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند که حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که چون از اینجا پیشتر شدم قصری را دیدم که از یکدانه در سفید نه فصل بود و ران و نه شگافی مرغی چند در آنجا مسکن و ما وا داشتند که مثل آن مرغان کسی ندیده بود از جبرئیل امین پرسیدم که این قصر عالی از ان کیست و اینها چگونه مرغ اند

جبرئیل علیه السلام گفت یارسول الله این قصری ست که ارواح امت شهید تو درینجا مسکن می سازند
لطیفهٔ چهارم در تفسیر زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا
پیشتر شدم فرشتهٔ صاحب جمالی را دیدم که جامه های زیبا پوشیده بر تختی نشسته است در پیش او دواتی
وقلمی از نور دیدم و هر ساعت نامه بدست میگرفت ومیخواند وبران چیزی می نوشت وبر دست فرشتهٔ
دیگر میداد فسال جبرئیل علیه السلام رسول الله عن حالی فاخبره جبرئیل عن حالی وعن اسمی آن فرشته از
جبرئیل امین پرسید که این کیست گفت محمد رسول الله پیغمبر آخر الزمان است آن فرشته با بشاشت بسیار
وبا روی چون گل نوبهار با من استقبال کرده بر من سلام داد وگفت یارسول الله چه نیکو مکرم اند امت
تو بحضرت رب العزت وچه بسیار است ثواب اعمال ایشان وچه بزرگ است خدمت ایشان بخدای
تعالی فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام من ازان فرشته پرسیدم که ثواب امت من تو چه دانی گفت
یارسول الله پیش از من فرشتهٔ دیگر این عهده داشت واو ازین کار معزول شد وشغل او را حق تعالی بامن
داد ومرا بجای او بنشایند ونامهٔ اعمال هرکس بآسمان می برند نویسندهٔ آن نامه برمن می آرد ومن آنرا مطالعه
می کنم وخلل او را محو میکنم وتقصیرات او را کامل میگردانم وتوقیع قبول بران نامه می کشم وسیآت را با
لوح المحفوظ مقابله می کنم تا مرا تحقیق شود واین همه از قضا وقدر خدای تعالی است لامرد له بعد ازان
باسرافیل علیه السلام میفرستم تا او در خزانهٔ قبول میدارد فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ازان
فرشته پرسیدم که باعث معزول شدن آن فرشته چه بود گفت یارسول الله روزی نماز مردی را که او
اسلام نو آورده بود بالا آوردند وبآن فرشته نمودند آن نومسلمان در احکام نماز عالم نبود دران نماز از
قیام وقراءت ورکوع وسجود خلل بسیار بود فاستحقرها الملك وردها آن فرشته نماز وی را حقیر داشت
ورد کرد وگفت این نماز شایان حضرت پروردگار نیست حق تعالی آنرا از وی نه پسندید واو را ازین کار
معزول گردانید وخواست تا عنایت خود را در حق امت تو اظهار کند آن فرشته را گفت برو در بهشت
وقصرهای که از برای آن نماز گذارنده مهیا کرده ام بنویس آن فرشته در نوشتن درآمد بروایتی شب معراج
بعد از معزول شدن آن فرشته بهشت سال بود وبروایت امیر المومنین علی رضی الله عنه دوازده سال
بود که آن فرشته در نوشتن ثواب آن نماز با قصور بود وهنوز ازان فارغ نشده بود اگر گذارندهٔ دو رکعت
نماز با قیام وقعود وسجود آن کامل شود وبا تضرع وخشوع وخضوع گذاریده باشد ثواب بانهایت دهد از کرم
او عجیب وغریب نباشد **بیت**

ای ابر کرم تو اعتماد دل ما	وی رحمت تو داده نوید دل ما	بادست تهی ول برآمده ایم	هان تا نکنی امید دل ما

لطیفهٔ پنجم

لطیفهٔ پنجم در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم دریای
دیدم که بزرگ وسبز بود چنان ست که یاقوت سبز ست و نور او در افشان بود وموجها میزد و بر کنار او
فرشتگان بودند بی شمار همچون ریگ و سنگ ریزه تسبیح ایشان این بود که سبحان المصور الکریم سبحان العظیم
فلا اعظم منه شئ گفتم یا اخی جبرئیل این کدام دریاست گفت این را دریای سبزی گویند نقل از عرائس
باسناد صحیح حدیثی آورده که بروایت ضحاک که در آسمان هفتم دریائی ست که بغایت عمیق از لب آن دریا
تا قعرش هفت هزار ساله راه است و برین دریا فرشتهٔ ایستاده است و بلندی آن فرشته آن مقدار ست
که آب دریا تا کعب او بیش نیست و فرشتگان دیگر که تابع او بودند آن مقدارند که عدد آنها بجز خدای تعالی دیگری
نداند همه بتقدیس وتهلیل باری تعالی مشغول بودند چون جناب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را دیدند
سلام کردند و درود فرستادند حضرت علیه الصلوة والسلام جواب آنها را داده گذشتند **لطیفهٔ ششم** در اخبار
الملکوت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم حجابها دیدم و دران حجاب
فرشتگان دیدم که از بسیاری یکدیگر را نشناسند و آن فرشتگان تسبیح خدای تعالی را مختلف میگویند هر یکی مانند
رعد در عظمت درشت آواز بودند **لطیفهٔ هفتم** در تفسیر زاد المذکرین آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم فرشتهٔ دیدم که سر وی بزیر عرش و پای وی در سجین و سلسلهٔ بدست
او بود و آن سلسله در گردن آن ماهی است که زمین بر پشت اوست و نام آن ماهی بلهوت است سرش
بمشرق و دم او بمغرب و سر آن ماهی از یاقوت است و گردن او از زمرد و طوق او از مروارید در گردن او
کرده و آن سلسله را دران طوق استوار کرده است بست هزار فرشتهٔ دیگر دیدم که در پیش آن فرشته صف
زده ایستاده اند و بست هزار دیگر بر راست او بودند و بست هزار بر چپ او بودند بر سر هر یکی تاجی نهاده
و در هر تاج صد هزار گوهر بند کرده و روشنائی هر گوهر از مشرق تا بمغرب فرو گرفته بود **لطیفهٔ هشتم** در اخبار الملکوت
آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم فرشتهٔ دیدم که بزرگی او آن مقدار
بود که آبهای که در عالم است اگر در دهان او کنند پر نشود آری ای عزیز با تحیر حق تعالی بندگان قوی
دارد دیگر فرشتگانند که ایشان را هیچکس نداند مگر حق تعالی و هر یکی را خدای تعالی بر صورتی آفریده و تن
آنها با یکدیگر نماند و مر خدای تعالی را تسبیح گویند و تسبیح ایشان با یکدیگر نماند و هرگز ایشان با یکدیگر سخن نگفته اند و
بر روی یکدیگر ننگریسته اند از ان روزی که خدای تعالی ایشان را آفریده است تا بدان روز که حکم به نفخ صور خواهد کرد
این فرشتگان از هول و عظمت و کبریائی و جلالت حق سبحانه و تعالی اندر گریستن باشند و آواز گریه ایشان اگر
خلقان زمین بشنوند همه بمیرند و بر روی زمین یک جانوری زنده نماند فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون

آواز گریه ایشان بگوش من رسید پرسیدم که یا اخی جبرئیل امین این چه آواز است واینها کیانند که میگریند گفت یارسول اینها فرشتگانند که برگناه امت تو میگریند بعد از ان فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آسمان هفتم هفتاد هزار علم نور دیدم و در هر علمی هفتاد هزار نقیب بودند بفرمان هر نقیبی هفتاد هزار فرشته همه جامهای از نور پوشیده بیک طرف جامهٔ آن علم نور نوشته که الفضل لله و بر طرف دیگر او نوشته که و من یغفر الذنوب الا الله وآن فرشتگان این تسبیح را میگفتند که اللهم اغفر للمؤمنین در تفسیر قرآن چنین بیان کرده اند که چون طبقات آسمان بنظر عجب خود را دیدو این قبول پسندیدهٔ حضرت احدیت جل وعلی نگردید حقتعالی بر فوق آسمان هفتم غمام نصب فرمود به پری هفت طبقهٔ آسمان وزمین وا و را از سقف عرش مجید معلق گردانید اجرام علوی واجسام سفلی را در حیطهٔ وی در آورد که تا عجز آسمان ظاهر گردد و دیگر بصفت کمال خود ننازد

باب هفدهم در بیان رسیدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بسدرة المنتهی در مقام جبرئیل علیه السلام ودیدن بزرگی جبرئیل امین و دیدن حجب کوثر و دیدن حجابها و دریاها و رفرف و باز ماندن جبرئیل امین و براق و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر چهار فصل

فصل اول در ذکر وجه تسمیهٔ سدرة المنتهی

متضمن بر پنج لطیفه است **لطیفهٔ اول** در کتاب حیرة الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از آسمان هفتم در گذشتم فرمان خدای تعالی بجبرئیل امین علیه السلام در رسید که محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بمقام سدرة المنتهی برسان انگاه حضرت علیه الصلوة والسلام براق را بسوی بلندی اشارت کردند وروان شدند بعد از یک ساعت جبرئیل امین گفت یا رسول الله پایان نظر کن چون حضرت علیه الصلوة والسلام پایان نظر کردند یک فرشتهٔ عظیم در نظر افتاد بزرگی او چندانی بود که هفت طبقهٔ آسمان و هفت طبقهٔ زمین یک لقمهٔ او شود و در دست این فرشته تازیانهٔ بود که درازی آن بجز خدای تعالی دیگری نداند و نظر بسوی هفت آسمان کرده ایستاده چنانچه کسی خواهد که بزند پیغمبر علیه الصلوة والسلام پرسیدند که این کدام فرشته است جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این فرشته را قهاری می گویند واین تازیانه بفرمان خدای عزوجل برداشته است واز ترس این تازیانه هفت طبقهٔ آسمان در گردش اند و تیز تر از برق می کردند و یک لحظه قرار نمی گیرند چون روز قیامت پر ندامت نزدیک رسد این فرشته را حکم شود

که بر هفت آسمان تازیانه بزند و این ضرب تازیانه هفت طبقهٔ آسمان بشگافد و فرو ریزد حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم این را شنیده در تعجب مانند **لطیفهٔ دوم** از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین
واعظ چنان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بعد ازان فرشتهٔ دیدم که با عظمت بطول
وعرض وی فرشته ندیده بودم بمرتبهٔ که بلندی او هزار ساله راه بود مرا او را هفتاد هزار سر بود و در هر سرے
هفتاد هزار روی بود و در هر روی هفتاد هزار دهان بود و بر هر دهانی هفتاد هزار زبان بود و نیز بر هر سری هفتاد هزار گیسو بود و بر
هر گیسوی هفتاد هزار لولو بود معلق بقدرت الٰهی آویخته و در درون هر لولو بحری بود از نور و دران بحر ماهیان در جولان
بودند و درازی هر ماهی دو صد ساله راه بود و در پشت هر ماهی نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و این
فرشته یکدست بر سر خود نهاده و دست دیگر بر پشت خود نهاده و به تسبیح مشغول گشته هر بار که تسبیح می گفت
از حسن صوت او عرش مجید در لرزه و اضطراب می در آمد از جبرئیل علیه السلام سوال کردم که این فرشته کیست گفت
یا رسول الله این فرشته ایست که حقتعالی او را پیش از آفرینش آدم علیه السلام بدو هزار سال پیشتر آفریده گفتم منزل و ماوای
این فرشته تا باکنون کجا بوده گفت مرغزاری هست در بهشت این فرشته آنجا بود چهار هزار در چهار هزار
فرسنگ ازان مرغزار جای قرار این فرشته و محل بودن وی بوده ازانجا باینجایش آورده اند و به تسبیحش
مشغول کرده اند یا رسول الله بروے سلام کن حضرت علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که سلام کردم از
غایت اشتغال سلام مرا هیچ نشنید تا که جبرئیل علیه السلام او را واقف گردانید آنزمان باستقبال من بالهای
خود را بگشاد چنانکه آسمانها و زمینها را ببال خود بپوشید و مرا در بغل گرفت و بوسه بر روی من داد گفت یا
رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم با بشارت باش که حق تعالی ترا و امت ترا بیامرزید از برکت ماه شریف
مبارک رمضان ازین بشارت او فرحان گشتم نظر کردم در پیش وی دو صندوق دیدم بر هر صندوق هزار
قفل بر نهاده اند از نور از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که درین صندوقها چیست گفت یا رسول الله از همان
فرشته پرسید که این خدمت تعلق باو دارد حضرت علیه السلام ازان فرشته استفسار نمودند گفت یا
رسول الله درین صندوقها برات صایمان امت تست یعنی روزه داران از آزادی آتش دوزخ برزخ
و من بر طبق آن گواهم طوبی لك ولامتك **لطیفهٔ سوم** در اخبار الملکوت آورده که فرمودند حضرت
علیه الصلوٰة والسلام چون پیشتر عروج کردم هشت دریا دیدم بزرگ پهنای هر دریا چنانچه از مشرق تا بمغرب
و عمق هر دریا چنانچه میان آسمان و زمین و نام آن دریاها این است یکی را بحر الحیوان خوانند و بالاتر آن دریائے
است که آنرا قمقام خوانند و زیر آن دریائی هست که انضمام نام دارد و برتر ازان بحر غوث است و بالای آن
دریائی هست که رق منشور گویند و بالای آن دریائی که آنرا نام کتاب مسطور ست و بالای آن دریائی است

که سقف مرفوع گویند و بالای آن دریائی است که نام او بحر مسجور است نزد بعضی بحر المسجور دریائی است
مالامال از کژدمان و ماران و انواع عذاب و عنا است جبرئیل علیه السلام پر میزد هم چندانکه میرفت چنانکه
مرا گمان آمد که بهر پریدن از آسمان تا زمین میرفت تا رسیدم بدریای تاریک و آن دریا چندانی تاریک بود
که پنداشتم که از زمین تا آنجا همه خلائق در تاریکی غرق خواهند شد خواستم که از خود بروم جبرئیل علیه السلام
گفت اللهم ثبت قلبه چون او ازان دریا گذرانید بدریای دوم رسیدم که آتش موج میزد جبرئیل علیه السلام
از انجا پرید که عقلم برفت جبرئیل علیه السلام گفت مترس که خدای تعالی ترا ایمن گردانیده است القصه
بهمین طریقه از هفت دریا گذشت و بدریای هشتم رسیدم که بحر المسجور است و بالای بحر المسجور هفتاد هزار حجاب
از نور است و هفتاد هزار حجاب از تاریکی و هفتاد هزار حجاب از رعد و هفتاد هزار حجاب از برق و هفتاد هزار
حجاب از روشنائی مانند آتش و هفتاد هزار بحر و بالای آن هفتاد هزار چشمه است و بالای آن هفتاد هزار بیشه
است و بالای آن هفتاد هزار حجاب از زمرد است و بالای آن هفتاد هزار کوه است و بر هر کوهی هفتاد هزار
علم ست و در زیر هر علمی هفتاد هزار فرشته صف کشیده ایستاده اند از یاقوت و هفتاد هزار از زر است و هفتاد
هزار از نقره است و بالای آن همه سدرة المنتهیٰ است بدانکه سدرة المنتهیٰ درختی است در کنارهٔ جنت المأوی
و سدره در لغت کناره را گویند و اصل وی از زر سرخ است لطیفهٔ چهارم در کتاب معارج النبوة آورده است
که علما را در وجه تسمیه سدرة المنتهیٰ اختلاف است بعضی گویند که باو منتهی می شود علم همه علما و ماورای او را هیچکس
نداند بجز خدای تعالی و این قول ابن عباس ست رضی الله عنهما و بعضی گویند که بسدرة منتهی می شود هر چه
از تحت بجانب فوق میرود و هر چه از فوق بجانب تحت می آید و بعضی گویند که ارواح شهدا بآنجا منتهی می شود
و بجهت آن ملقب بمنتهیٰ گشته در زاد الآخرت آورده است که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون نزدیک
بسدرة المنتهیٰ رسیدم و نظر کردم درختی دیدم عظیم که از دیدن آن رنگ من متغیر گشت و نتواند کسی از آفریده
که حسن آن درخت را صفت کند و هفتاد هزار رنگ بران درخت می نمود از جبرئیل امین پرسیدم که
این کدام درخت ست گفت یا رسول الله این درخت سدرة المنتهیٰ که شاخ او تا ساق عرش رسیده است
و بیخ او تا بزمین هفتم رسیده پیوسته است و بر صخره قرار گرفته است و هشت صد هزار شاخ دارد و درازی
هر شاخی پنجاه هزار ساله راه است و شاخهای او بعضی بالا است و بعضی طرف فرود است و آنچه فرود آمده
است از هشت بهشت در گذشته است جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مقام من هر یک شاخی ست
ازین شاخهای درخت شاخی از زر سرخ و شاخی از مروارید و شاخی از جوهر و شاخی از یاقوت و شاخی
از عنبر و شاخی از کافور و بر هر شاخی ششصد هزار شاخ دیگر وار از مروارید و زبرجد و یک برگ از برگهای او

ہفت آسمان وہفت زمین رابپوشیدہ واز فروغ آن برگہا تمام ہشت بہشت ونہ فلک منور شدہ بود در
کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین واعظ آوردہ کہ فرمودند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام
چندان فرشتگان بران درخت مشاہدہ کردم کہ عدد ایشان بجز خدای تعالی دیگری نداند وتمامی برگہای
آن درخت راپوشیدہ بودند بر مثال ملخان زرین میدرخشیدند وچون ستارہ نورمی افروختند قال اللہ تعالیٰ
اذ یغشی السدرۃ ما یغشی مفسران گویند کہ مراد فرشتگانند کہ از کثرت خود آن درخت راپوشیدہ بودند
بروایتی آن است برہر برگی بعدد ستارگان آسمان ودرگیہای بیابان فرشتہ بودند بصورت پروانہ ہای
زرین گویند کہ این ہمہ فرشتگان بنظارہ آن سلطان انفس وجان آمدہ بودند وبرآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم سلام کردند وبشارت دادند برحمت الٰہی وبدیدار من مبتہج نمودند **مثنوی**

ای بدرت جملہ ملک ملتجی
دیدن روی تو عجب دلکش ست

جئت الینا و لنعم المجی
خاک درت بر سر ما تاج باد

آمدی و آمدنت بس خوش ست
ہر شب عمرت شب معراج باد

بازخواجہ فرمودند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمہ آن فرشتگان طاعت خود را نثار من کردند تاروز قیامت ثواب آن
حوالۂ امت من باشد در تاج القصص آوردہ کہ فرمودند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام برگہای سدرۃ المنتہی
از زبرجد سبز ست وبرہر شاخی ہزار برگ بود از برگی تا برگ دیگر چہل ہزار فرسنگ راہ است ودرازی ہر برگ
پنجاہ ہزار سالہ راہ است وپہنائی وی بست پنج ہزار سالہ راہ است ہر میوۂ کہ در عالم ہست ہمہ بران درخت
موجود ست وہریک میوہ بمثال سبوہای زار وسبوہای ہجر بود در صحیفہ ثنای محمدی آوردہ است کہ حضرت
علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودند کہ ہریک میوہ قیاس سرکوہ بود ودرہر میوہ فرشتۂ بود چون ماہ نشستہ وسجادۂ
عبادت گستردہ وتاجی از نور بر سر نہادہ وقصبی از نور در دست برہر برگ ومیوۂ او نوشتہ کہ لا الٰہ الا اللہ
محمد رسول اللہ امۃ مذنبۃ ورب غفور آوردہ اند کہ ہرگاہ کہ باد لطفی از بوستان جنت بآن درخت برسد برگہای
او را جنباند آوازی پدید آید کہ ازان خوشتر آواز نباشد وبعضی دیگر گفتہ اند کہ آن آواز از مساس اوراق بگوش
مقربان برسد اللہم اغفر لامۃ محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام جملہ مقربان چون بشنوند آمین گویند وبروایتی
بشنیدن این آواز فرشتگان تسبیح وتمجید بردارند ودر زاد الآخرت آوردہ کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فرمودند کہ چون شب قدر شود ایزد تعالی باد رحمت را فرمان دہد تا بر سدرۃ المنتہی بوزد حق تعالی برہر برگی
قبۂ پدید آرد از نور وہر قبہ راہشت صد ہزار در باشد وبرہر دری ہشت صد ہزار حلقہ بود یکی از زمرد ویکی
از کافور ویکی از مشک ویکی از عنبر ودرہر قبہ سی صد ہزار خیمہ بود وہر خیمہ را سی صد ہزار حلقۂ زرین بدین
صفت کہ یاد کردیم از خیمہ ہشت صد ہزار فرشتہ بیرون آیند مانند غلمان ماہ روے وقبای نور پوشیدہ

وکلاه نور بر سر نهاده و بر ایشان نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله ودرود بر حضرت علیه الصلوة والسلام میخوانند فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در زیر آن درخت یک مسجد از کافور دیدم درازی آن مسجد هفت هزار ساله راه بود ودر گرد آن مسجد یک دریای عظیم دیدم که لب آن دریا پیدا نبود وآب آن دریا سفید تر از شیر وشیرین تر از انگبین وخوشبوی تر از مشک وسرد تر از برف **لطیفهٔ پنجم** در کتاب تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان شاخهای سدرة المنتهی شاخی است از یکدانه مروارید سبز ارتفاع او صد هزار ساله راه است و بر سر آن شاخ برگی ست که فسحت آن هفت آسمان وزمین را بپوشد و بر روی آن بساطی از نور گسترده و بران بساط محرابی از یاقوت سرخ برافراشته ارتفاع آن هشتاد هزار ساله راه است واین مقام جبرئیل علیه السلام بود ودر پیش محراب جبرئیل علیه السلام کرسی بود بنام من نهاده وگردبرگرد کرسی فرشتگان ایستاده بودند واز روز خلق تا این وقت کسے را بران کرسی مجال جلوس نبوده ونخواهد بود تا روز قیامت از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این کرسی از ان کیست گفت یا رسول الله نام این مقام رفرف ست وبنام تو منسوب است واین کرسی است که حق تعالی از چندین هزار سال باز از بهر تو آفریده است بعد ازان از براق فرود آمدم جبرئیل علیه السلام دست مرا بگرفت و بر بالای آن کرسی بنشانید در حیرت الفقها وحجة الفضلا در فضیلت علم بخارا چنین آورده که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون بمقام جبرئیل علیه السلام رسیدم سه نور دیدم که از دنیا بعالم بالا میرفت از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه نورها است گفت این یک نور نور خانه کعبه است نور دوم نور معرفت مشایخ بسطام ست نور سوم نور علم فقه بخارا است فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام نظر کردم بر جوانب این کرسی کرسیهای دیگر دیدم چنانکه ده هزار کرسی از مروارید سفید بود وبران کرسیها توراة ثبت کرده بودند ودر گرد هر کرسی چهل هزار فرشته توراة میخواندند ودر جانب دیگر ده هزار کرسی از زمرد سبز بود وبران انجیل نوشته بودند ودر حوالی هر کرسی چهل هزار فرشته انجیل میخواندند وبر جانب دیگر ده هزار کرسی دیدم از زبرجد سبز وبران کرسیها زبور نوشته بودند و بر گرد هر کرسی چهل هزار فرشته زبور میخواندند وبطرف چهارم ده هزار کرسی دیگر دیدم از یاقوت سرخ وبران قرآن مجید ثبت ساخته بودند و بر گرد هر کرسی چهل هزار فرشته بتلاوت قرآن مشغول بودند فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرشتگان بے عدد دیدم که عدد ایشان را خدای تعالے داند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که ایشان کیانند گفت یا رسول الله ایشان حملة العرش اند ومن حوله عبارت از ایشان بود وایشان سه صف اند هر صفی هشتاد هزار فرشته اند همه را فرمان شد که تا باستقبال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسدرة المنتهی روند

فصل دوم در ذکر نماز وتر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمقام جبرئیل علیه السلام خوانده اند

مشتمل است بر پنج لطیفه لطیفهٔ اول در حیرت الفقها آورده که در نماز وتر سه قول است یکی آنکه فریضه است لاعلاً دوم آنکه واجب است سوم آنکه سنت است ولیکن اصل این نماز از ینجاست که چون شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مقام مهتر جبرئیل علیه السلام رسیدند جبرئیل امین درخواست کرد که یا رسول الله یک رکعت نماز در مقام من بگذار تا خیر و برکت تو بر من رسد و این مقام من مبارک گردد حضرت علیه الصلوة والسلام قبول نموده خواست تا یک رکعت نماز بگذارد بخاطر شریف او رسید که یک رکعت نماز در شریعت او مشروع نیست رکعت دیگر بران اضافه کرد تا دو رکعت نماز گذارید و در قعده بود که خطاب ب الارباب در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم این طاعت تو پسندیدهٔ ما شد یک رکعت دیگر بفرمان ما بگذار آن زمان حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام دران مقام سه رکعت نماز ادا کردند در رکعت سوم خواستند که برکوع روند درین زمان فرشتهٔ که نام او قنوت بود آواز داد که یا رسول الله این دعای عظیم الشان بخوان و برامتان خود تحفه ببر زیرا که بواسطهٔ این دعا خدای تعالی مراد درجهٔ بزرگ داده حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بفرمان خدای تعالی دعای قنوت را خواندند

نظم

بگفت جبرئیل امین بار سول
بجمع ملایک کنم مهتری
که یک رکعت آنجا نماز آورید
که یک رکعت اینجا چو مشروع نیست
ندا آمد از حضرت ذوالجلال
بدرگاه ما خوب ارزنده شد
یکی رکعت اندر دگر وید ضم
شنو عرضم ای خواجهٔ دوسرا
بخوان این دعای شه انس جان
بلند گشته از بهر این شان من

که با مصطفی عرض من کن قبول
مقامم شود اشرف از دیگران
بخاطر ورا این سخن در رسید
اضافه بکرد ش دگر اندران
که یا مصطفی گوش کن این مقال
یکی رکعت از بهر ما می گذار
ز بهر رکوع پشت ناکرده خم
بیارم من احوال خود در ثبوت
بدنیا ببر تحفه با امتان
پیمبر شنید از ملک این کلام

که یک رکعت اینجا نماز آوری
قبول کرد سید پیغمبران
که این کردهٔ من چو مسموع نیست
بقعده نشست شاه پیغمبران
که این طاعت تو پسندیده شد
زجا خواست آن شاه رفرف سوار
یکی کرد فریاد یا مصطفی
یک از چاکران تو نامم قنوت
بود این دعا روز شب ورد من
بخواند این دعا اندر آنجا تمام

بعد ازان خطاب آمد که یا جبرئیل امین این سه رکعت نماز را نگاه دار که مارا با این سریست لطیفهٔ دوم در بحر المعانی آورده که ای محبوب دعای قنوت در وتر از خاتمت عبودیت روز است اما اے محبوب

اجابت نمود او ان شاه انس و جان

رکعات دوگانه وچهارگانه برنسبت صفات خلق حقیقت آمده است یعنی چون فنا وبقا وعلم وجهل وقدرت
وعجز وغنا وفقر پس ای محبوب در وتر از خاتمت عبودیت خدمت روز اتمام عبودیت شب آن یک
رکعت فرد نسبت بصفات حضرت احدیت جل قدرته یعنی چون بقای بی فنا وعلم بی جهل وعز بی ذل و
قدرت بی عجز وغنای بی فقر چنان است که بعد از ادای این رکعت بنده را از حال عبودیت بخلق حاجت
می آید وای محبوب نیکو تامل کن وعلمهای خدای تعالی را نیکو فهم کن اکنون بدانکه تکبیر قنوت را می گوئی
چیست آن ست که چنانچه از خلق تحریمه بسته وگفت وشنید ایشان بر خود حرام کرده ودست از همت
افشانده وبحضرت صمدیت جل قدرته بحضور آمده همچنین ای محبوب چون تکبیر قنوت بگوئی از خود تحریمه
بندی ودیدن خود بر خود حرام گردانی واز همه چیزها ومرادهای دارین دست خود بیفشانی چون از
مراد کونین دست تهی بمانی باحوال درماندگی وبزبان بیچارگی بگوئی که اللهم انا نستعینك یعنی ای
بارخدایا همه خلق وما همه عون ویاری از تو میخواهیم بر طاعت تو سخت بیچاره ایم وتوفیق از تو میخواهیم
واز خدمت تو که ما خود بخود درمانده ایم ونستغفرك یعنی امرزش ونوازش میخواهیم از تو بعفو ورحمت
تو که سخت برهنه ایم یعنی در غم عمر خود درمانده ایم واز تو توفیق وبخشش میخواهیم ودر تقصیرات گذشته از
عفو تو پوشش میخواهیم ونؤمن بك ومیگردیم بخداوندی تو وبنده نوازی تو که گناه گذشته ما جز تو
کسی نیامرزد وساز درماندگی جز تو کسی نسازد ونتوکل علیك یعنی کار خود با تو می سپاریم واختیار خود را
با تو می گذاریم چون استواری واعتمادی با تو داریم ونثنی علیك الخیر یعنی همیشه ثنای تو می سرائیم
واز همه مخلوقات ثنای تو با تو می گذاریم نیکو می سپاریم نشکرك ولا نکفرك یعنی چون در خلوت آشنا
دایم کار ناشناسائی نکنیم ونخلع ونترك من یفجرك یعنی هر که در راه فرمان تو بیراهی کند ودر عهد پیمان
تو تباهی کند او را چست گذاریم وخود را از عهده او بیرون گردانیم یعنی شیطان که در فرمان تو نیست ودر
فرمان تو او نباشیم ونفس که در فرمان تو نیست در پیمان او نباشیم اللهم ایاك نعبد یعنی ترا پرستیم وبظاهر
بندگی کنیم ودر باطن بنده ترا باشیم یعنی بهمه تن آن کنیم که تو پسندی وبهمه دل پسندیم که تو کنی ولك نصلی
ونسجد یعنی نماز وسجده برای تو کنیم یعنی پشت خویش پیش دون تو خم ندهیم وروی خود پیش کسی بر
زمین نگذاریم والیك نسعی ونحفد ونرجو رحمتك یعنی براه هر فرمان رویم رضای تو جوئیم وامید نشان
که رویم بسوی تو پوئیم از بخشایش ورحمت تو امید واریم اگر چه بدکرداریم ونخشی عذابك واز عذاب تو
ترس کاریم زیرا که بکرده خود گرفتاریم ان عذابك بالکفار ملحق ای لاحق یعنی راست است که عذاب تو
بر دشمنان رسیده است ودوستان ترا همین دوزخ فراق بسنده است لطیفه سوم در کتاب معارج النبوت

تصنیف مولانا معین الدین واعظ آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در اصل سدرۃ المنتہے
چہار جوی دیدم دو جوی ازان ظاہر و دو جوی نہان از جبرئیل علیہ السلام این را پرسیدم گفت یا رسول اللہ
دو جوی پنہان بہ بہشت میرود و آن دو جوی ظاہر بدنیا میرود و آن دریای فرات است اما امام الامۃ و کاشف
الغمۃ ابو حامد محمد بن غزالی در تفسیر سورۂ محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام درین آیۃ کہ فیہا انہار من ماء غیر
اسن وانہار من لبن لم یتغیر طعمہ وانہار من خمر لذۃ للشاربین وانہار من عسل مصفی فرمودند کہ حقتعالی این دریاہا
را از شیر و شراب و عسل و آب بروایتی بجای آب گلاب آوردہ اند از حوض کوثر بیرون آوردہ چنانچہ در نص
کتاب این چہار جوی را بدنیا فرستادہ در تبیان آوردہ کہ این چہار جوی از یک چشمہ از چشمہای بہشت بیرون
می آید حقتعالی آن چشمہ را بر بال جبرئیل علیہ السلام نہادہ بدنیا فرستاد و در جبال و دیعت نہادہ بقدر مصلحت
خلق جاری اول دجلہ و آن از آب جنت است دوم فرات و آن نہر شیر جنت است سوم دریای نیل مصر و آن
از خمر جنت است چہارم جیحون کہ نہر سند ست و مراد ازان سند ست از عسل جنت است چون روز قیامت شود
این نہرہا را در بہشت برند و بحالت اولی باز گردانند اللھم ارزقنا منہ **لطیفۂ چہارم** از کتاب مذکور
فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در انجا جوی دیدم بر لب آن خیمہا دیدم از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و
مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم کہ گردنہای ایشان بر مثال گردنہای شتران بختی بود و آن جوی مثل
تیر تیز میرفت و آب آن از برف سفید تر و از عسل شیرین تر بود و از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ این جوی چہ
نام دارد گفت این جوی کوثر است حق تعالی با تو عطا فرمودہ است قولہ تعالیٰ انا اعطیناک الکوثر و این
جوی بر روی ضراصنی میرفت از یاقوت و زمرد و ضراصنی سنگ ریزہ را گویند ظرفی از ظروف برداشتم و از آب
پر ساختم و بنوشیدم کہ از عسل شیرین تر و از مشک خوشبوی تر بود ہر کہ یک جرعہ ازان بنوشد تشنہ نگردد و پس
وست گل آن بردم مثل مشک از فرو کافور بود و دیگر وست بسنگ ریزہ آن بردم در و لؤلؤ بود در مجمع البحرین
آوردہ کہ انس روایت میکند کہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودند کہ در روز قیامت طائفہ بیایند نزد یک
من در لب کوثر چنانچہ من ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند فرشتہ ایشان را باز گردانند من گویم یا رب العزت
اینہا اصحاب من و امتان من اند پس خداوند تعالی فرماید کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تو نمیدانی کہ ایشان
بعد از تو چہ بدعتہا و افعال بد کردہ اند پس من گویم کہ دور گردانید ایشان را در نزد من نیایند **لطیفۂ پنجم** از کتاب
معارج النبوت آوردہ است کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در اصل سدرہ چشمۂ آب بود کہ
او را سلسبیل گویند و ازان چشمہ دو جوی منشعب می شد کہ یکی کوثر و دیگر آن را نہر الرحمۃ گویند بروایتے
آن ست کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام در مقام جبرئیل علیہ السلام سہ ظرف پیش من

آوردند یکی خمر و یکی عسل و یکی شیر من شیر را اختیار کردم و بنوشیدم جبرئیل علیه السلام گفت فطرت یعنی دین اسلام را قبول کردی و امت تو بران ثابت خواهند بود و بروایتی جبرئیل علیه السلام گفت الحمد لله الذی هداك الی الفطرة یعنی حمد خداوند جل و علا را که ترا راه نمود بفطرت یعنی باسلام اگر خمر بخوردی امت تو گمراه شدندی بروایتی آن است که ظاهراً عرض این ظروف بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو نوبت واقع شد یکی در راه بیت المقدس و دیگری در سدره چنانچه مبین شد

در ذکر آفرینش جبرئیل علیه السلام

نقل است از طاؤس بن کیان روایت می کند ابن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که پرسیدند که یا جبرئیل امین مرا از ابتدای خلقت خود آگاهی ده گفت یا رسول الله حقتعالی چون مرا بیافرید هفتاد هزار سال در زیر عرش بداشت بعد ازان ندا آمد که یا جبرئیل گفتم لبیك یا ربی فرمود که من انا یعنی من کیستم گفتم که الله الواحد القهار العزیز الغفار انگاه هفتاد هزار سال دیگر بداشت آنگاه ندا کرد که یا جبرئیل لمن انا گفتم انت خالقی ورازقی ومحیی وممیتی وباعثی ووارثی بروایت دیگر آن است که چون جبرئیل علیه السلام هفتاد هزار سال در زیر عرش ایستاده ماند فرمان آمد که من انت یعنی تو کیستی جبرئیل علیه السلام از هیبت آلهی خاموش بماند تا که الهام پروردگار در دل او دمید گفت انا العبد من عبدك یعنی من بنده از بندگان تو فرمان شد که فاعبدنی پس عبادت کن مرا جبرئیل علیه السلام خواست که سجده کند باز فرمان شد که در زیر عرش دریای بحر المسجور است اول در آنجا وضو کن جبرئیل علیه السلام گفت ملکا چگونه وضو کنم فرمان شد که بر سر آن دریا فرشته ایست از وی تعلیم گیر جبرئیل علیه السلام بحکم رب الجلیل دران موضع رفت دید که ملك الموت در آنجا نشسته است و چند هزار فرشته بگرد او ایستاده اند جبرئیل علیه السلام از وی وضو آموخت و در مقام خود باز آمد فرمان شد که فاعبدنی یعنی عبادت کن مرا پس حسب الفرمان سجده کرد مر معبود برحق را و هفت صد سال در یک سجده بماند چون سر از سجده برداشت گفت انا العبد الضعیف وانت المعبود القوی ثبتنی علی عبادتك یا کریم یا رحیم بعد ازان جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله از درگاه حق تعالی سوال کردم که یارب پیش از من هیچ بندهٔ آفریدهٔ فرمان آمد پیش خود نظر کن نظر کردم فرا پیش خود نوری دیدم چنانکه جمال آن نور خواست که مرا ربایده واز راست او نوری دیدم و از چپ و از پیش و پس او نورها دیدم گفتم یارب این نور کیست فرمود که آن نور حبیب و صفی و دوست برگزیدهٔ من از خلق آنگه ترا و عرش

وکرسی ولوح وقلم وآسمان وزمین این جهان وآن جهان از بهر او آفریده ام ونام او مبارک محمدست صلی الله علیه وآله وسلم باز گفتم که آن نورها که برگرد اوست چیست گفت آن نور چهار یار اوست ابوبکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم گفتم الٰهی این همه فضل بنهاده اورا بر خلق خود گفت آری ای جبرئیل امین این خود بدین جهان بود چون روز قیامت شود ایشان را بهشت خود روزی گردانم ودر آرم دوستان اورا در بهشت

فصل سوم در ذکر سوال کردن آنسرورے صلے الله علیه وآله وسلم از جبرئیل علیه السلام که ترا چرا جبرئیل می گویند وجواب آن

مشتمل است بر پنج لطیفه لطیفهٔ اول در جنت الفردوس آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم از جبرئیل امین پرسیدم که ترا چرا جبرئیل میخوانند گفت یارسول الله مرا ازین واسطه جبرئیل خوانند که جبروت در دست من ست وپیک حضرتم وپیغام اورا با پیغمبران میرسانم وزمین جنبانیدن وغیره زبر کردن کار من است ودر کتاب عجائب المخلوقات آورده که جبرئیل علیه السلام گفت یارسول الله نامهای من بسیار است یکی آنکه ولی الانبیا خوانند وحی بایشان رسانم ودشمنان انبیا را مقهور گردانم دوم روح القدس خوانند از کرم حق تعالی درجه من این است که هرجائی که برسم بوی حیات وزندگانی ظهور کند چون یوسف علیه السلام را برادرانش در چاه شداد ابن عاد افگندند من در سدره بودم که الله تعالی فرمود که ادرك عبدی یعنی دریاب بندهٔ مرا یوسف علیه السلام هنوز در میان چاه نرسیده بود که من از سدرة المنتهی که مسافت آن سی صد هزار ساله راه است رفته وی را دریافتم آفریدگار مرا این مقدار قوت داده است ودر حق من فرموده است که ذی قوة عند ذی العرش مکین لطیفهٔ دوم در اخبار الملکوت آورده که جبرئیل علیه السلام را روح الامین خوانند واین از آنست کاران را گویند وامانت او آن ست که پیغام حق تعالی را با پیغمبران رساند ودران پیغام کم بیش نکند وهر سری که با وی می گویند بجز آنکه باد گفتنی است با دیگری نگوید واو صاحب قوت است وقوت او آن بود که شهرهای قوم لوط علیه السلام را از روی آب سیاه برکند وبر پر خود نشانید وبالا برد چنانکه فرشتگان آواز خروسان را بشنودند وبا این همه هیچکس را از ان معلوم نگشت بعده آن شهرها را واژگون فرو انداخت وقوت دیگر او آن بود که بر قوم ثمود یک بانگ زد همه بیکبار بمردند در دنیا بهر که عذاب نازل شود بحواله او شود که او صاحب غلط نیست واورا بازوهاست یعنی بالهاست چنانچه بال پرندگان بود لطیفهٔ سوم در کتاب معارج النبوت فرمودند حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم خطاب حق سبحانه وتعالی بجبرئیل علیه السلام دررسید

که آنچه حل مشکلات خویش داری از محمد علیه الصلوٰة والسلام بپرس جبرئیل علیه السلام پرسید که ما المنجیات آنچه بنده را از عذاب الٰهی نجات دهد کدام است حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که خشیة الله تعالیٰ فی السر والعلانیة والقصد فی الفقر والغناء والعدل فی الغضب والرضاء یعنی ترسیدن از خدای تعالیٰ در نهان و آشکارا و میانه روی در درویشی و توانگری و آشتی در خشم و خوشنودی حق تعالیٰ فرمود صدقت یا رسول الله منقول است که این چهار مسئله بود که چهار هزار سال اسرافیل و میکائیل و جبرئیل و عزرائیل علیهم السلام با یکدیگر بحث می کردند و جواب آن نمید انستند تا آن شب معراج از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعلیم گرفته بحقیقت آن مطلع شدند لطیفهٔ چهارم در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجهٔ احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یا اخی جبرئیل همه فرشتگان هفت آسمان را آن بزرگی که مذکور شد اما بزرگی و مرتبهٔ تر از همه فرشتگان زیاده شنیده ام و قد تو از همه فرشتگان پست می بینم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله درازی قد من همچنان ست که در میان هفت آسمان نگنجد از برای خدمت شما همچنان پست شده ام حضرت علیه الصلوٰة والسلام فرمودند یا جبرئیل امین درازی قد خود مرا بنمای جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله اگر حکم واجب تعالیٰ شود بنمایم درین سخن بودند که فرمان حق تعالیٰ در رسید که ای جبرئیل هرچه حبیب ما بفرماید بکن جبرئیل علیه السلام در میان دریای که از پیش محراب او میرفت غوطه بزد و باز سر از دریا بیرون آورد و گفت یا رسول الله ببین قدرت خدای تعالیٰ را چون حضرت علیه الصلوٰة والسلام نظر کردند بزرگی جبرئیل علیه السلام چنان معاینه شد که در شرح بیان نگنجد در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند بزرگی جبرئیل علیه السلام را آنسرور صلے الله علیه وآله وسلم دیدند چنان بود که دو قدم او فرو رفته در صخرهٔ که مذکور است و سروی از آسمان هفتم درگذشته است در طوالع الشموس تصنیف خواجه حمید الدین ناگوری آورده که جبرئیل علیه السلام را شش صد هزار بال بود از زمرد سبز و هر بالی را شش صد هزار پر بود مکلل بدر و مرجان و مرصع بجواهر نورانی و بر هر پری از پرهای او لطیفه از لطائف ربانی بر صورت جلاجلی روحانی بوده و سر دری هست در آوان طیران او در عالم وحدت از هر جلاجلی صورتے که ملک را در حظیرة القدس ظاهر گرداند و غلغله در ملکوت افتد و خرد ترین پری از پرهای او روی زمین را از مشرق تا بمغرب بپوشد و موی سر مبارکش سرخ بود برنگ مرجان و گردن او بمانند یاقوت و پیشانی در غایت جلا و صافی و رخساره بغایت نورانی و دندانهای او از مروارید و در میان دو چشم او نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی روایت در صفت جبرئیل علیه السلام چنین وارد گشته که مر جبرئیل امین

راهستا دگیسو بود مجعد و چشمهای مبارکش مکحل و نور وجود او در میان ملائکهٔ کرام گوئی برتبهٔ آفتاب می باشد در ظلام و تاجی است بر سر مبارکش بجواهر بهشتی مرصع و حلهٔ جنت در بر و کمر مرصع در کمر و یا جامهٔ از صوف مبارک و طهارت وی از وقار و بطانت وی از رحمت لطیفهٔ پنجم از تفسیر سورهٔ والنجم آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه جبرئیل علیه السلام را در سدرة المنتهی بصورت اصلی او بدیدم و در زمین مرا بصورت اصلی نمود در کوه حرا و در ابتداء بعثت چنانچه در قرآن ست که وهو بالافق الاعلی و دران حال سوار بود بر مرکب بهشتی و تمامی دنیا در پیش سینهٔ آن مرکب بود و بال او از مشرق تا بمغرب می تافت و دو چشم او بمانند دو دریا بود و اگر کشیتهای تمام جهان در وی اندازند روان شود چنانچه از دیدن او من ترسیدم و نزدیک ابراهیم علیه السلام بصورت مهمانان آمدی قوله تعالی هل اتٰک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین بنزدیک داؤد علیه السلام بصورت خصمان آمدی قوله تعالیٰ وهل اتٰک نبأ الخصم و بنزدیک حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم بصورت اعرابی و بصورت دحیة الکلبی آمدی و خود را بهر صورت بهر پیغمبری نمودی اما بآن صورت اصلی خود را ایهچ پیغمبری ننموده است مگر دو بار بحضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم نمود و این دلیل فضل آنحضرت ست علیه الصلوة والسلام که کسی طاقت دیدن او ندارد و باز حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را قوت یقین چندان بود که دید و تحمل نمود و غیر از انبیا علیهم السلام کسی را طاقت دیدار فرشته نباشد این دلیل ست از برای آنکه کافران می گفتند که لولا انزل علینا الملائکة چرا بما یان فرشتگان نیامدند تا ایمان می آوردیم ولو انزلنا ملکا لقضی الامر اگر فرشته بصورت خود بیامدی طاقت دیدن او نداشتندی و هلاک شدندی و در آیهٔ دیگر فرمود که قل لوکان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین اگر در زمین باشندگان فرشتگان بودندی رسول از برای فرشتگان فرشته فرستادی چون باشندگان زمین آدمیانند رسول از برای آدمیان آدمی فرستادیم از برای چند معنی یکی آنکه تا هلاک نشوند و دیگر آنکه صحبت جنس با جنس مؤثر باشد و دیگر آنکه سخن جنس زود معلوم و مفهوم شود

فصل چهارم در ذکر سوال کردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل علیه السلام را که در بر آمدن و فرود آمدن در زمین هیچ رنج دیده یا نه و جواب آن

مشتمل است بر پنج لطیفه لطیفهٔ اول در تفسیر سورهٔ والنجم آورده که حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم از جبرئیل امین پرسیدند که یا اخی جبرئیل در بر آمدن و فرود آمدن در زمین هیچ رنجی دیدهٔ یا نی گفت

چهار بار رنج دیده ام یکی دران وقت که ابراهیم علیه السلام را در منجنیق نهاده در آتش نمرود مردود می انداختند
چون حضرت ابراهیم علیه السلام را بسوی آتش پرانیدند چون خلیل الرحمن از منجنیق جدا شد فرمان شد که
دوست مرا دریاب از سدرة المنتهی یک پر زدم نزد وی آمدم وگفتم ای ابراهیم هل لك حاجة هیچ
حاجت داری گفت اما الیك فلا گفتم از حق سبحانه وتعالی یاری بخواه گفت حسبی من سوالی
وهو اعلم بحالی بسنده است از سوال من علم او بحال من دوم آنکه فرمود جبرئیل علیه السلام دران
زمانی که خلیل الرحمن کارد را در حلق اسماعیل علیه السلام نهاد فرمان آمد که ادرك عبدی ای جبرئیل
این بندهٔ مرا دریاب از سدره یک پر زدم بدنیا آمدم وروی کارد را بر قفا گردانیدم سوم دران زمانی
که برادران یوسف علیه السلام را در چاه راهی کردند چون بمیانهٔ چاه رسیده بودند که رسن را بریدند فرمان
در رسید که ادرك عبدی یک پر زدم از سدره پیش از انکه یوسف علیه السلام در قعر چاه برسد اورا
در میانهٔ چاه گرفتم چهارم آنکه در اخبار ودر تاریخ طبری ودر تفسیر آورده که موسی علیه السلام پنج ساله بود یک
روزی در پیش آسیه خاتون رضی الله عنها بازی می کرد فرعون بی عون از در درآمد آسیه خاتون موسی
علیه السلام را در کنار فرعون نهاد که این پسر تست فرعون گفت این تراست مرا بکار نیست چون موسی
علیه السلام در کنار فرعون نشست دست دراز کرده ریش اورا بگرفت همچون گیاه خشکی بر کند فرعون
دست اورا بگرفت وگفت این همان فرزند بنی اسرائیل است که زوال مملکت من بدست او است
ومن اورا جویانم اکنون باید که این را بکشم آسیه رضی الله عنها گفت این کودک است این کار را بنادانی
کرده است فرعون گفت بدانائی کرد پس آسیه خاتون گفت اورا بیازمائیم اگر بدانائی کرده باشد هرچه
توانی با وعقوبت کن فرمود که یک طشتی را پر از آتش ویک طشت دیگر پر از یاقوت سرخ بیارید وموسی
علیه السلام را درمیان هردو طشت بنشانید اگر یاقوت را بگیرد بدانائی کرده است واگر آتش را گیرد بنادانی
کرده است القصه بفرموده عمل نموده همچنان کردند وموسی علیه السلام را درمیان هردو طشت بنشانیدند
وموسی علیه السلام این راهی دانست وآهنگ یاقوت کرد وخواست که دست بجانب یاقوت
دراز کند فرمان حق تعالی در رسید که یا جبرئیل ادرك عبدی یعنی دریاب بندهٔ مرا ودوست مرا
دست اورا بجانب آتش بر یک پر زدم از سدره خود را پیش موسی علیه السلام رسانیدم دوست اورا
بسوی آتش بردم آتشی را از طشت بگرفت ودر دهان مبارک انداخت وزبانش بسوخت بگریه درآمد
حضرت آسیه رضی الله عنها انگشت از دهان او بگرفت واورا در کنار خود نهاد با فرعون گفت دیدی که
این خطا بنادانی کرده است وزبان موسی علیه السلام را باین سبب سوخت که یک مرتبه در حالت

خروی فرعون علیه اللعنة را پر گفته بود چون قوت و فرمان برداری جبرئیل علیه السلام بدین درجه بود لاجرم حق تعالی او را بستود که علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی لطیفهٔ دوم در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده جبرئیل علیه السلام گفت که یا رسول الله از ان زمانی که خدای تعالی مرا آفریده است هرگز ازین مقام قدم پیش نهاده ام هر بامداد بدرون این دریا غسل می کنم چون غوطه زده بیرون می آیم هر دو بازوی خود را بجنبانم و ازین بازوی من هفتاد هزار قطرهٔ نور می چکد و از هر قطرهٔ نور فرشتگان پیدا می شوند که این فرشتگان را جبروتی می گویند و آن فرشتگان که در شاخهای سدرة المنتهی نشسته اند همه از نور من آفریده شده اند لطیفهٔ سوم در کتاب مجموع آورده که رسول علیه الصلوة والسلام گفتند که یا جبرئیل امین گمان بردم که خدای تعالی را خلقی نبود از تو عظیم تر گفت هست گفتم کیست گفت میکائیل است علیه السلام و عظمت او چنان است که او را خدای تعالی هفت صد هزار پر داده کمینه پر او از مشرق تا بمغرب برسد و من بدین بزرگی در بینی او در آیم دو هزار سال پرواز کنم از گوش چپ او بیرون آیم او را خبر نشود گفتم از میکائیل هم عظیم تر هست گفت آری و آن اسرافیل است علیه السلام اگر اسرافیل علیه السلام را ببینی میکائیل را فراموش کنی و اسرافیل را هفت صد هزار سر بود و بزرگی او چندانی بود که اگر میکائیل باین عظمت در گوش او در آید دو هزار سال آن جهانی پرواز کند و از گوش دیگر او بیرون آید او را خبر نبود لطیفهٔ چهارم در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان جبرئیل امین علیه السلام دست مرا بگرفت و از مقام خود تا باعلای سدرة المنتهی رسانیده بیرون آورد و بعد از ان قدم مبارک پس کشیده مرا وداع نمود بیت

باعلای سدره شه باشجاع ... رسید و بگفت جبرئیل الوداع
مرا نیست حدای شه محترم ... جدا سازم اینجا قدم از قدم

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند ای جبرئیل مرا تنها می گذاری گفت یا رسول الله مرا ازینجا امکان گذشتن نیست وما منا الا له مقام معلوم نیست هیچکس از ما مگر او را مقام معلوم است یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اکنون نوبت خدمت من در گذشت نظم

بدو گفت سالار بیت الحرام ... که ای حامل وحی برتر خرام
چرا روی از صحبتم تافتی ... چو در دوستی مخلصم یافتی
بگفتا مرا پر بالم نماند ... گذشتن ازینجا مجالم نماند
اگر یک سر موی برتر پرم ... فروغ تجلی بسوزد پرم

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای جبرئیل امین خود نگفته بودی که ترا می برم گفت یا رسول الله اگر بمقدار سر انگشتی پیش روم چون انگشت بسوزم ازینجا شرف حبیب خود بر جبرئیل علیه السلام آشکارا کرد که گرد ابراهیم خلیل علیه السلام می گفت

که هل لك حاجة چون نوبت بحبیب صلی الله علیه وآله وسلم رسید گرد خدمت دولت سرای ایشان نتوانست گشتن تا گفت که لو دنوت بقدر انملة لاحترقت بالی یعنی اگر بمقدار سر انگشتی پیش آیم پر بال قدسی من می سوزد خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که ای جبرئیل امین این مقام غم خوردن پر و بال نیست و این اندیشه جز وبال نیست **نظم**

تو ای روح القدس پیش جنابی	که شد پیغمبران را زهره آبی	چرا چندین غم شهپر گرفتی
که بانگ لو دنوت بر گرفتی	هزاران جان همی سوزد درین راه	ترا کو پر بسوزد پیک درگاه
نمیدانند صدیقان سر از پای	غم پر می خوری آخر چنین جای	تو ای روح القدس نشین بدرگاه
مشو رنجه بوقت لی مع الله	گذشت آن نوبت قولاً ثقیلا	تو از پرده برون رو جبرئیلا
ترا اندر درون پرده ره نیست	که هر سرهنگ مرد بارگه نیست	منم بر نور حق پروانه کردار
توئی با پر طاؤسی گرفتار	پناه از حق طلب از هر چه خواهی	سخن در جان رود از سر چه خواهی

گویند که چون جبرئیل علیه السلام از رفتن باز ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست جبرئیل علیه السلام را گرفته با خود پیش کشیدند پنج صد ساله راه را طی نمودند جبرئیل علیه السلام از هیبت جلال احدیت و جناب صمدیت بر خود بلرزید بمانند کنجشکی شده در ناله و زاری در آمد گفت یا رسول الله مرا بگذار که همین زمان از فروغ تجلی پروردگار خواهم سوخت **نظم**

بایستاد چون جبرئیل امین	گرفت دست او را شه مرسلین	کشیدش روان خواجه دو سرا
بیاورد تا پنج صد ساله راه	نظر کرد آندم رسول جلیل	بمانند کنجشک شد جبرئیل
بنالید از هیبت کردگار	که یا مصطفے سوی من رحم آر	پیمبر بدید این چنین حال را
وراز و وانداخت اندر قفا	سوی سدرة المنتهی بر شتافت	رسید اندران جای آرام یافت

خواجه علیه الصلوة والسلام دیدند که جبرئیل امین بگداخت بدست مبارک بر قفا اشارت کردند جبرئیل علیه السلام پنج صد ساله راه بر قفا گشته بسدره رسید لطیفه پنجم در کتاب مذکور بروایت دیگر آن است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام الهام حق تعالی در رسید که ای جبرئیل یک قدم پیش رو که از برکت قدم آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم معاف کردم انگاه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک فراز کرده دست جبرئیل علیه السلام را بگرفت یک قدم با خود پیش برد مقدار پنج صد ساله راه پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم راند از حق تعالی در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم چند فکر راه دور دراز قیامت میکنی اینجا بیک اشارت دست پنج صد ساله راه بقدمی با جبرئیل باز می آئی فردا که لب بشفاعت

بجنبانے اگر پنجاه هزار ساله راه را بدی باز آری چه عجب القصه جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله تقدم
فانك اكرم على الله منى تو پیش رو كه تو بزرگوار تری نزد خداوند تعالی از من پس فرمودند رسول علیه
الصلوة والسلام من روان شدم و جبرئیل علیه السلام از مقامی آمد تا رسانید مرا بحجاب زربفت بعد از ان
حجاب را بجنبانید آوازی از ورای حجاب آمد که کیست گفت منم جبرئیل امین و با من همراه محمد علیه الصلوة والسلام
آن فرشته از ورای حجاب گفت الله اکبر الله اکبر از ورای حجاب آوازی آمد که صدق عبدی انا اکبر انا اکبر
چون ملک گفت اشهد ان لا اله الا الله از ورای حجاب آواز آمد که صدق عبدی لا اله الا انا ملک
گفت اشهد ان محمدا رسول الله از ورای حجاب ندا آمد که عبدی صدق و انا ارسلت محمدا علیه الصلوة
والسلام الی خلقی ملک گفت حی علی الصلوة و حی علی الفلاح ندا آمد که صدق عبدی و دعا الی عبادی و الی
بلی افلح من واظب علیها ملک گفت الله اکبر الله اکبر ندا آمد که صدق عبدی انا اکبر انا اکبر ملک گفت لا اله الا الله ندا آمد
که صدق عبدی لا اله الا انا بعد از ان ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام اکمل الله بك الشرف علی
الاولین والاخرین شرف و فضیلت ترا بر اولین و آخرین بکمال رسانید فرمودند از جبرئیل علیه السلام احوال
آن ملک را پرسیدم گفت سوگند بآن خدای که ترا براستی بسوی خلق فرستاده و بعثت فرموده است
من اکرم خلقم نزد الله تعالی این فرشته را هرگز نه دیده ام مگر که همراه تو اینجا رسیده ام آنگاه آن ملک از ورای
حجاب دست بیرون کرده مرا بگرفت و برداشت جبرئیل علیه السلام بایستاد گفتم یا جبرئیل امین در چنین
موضع از من تخلف می نمائی گفت یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم و ما منا الا له مقام معلوم یعنی نیست
هیچ کدام از ما مگر او را مقامی معلوم است و از انجا تجاوز نتواند کردن امشب بجهت احترام تو درین مقام
رسیدم والا مقام معهود من در سدره است فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام ای جبرئیل امین من
پنداشتم که تو خداوند مقامی تو هنوز اندر مقام مانده کسی هست که او را مقام معلوم نیست تا ذکر منا را فائده
باشد اگر کسی از آدمیان را این معنی متحقق گردد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشد جبرئیل علیه الصلوة
والسلام از هیبت الٰہی در لرزه و اضطراب در آمد و آب از دیده می ریخت و زاری می کرد که یا رسول الله
صلے الله علیه و آله وسلم مرا بمقام من باز فرست اگر یک قدم بلکه بقدر سر انگشتی پیش آیم از هیبت جلال
احدیت پاک بسوزم لو دنوت بقدر انملة لاحترقت بالی از حضرت خواجه صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرمودند
که بعزت و جلال پروردگار که اگر من یک قدم پس تر روم از شوق جمال او می سوزم چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم دیدند که حضرت جبرئیل امین علیه السلام بگداخت بیم آن است که نابود گردد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از بالای براق فرود آمدند نقل می کنند عارف بالله شیخ محمد برهان لوری ابن

فضل رحمة الله علیه از کتاب شفاء الصدور از ان چیزی که روایت کرده است ابن عباس رضی الله
عنهما فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که هیچ احتیاجی واری
بسوی پروردگار خود تا که از برای تو درخواست کنم گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بخواه
از پروردگار من اینکه فراخ گرداند بازوهای مرا بر پل صراط از برای امت تو تا بسلامت بگذرند
از حضرت کریم حاجت او را درخواست نمودم اجابت نمود و بعد از ان آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم جبرئیل امین علیه السلام را بدست مبارک خود اشارت نمودند تا پنج صد ساله راه را بیک قدم طے
کرده براق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را گرفته بمقام خود مراجعت نمود

باب هژدهم در بیان گذشتن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سدرة المنتهی و رسیدن بکرسی و سبیع و پیش آمدن میکائیل علیه السلام و صفت میزان و دیدن عجائب و غرائب دیگر که بنظر انور آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در آمده

مشتمل ست این باب بر دو فصل

فصل اول در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرسی و سبیع را

متضمن بر چهار لطیفه لطیفهٔ اول در گنج الاسرار از ملفوظات امام محمد غزالی رحمة الله علیه منقول است
که روایت می کند ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام چون قدم
از سدرة المنتهی بیرون نهادم نظر کردم هر چهار طرف کمالیت قدرت و عظمت جلالت و حجابهای
نور روشن تر از آفتاب دیدم در کتاب روضة الاحباب آورده که حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند
که دران تجلی نور سر در پیش افگندم و حیران بماندم نظر کردم میکائیل علیه السلام را دیدم که پیش آمد سلام
کردم جواب سلام باز داد و گفت وعلیك السلام ورحمة الله تعالی وبرکاته مرحبا بك یا محمد علیه الصلوة
والسلام والبشر بکرامة ربك بعد از ان میکائیل علیه السلام دست مرا بگرفت و بر کتف خود نشاند و پریدن
گرفت و بهر پریدن چندان می رفت که خدای تعالی داند بعد از ان بکرانهٔ حجابها رسید هفتاد هزار حجاب
از سیم سفید بود و هفتاد هزار حجاب از مروارید سفید و هفتاد هزار حجاب از مشک و عنبر بود از حجاب تا حجاب
دیگر پنج صد ساله راه بود و دران حجابها فرشتگان دیدم که خاموش بودند و سر در پیش فرو افگنده از
هیبت الٰهی از همسایهٔ خود خبر نداشتند گروه از دیگر فرشتگان در تسبیح پروردگار مشغول بودند میکائیل

علیه السلام ازان حجابهامرا بگذرانید ودر مقام خود باز رسانید نظم

رسول خدا دید کرسی وسیع
یکی حلقه بد در بیابان عیان
چهارش بود پایه کرسی پاک
ملائک بود خازنان بی شمار
چه هست آیة الکرسی اندر وقوف
که این صف نه مانند آن صف بود
بهر چند ازین گونه شان پر بال
یکی حرف دیگر نیابند بیش
که تا اجر آن ده صف باوقار
شود راه ایشان منور چو ماه

که بودی بغایت عظیم رفیع
تعالی خداوند حی ودود
یکی زان چو مجموع افلاک خاک
بده صف شده هر صفی بیحساب
دران آیه ده وقف لفظ حروف
یکی زان ملائک بصنع آله
نبودند آرند قطعاً محال
زهی شوکت امت مصطفی
بیابند از الله روز شمار

چه هفت آسمان و زمین پیش آن
که از زمرد سبز کرسی نمود
به پیرامون کرسی کردگار
بعصمت همه پاک عالی جناب
یکی وقف ازان دگر صف بود
بود دوش گوشش هزار ساله راه
که یک حرف ازین آیه خوانند بیش
که می خوانده اند همه وقفها
بسر باری از نور صلوات شاه

لطیفه دوم در تفسیر زاد المذکرین ومعارج النبوت وروضة الواعظین

آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون جبرئیل علیه السلام آیة الکرسی را بیاورد باهمراهی هفتاد هزار فرشته مقرب بمن گفت یا رسول الله هر که از امت تو یکبار آیة الکرسی را بخواند خداوند عالم بهر پری کرسی وسماوات ثواب در دیوان اعمال او ثبت گرداند در دل خود تمنای آن داشتم که کرسی را بدیدمی وا ورا بدانستمی که ثواب امت من چندان است وقتی که بمقام میکائیل علیه السلام رسیدم کرسی را دیدم که از یک دانه زمرد سبز وبروایتی از مروارید بود چهار پایه داشت وبزرگی او چندانی بود که هفت آسمان وهفت زمین وهفت دوزخ وهشت بهشت وسدرة المنتهی وتمام موجودات را در مقابله کرسی نهند در جنب یکپایه او چنان بود که چون حلقهٔ در بیابانی ودر یمین او ده هزار کرسی دیدم وبر یسار او ده هزار کرسی دیدم وبهر کرسی فرشتهٔ نشسته آیة الکرسی می خواند وثواب آن در نامه اعمال قاریان آیة الکرسی می نوشته اند حق تعالی این آیة را برخودی بر حوالی کرسی ثبت ساخته وهر که بقرأت این متبرک اقدام نماید حضرت خداوند تعالی بوزن کرسی در روز قیامت او را ثواب در کفه حسنا تش پدید آرد آورده اند که چون کرسی بزرگی وکلانی خود را بدید بر خود بنازید بزبان حال گفت طیلسان وسع کرسیه السموت والارض بر دوش منقوش من انداخته اند وبرمج باعروج والسماء ذات البروج بر ذات بی مثال من بقیه ساخته اند ومحل انوار قدسی حتم بر ده دار انوار انسی منم چون کرسی خود را بزبان مدح بستود حق تعالی او را چون قندیلی از ساق عرش مجید معلق بیاویخت تا دیگر باره بجسامت خود وعظمت خود مغرور نگردد فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم

بعد ازان میکائیل علیه السلام دست مرا بگرفت و بر کرسی از یاقوت بنشانید پرسیدم که این مقام کیست
گفت این مقام من است چون نظر کردم در پیش کرسی او ترازوی دیدم نهاده هر کفه او از زمین و آسمان
بزرگتر بود عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که رسول علیه السلام فرمودند که یک پله
آن ترازو از نور است و پله دیگر از ظلمت آن پله که از نور است اندران طاعت خلق را بسنجند و آن
دیگر که از ظلمت است اندران معصیت خلق را بسنجند و عمودی چندانکه از مشرق تا مغرب رسیده در
سراج القلوب مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از میکائیل علیه السلام پرسیدند
که این چگونه ترازو باشد میکائیل علیه السلام گفت یا رسول الله این میزان است که حق تعالی درین
ترازو همه کردارهای آدمیان را خواهد سنجیدن و هر کسی را در روز قیامت علحده بیارند و در پیش آن
میزان بدارند و همه کردارهای او در ترازو نهند و همه معصیتهای او در دیگر کفه نهند تا کدام گران تر آید
هر کرا طاعت از معصیت یک دانه سپند زیاده آید او رستگار شود او را بنویسند برات آزادی از
آتش دوزخ و فرشتگان آن ترازو آواز برانند و ندا دهند که ای اهل عرصات بدانید که فلان ابن فلان
نیک بخت شد چنانکه هرگز بد بخت نخواهد شد و اگر هر کرا معصیت بمقدار سپند دانه گران آید فرشتگان
ندا کنند که فلان ابن فلان بدبخت شد چنانکه هرگز نیک بخت نگردد آورده اند که در روایت آمده است
که در روز قیامت خلق چنان مشغول با خود شوند که پدر با پسر ننگرد و پسر با پدر ننگرد و مادر بدختر ننگرد و برادر
با برادر ننگرد چنانچه خدای تعالی در کلام مجید خود می فرماید که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه
و در روز قیامت همه خلقان از هول و بیم بیهوش و مست شده باشند چنانچه خدای تعالی می فرماید
که وتری الناس سکاریٰ و هیچکس را جز کردار نیک و اعتقاد پاک دستگیر نباشد و یکی را دران وقت
نامه بدست او بدهند نامه گوید که هدیه من چه آوردی بنده گوید که هدیه تو چیست گوید که هدیه من سه چیز است
طاعت حق تعالی را بجای آوردن در نهان و آشکارا و سخاوت کردن و قرآن خواندن و تسبیح گفتن
و استغفار کردن دران وقت همه خلقان از بیم بلرزند که طاعت زیاده آید یا معصیت چون بنده
بترازوگاه برسد ترازو گوید هدیه من چه آوردی بنده گوید که هدیه تو چیست گوید که هدیه من سه چیز است طاعت
حق تعالی را بجای آوردن و سخاوت کردن و در سحرگاه استغفار کردن گویند که گناه و ثواب کسی را بترازو
بسنجند معصیت او زیاده آید پس بیارند بمقدار ناخنی ثواب در کفه دیگر نهند از همه معصیت زیاده آید آن
زمان ندا آید که ای فرشتگان بنده را در بهشت برید همه خلق متعجب شوند که این چه نامه بود و دران نامه
نوشته باشند که این بنده ایست که در دنیا با اعتقاد پاک و دل صاف گفته است لا اله الا الله محمد رسول الله

آورده اند که خلایق بر سر ترازو گاه سه نوع باشند نوع اول آن باشد که همه طاعت وخیرات آن بنده را در پلهٔ نور بنهند پلهٔ طاعت او گران آید و پلهٔ معصیت او سبک آید آنکس محتاج شفاعت نباشد بسبب طاعت بفضل خدای تعالی در بهشت رود دوم آن ست که هر کرا گناهش گران آید و طاعت او سبک باشد آن بنده را بدوزخ اندازند سیوم آن است که اگر طاعت بنده با معصیت برابر آید بشفاعت حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت رود و از برای شفاعت نصیب وی بوده است آورده اند که دران زمانی که عاصیان را بسوی دوزخ بکشند ایشان فریاد سازند و از هول روز قیامت نام مبارک حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را فراموش سازند گویند که ای فرشتگان ما گناهگاران را مهلت باشد که برویم و از پیغمبر خود شفاعت خواهیم شاید که ما را شفاعت نماید فرشتگان مهلت ندهند در حال ندا در رسد که ای فرشتگان این بندگان عاصی را بگذارید که آنها از پیغمبر خود شفاعت خواهند چون ایشان این ندا را بشنوند شادمان شوند بعد ازان گویند که الٰهی این فرشتگان را بفرمای تا ما را پیش علیه الصلوٰة والسلام برند فرشتگان آنها را تا به پیش دوزخ رسانند که درآنجا سیزده پیغمبر مرسل صلوٰة الله علیهم اجمعین ایستاده باشند این عاصیان اول در نزد حضرت ابوالبشر آدم علیه السلام روند و گریان شوند و گویند که ای پدر بزرگوار ما را شفاعت کن وگرنه همه بدوزخ خواهیم رفتن حضرت آدم صفی الله گریان شده گویند که ای فرزندان من در بهشت بی فرمانی کردم و از شجرهٔ منهیه تناول نمودم هنوز در وهم آنم که آیا احوال من چون شود شفاعت نمی توانم کرد شما در نزد نوح نبی الله روید او شاید که شفاعت کند ازآنجا امتان عاصی پیش نوح علیه السلام روند و گویند که یا نوح نبی الله ما را شفاعت ساز حضرت نوح علیه السلام این سخن بشنوند و گریان شوند و گویند که ازان وقتی که قوم من بدعای من در آب عذاب غرق شدند و پسر من کنعان نیز در آب عذاب غرق شد از خدای تعالی درخواست نمودم که این اهل من است خدای تعالی مرا عتاب کرده گفت که این اهل تو نیست قوله تعالے انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لك به علم گویان مرا عتاب کرد هنوز آن شرمندگی از من نرفته است پس مرا شفاعت نیست شما پیش ابراهیم علیه السلام روید که او خلیل الله هست بعد ازان عاصیان در نزد ابراهیم خلیل الله روند و گویند یا ابراهیم خلیل الله ما را شفاعت ساز ابراهیم علیه السلام گریان شده گویند که من از شهر خود بشهر دیگر سفر میکردم مرا در راه ظالمان گرفته بودند از خلاصی و کفایت خود دروغ گفتم آن شرمندگی از من نرفته است ازان سبب شفاعت نمی توانم کردن شما پیش داؤد علیه السلام روید که او خلیفة الله است پس عاصیان پیش داؤد علیه السلام روند و گویند که یا خلیفة الله ما را شفاعت نما که درمانده ایم داؤد علیه السلام گوید که من در دنیا بودم مرا نود و نه

حرم بود برادری داشتم اورا لشکر داده بجای از برای حرب فرستادم او شہید شد من زن اورا بزنی بخواستم
ہنوز آن خجالت از من نرفته است مرا شفاعت نیست شما پیش موسی علیه السلام روید که او کلیم الله است
این عاصیان در نزد موسی علیه السلام روند گویند که یا کلیم الله مارا شفاعت کن موسی علیه السلام گوید که در
دُنیا در واقعه سامری که قوم مرا از راه برآورده گوساله پرست کرده بود بحضرت حق سبحانه تعالی گستاخی نموده
گفتم که ان هی الا فتنتك تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء ہنوز آن خجالت از من نرفته است
مرا شفاعت نیست شما پیش یحیی علیه السلام روید که خدای تعالی در شان او فرموده که سیدا وحصورا ونبیا
پس از انجا عاصیان بنزد یحیی علیه السلام روند گویند که یا رسول الله مارا شفاعت سازید یحیی علیه السلام گوید
من در دُنیا گناهی کرده بودم روزی مرا مادرم فرمود که کوزهٔ آبی بیار من دو کوزهٔ آب آورده بودم در ساعت
مادر مرا غضب کرد که چرا چنین کردی پس ہنوز آن شرمندگی از من نرفته است مرا شفاعت نباشد شما
پیش عیسی علیه السلام روید که او روح الله است القصه امتان پیش عیسی علیه السلام روند گویند که ای پیغمبر
خدا مارا شفاعت کن که درماندهٔ کار خود شده ایم عیسی علیه السلام گوید که از من زلتی بوقوع آمده بود یک
روزی بصحرا رفتم آهوان را دوشیدم بنزد مادرم آوردم دیدم که مادرم در خواب بوده است بیدار نکردم
بر سر بالین او شیر را نهادم بعده بیرون آمده بجائی رفتم مادرم از خواب بیدار شده مرا جسته است نیافته است
آن خجالت ہنوز از من دور نشده است شما در نزد حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم روید که او
حبیب خدا است وشفاعت کردن شان اوست اما درین مقام مابین هر پیغمبری دوصد ساله راه باشد
دران زمان که نام محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم را شنوند همه بیکبار فریاد برآرند که پیغمبر ما در دنیا محمد مصطفے بود
صلے الله علیه وآله وسلم ما در دنیا بودیم امت او بودیم از ترس وهول روز قیامت نام مبارک پیغمبر خود را
فراموش کرده ایم این گفته فریاد سازند ودر نزد حضرت رسول الله روند وبزاری گویند که یا رسول الله مارا
شفاعت سازید که همه درمانده ایم وروهای خود را بر خاک پای مبارک ایشان بمالند گویند که یا رسول الله
از هیچ پیغمبرے شفاعت نیافتیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم عاصیان امت خود را دیده در حال بزیر عرش اعظم
بیایند وسر مبارک بسجده نهند وگویند که الٰهی آن وقت گفته بودی که ولسوف یعطیك ربك فترضى
اکنون وقت آن شده است که این امتان عاصی مرا که بندگان تو اند وعاجز آمده اند وحلقهای ایشان خشک
شده است وشکمهای ایشان گرسنه مانده است حالا از من شفاعت میخواهند الٰهی گناهان ایشان را بیامرز
وبرمن بخش در حال از حق سبحانه وتعالی ندا آید که ای دوست من وای برگزیدهٔ من شفاعت ترا در باره
ایشان قبول کردم پس بیک مناجات چندین هزاران امتان عاصیان را از دوزخ آزاد ساخته در جنت

داخل نماید که بحساب امت بنماید **در خبر است** که چون روز قیامت شود جاوشان علیها تسعة عشر در معرکهٔ
محشر از برای تهدید عصاة علیه سقر زندان هفت جحیم برانگیزد را بگشایند از اطراف و جوانب اهل محشر آتش دوزخ
احاطه کند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم استغاثه بجناب قدس الهی کند جبرئیل علیه السلام گوید یا رسول الله
غبار مشکین از گیسوی عنبرین خود بیفشان و بقدرت خدا تعالی را نگاه فرمای آنگاه گیسوی مبارک خود را بیفشانند
از آنجا غباری بر مثال سحابی پیدا شده بر مفارق امتش سایه اندازد باز جبرئیل علیه السلام گوید که یا رسول الله
محاسن میمون خویش را بیفشان چون بیفشانند از روی غبار عنبر نثاری حاصل شود و ستری شود میان امتان و آتش
دوزخ چنانکه دست زبانیه را از گریبان امت کوتاه گرداند و آتش دوزخ را نگذارد که تعرض به بنده مومن
رساند در انیس الواعظین آورده که فردای قیامت شود و در پیش پس هر بنده هر روز بیست چهار صندوق
را بیارند در روز قیامت فرمان شود صندوقها را بگشایند بعضی پر نور باشد و بعضی پر نار باشد و بعضی خالی باشد
فرمان شود که ای بنده در هر ساعتی که کار نیک دران کرده بودی آن صندوق را پر نور کردم و دران ساعت
که بدی کرده بودی آن صندوق را پر نار کردم و دران ساعت که بیکار گذرانیدهٔ آن صندوق را خالی
داشتم **در خبر است** که چون شب در آید فرشته ندا کند که ای ساکنان زمین با شما شب نو در آمد غنیمت
دانید چون روز شود همچنان ندا کند گویند که هر کرا ساعتی بگذرد و دران کار نیکی نکند در روز قیامت او را چندان
افسوس و پشیمانی روی نماید که در دنیا از رفتن تمام سال حاصل شود بعد ازان فرمودند حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم در نزد میزان طومارهای بسیار نامه و دیوانهای خلق نهاده دیدم حسنات و سیئات
بروی ظاهر شده میکائیل علیه السلام گفت یا رسول الله بشارت میدهم ترا که هیچ امت پیغمبری را خیر و برکت
چون امت تو نیست و میزان ایشان اثقل بر موازین جمیع امم است خوشحالی هر آنکس را که پیروی تو کند
و محبت تو در دل ورزد و وای بر آنکس که عصیان تو کند و بغض تو در دل دارد **لطیفهٔ سوم** در کتاب
معارج النبوت و در بعضی روایت آمده است که میکائیل علیه السلام را هفت صد هزار سرهنگ بود و با هر یکی
علمی و در زیر هر علمی هفت صد هزار فرشتهٔ دیگر صفها کشیده منتظر فرمان میکائیل علیه السلام ایستاده بودند
همه ایشان مرا گفتند که یا رسول الله ما همه خادم و چاکران تو ایم و بر تو صلوات می فرستیم پیش از خلق آدم علیه الصلوٰة
والسلام به بیست و پنج هزار سال **لطیفهٔ چهارم** از دقائق الحقائق تصنیف ابولیث سمرقندی
آورده که میکائیل را الله تعالی پس از اسرافیل علیه السلام به پنج صد سال آفریده است در حیرت الانسان
آورده که میکائیل علیه السلام را هفتاد هزار سر بود و در هر سری هفتاد هزار روی بود و در هر روی هفتاد
هزار دهان بود و در هر دهانی هفتاد هزار زبان بود و در هر زبان ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله

می گفت وی گریست واز هر قطرهٔ اشک او فرشته پیدا می شد وذکر او نیز لا اله الا الله محمد رسول الله
باشد وباز وی او از زمرد است وسر تا پای او مو یهای است از زعفران ودر هر موی او هزار روی باشد ودر هر
روی او هزار دهان باشد ودر هر دهان او هزار هزار زبان وهزار هزار چشم گرینده رحمت بر عاصیان مؤمن
درخواست می کند وبهر زبان آمرزش می خواهد از حق تعالی واز هر دیدهٔ او هفتاد هزار قطره بریزد واز هر قطرهٔ
او فرشته بصورت میکائیل علیه السلام خلق می شود که یاد کنند به پاکی حق تعالی را تا روز قیامت واین چهار
کلمه بر پیشانی میکائیل علیه السلام ثبت یافته که یا کریم العفو ویا حسن البلاء ویا عظیم الرجاء ویا معبد
العرابی ویا متحیر الهلکی وتسبیح میکائیل علیه السلام این بود که سبحان رب کل مؤمن وکافر سبحان من
یضع من هیبته ما فی بطونها الحوامل در موسی نامه آورده که موسی علیه السلام از حق سبحانه وتعالی
سوال کرد که یارب درازی میکائیل علیه السلام چه مقدار باشد جواب آمد که نیم روی او سی صد برابر دنیاست

فصل دوم در ذکر نامهای میکائیل علیه الصلوة والسلام

مشتمل است بر چهار لطیفه **لطیفهٔ اول** در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده که
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از میکائیل علیه السلام پرسیدم که چند اسم داری که ترا بدان
می خوانند گفت مرا قاسم الارزاق ووزان القسمة وابو الغنائم وعبد الرزاق خوانند ودر زمین میکائیل خوانند
فرمودند که باز پرسیدم ترا بغایت ترسناک می بینم گفت یا رسول الله چون ابلیس مردود وملعون شد من و
جبرئیل علیه السلام دایم در گریه بودیم خدای تعالی وحی فرستاد که چرا شمایان در گریه اید گفتیم که بار خدایا
از قهر وغضب تو ایمن نمی باشیم گفت چنین باشد ایمن مباشید یا رسول الله از آن روز باز که دوزخ آفریده
شده است از ترس خدای تعالی هرگز نخندیده ام همیشه گریانم چون دوزخ را خدا تعالی آفریده همه فرشتگان
در گریه بودند چون آدمیان را بیافرید آنگاه خاموش شدند بدانستند که از برای ایشان شده است یا
رسول الله از آن روز باز که خدای تعالی مرا آفریده است وباین امر مامور ساخته همیشه میزان ووزن در
دست چپ گرفته می مانم وهر قطرهٔ باران را وزن کرده می شمارم وبحکم پروردگار بر زمین می بارم وهمه برگ
درختان ودنیا را می شمارم وشمار ریگهای بیابان می کنم وهر دانه وغله را نیز وخادمان خود را موکل گردانم بر قطرهٔ
باران وسبزه وارزاق مردمان ومیوه تعیین نموده ام چنانکه قطرهٔ نباشد بدریاها ومیوهٔ بدرختان وسبزهٔ
بر زمین مگر که بران فرشتهٔ موکل باشد **لطیفهٔ دوم** در کتاب رسالة المعارف آورده که چون حق سبحانه وتعالی
قطرات باران را بسوی زمین بفرستد با هر قطره فرشته همراه کند تا آن قطره را بعزت تمام بر روی زمین آرد

وزمین آن قطره را بخورد باز فرشتهٔ دیگر بآن قطره حواله کند تا بخاک آمیزد وخمیر کند وبنای گیاهی را بسازد و
اورا بروی زمین می آرد بعدازان برای تمامیت آن ستارگان را خادم می سازد زحل رطوبت اورا یبوست
می دہد ومشتری حد اعتدال اورا ظاهر می کند ومریخ ریشها ورگهای اورا برمی بندد وآفتاب بحرارت اعتدال
اورا در جوش می آرد وزهره دل اورا که مقام غم وشادی ست بنیاد می دہد وعطارد ہیئت وصورت
اورا باتمام می رساند وماه اورا برنگی که شایسته اوست بتقدیر الٰہی بان رنگ مے گرداند ملکے
غذای او بقوت جاذبه می رساند وملک دیگر آن را بقوت دافعه می سپارد وملک دیگر آنرا بقوت نامیه
می رساند وملک دیگر آنرا شیر می سازد وملک دیگر آن را نطفه می سازد آن حیوان را چون انسان می خورد
باز برانسان نیز چندین ملک دیگر خادم خواہد شد تا او انسان شود قابل احسان وعصیان گردد ودر تفسیر کبیر
آورده که بر ہر دانه وغله ومیوه نوشته که بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم وبعدازان نوشته که این دانه وغله
روزی فلان ابن فلان باشد در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوٰة والسلام فرشته را
در پیش میکائیل علیه السلام ایستاده بود نام او عبدالقدوس بود وخدمت او آن بود که ہر زمانی که کسی طعامی
از برای فقیری آرد عبدالقدوس دعا می کند که بار خدایا بعدد ہر موئی که بر تن این درویش است ہزار جزو ثواب
بر صاحب این طعام عنایت فرمای لطیفهٔ سوم در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین
آورده که بعدازان خطاب رب الارباب در رسید که یا میکائیل علیه السلام آنچه حل مشکل خویش داری از حبیب ما
بپرس پس میکائیل علیه السلام پیش آمده گفت ما الدرجات یعنی اعمالی که درجات بندگان بآن مرتفع شود
چیست گفتم اطعام الطعام وافشاء السلام والصلوٰة باللیل والناس نیام یعنی طعام دادن وسلام کردن ونماز شب گذاردن
است میکائیل علیه السلام فرمود که صدقت یا رسول اللّٰه نقل است که این چهار مسئله بود که چهار ہزار سال اسرافیل
ومیکائیل وعزرائیل وجبرئیل علیہم السلام بحث می کردند وجواب آن مسائل نمی دانستند تا آن شب از آنحضرت
صلی اللّٰه علیه وآله وسلم تعلیم گرفته دانستند بعدازان میکائیل علیه السلام گفت یا رسول اللّٰه چندین ہزار
سال است که منتظر دیدار مبارک توام ویک حاجت دیگر دارم اگر روا کنی حضرت علیه الصلوٰة والسلام
فرمودند که یا میکائیل من بنده ضعیفم وخدای تعالی قاضی الحاجات است بگو حاجت تو چیست گفت ای
حبیب خدا صلی اللّٰه علیه وآله وسلم نود ہزار سال است که در ذکر خدای تعالی مشغولم ومن طلب می کنم که ثواب
نود ہزار ساله عبادت من بامتان تو روزی شود در ہمین سخن بودند که از حق تعالی ندا در رسید که ای میکائیل
بدوستی حبیب خود ہمه حاجات ترا برآوردم میکائیل علیه السلام شادمان شد از شنیدن این ندا شکر خدا تعالی
بجا آورد وگفت الحمد للّٰه بعده حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله وسلم دو رکعت نماز شکرانه ادا نموده شاد شدند

لطیفۂ چہارم درکتاب معارج النبوت آوردہ کہ میکائیل علیہ السلام گفت یارسول اللہ وقت خدمت من آمد قدم بر پر من بنہ فرمودند قدم بر پر میکائیل علیہ السلام نہادم واو مرا از مقام خود برداشت ومی برد تا بدریای آب رسیدیم میکائیل علیہ السلام پر منیزہ از انجا مرا بگذرانید تا بدریای آتش رسیدیم گمان بردم کہ ملکوت را آتش فرو گرفتہ است میکائیل علیہ السلام ازین دریا نیز مرا بطیران خود گذرانید بعد ازان حجابہا وپردہا پیش آمد وہر حجابی ہزار سالہ راہ بود میکائیل علیہ السلام را دیدم کہ ضعیف گشتہ واز طیران بازماندہ گفت یارسول اللہ از انجا اگر یک قدم پیش آیم از ہیبت جلالیت پروردگار پر بال من می سوزد این گفت ومرا در پردہ اولین بنشانید عذر خواہی نمودہ برگشت بمقام خود مراجعت نمود

باب نوزدہم دربیان گذشتن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از کرسی وبیع دمقدار مسافت میان عرش وکرسی وپیش آمدن مہتر اسرافیل علیہ السلام ودیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواجہ اویس قرنی را گلیم پوشیدہ درزیر عرش درخواب ودیدن عجائب وغرائب دیگر

مشتمل ست این باب بر دو فصل

فصل اول در ذکر دیدن آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرشتہ را کہ بصورت خروس بود

متضمن بر شش لطیفہ است **لطیفۂ اول** در شرح فقیہ اسماعیل چنین میگوید کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون میکائیل علیہ السلام از ہمراہی من باز ماند اسرافیل علیہ السلام را دیدم کہ پیش آمد سلام دادم جواب داد ومرا بر بال خود بنشانید وازین حجابہای غلیظہ کہ یک ہزار سالہ راہ بود گذرانید پس دریاہا پیش آمد بزرگ ہفت دریا دیدم کشادگی ہر دریا ہفتاد برابر این دنیا بود ومغاکی ہر یکی ہفتاد ہزار برابر از زمین تا آسمان بود **لطیفۂ دوم** درکتاب معارج چنین آوردہ کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ خروسی در نظرم آمد کہ سر او از زر سرخ بود ودر زیر عرش دو پای او از نقرہ تا تحت الثریٰ وہر بار کہ آواز می کرد از ہر پر او لؤلؤ ری پیدا می شد وازان نور فرشتہ پدید می آمد وبروایتی آن است کہ آن خروس در بانگ خود این خروش می کرد کہ ایھا الغافلون یعنی ای غافلان ہوشیار شوید وای خفتگان از خواب غفلت بیدار شوید پرسیدم کہ یا اسرافیل این کدام مرغ باشد گفت یارسول اللہ این مرغی است کہ تا این مرغ بانگ نکند ہیچ مرغی در دنیا آواز ندہد اول این مرغ بانگ نماز گوید آنگاہ موذنان دنیا بانگ نماز بگویند وآن فرشتگان کہ از نور ندا از پرہای او در وجود آمدہ اند ودعای او این است کہ خداوندا ہر کہ از امت محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام

نماز بجماعت بر پای دارد آتش دوزخ بروی حرام گردان **لطیفهٔ سوم** درکتاب انیس الواعظین آورده که در جواب وسوال حضرت موسی علیه السلام آورده آند که موسی علیه السلام برکوه طور از رب العزت سوال کرد که یارب میان عرش وکرسی فرق چند است جواب آمد للقادم موسی علیه السلام گفت للقادم چیست گفت روضه ایست که درکلانی ده هزار برابر این دُنیا است موسی علیه السلام گفت یارب اندران روضه چه باشد گفت اسپانند هم چند دنیا موسی علیه السلام گفت آن اسپان چه می خورند گفت آب حیات می خورند گفت یارب پست ایشان چه مقدار است گفت هفتده برابر این دُنیاست موسی علیه السلام گفت یارب ترا باسپان چه حاجت است گفت یا موسی علیه السلام ایشان را پُر از رحمت کنم و بر گناه گاران امت محمد علیه الصلوة والسلام بخشم واین اسپان درمیان آن روضه آب حیات می خورند واین آب حیات دریائی است که هفتاد و دوچند دنیاست واگر یک قطره ازان دریا بدنیا آید آسمانها وزمین ها را غرق کند ودر شکم ایشان آسمانها وزمینها چنان نماید که دانه خردل ست موسی علیه السلام گفت می خواهم که از حضرت تو سوالی کنم ولیکن شرم می دارم فرمان آمد که بپرس هرچه درخاطر داری موسی علیه السلام گفت یارب می خواهم که عرش را ببینم فرمان آمد که ای موسی نتوانی دید موسی علیه السلام گفت خواهم دیده تو انستن گفت از جاهای آسمان نظر کن موسی علیه السلام بسوی آسمان نظر کرد عرش را بدید بیهوش شده افتاد چنانچه سه شبانه روز از خود بیخبر بود چون بهوش آمد گفت سبحانك ما اعظم شانك وكبريائك بعد ازان موسی علیه السلام گفت در زیر عرش و پای دیدم گفت آن اسرافیل است علیه السلام که ترک غیبت گرفته وعبادت با خلاص کرده واو از جمله ملائکها برگزیدم موسی علیه السلام گفت یارب در زیر عرش قصرها دیدم از زر سرخ و بزرگی هر قصری برابر دنیا باشد درون آن قصرها چیست گفت پُر از رحمت من است چون روز قیامت شود آن رحمتها را قسمت کنم و بر گناه گاران امت حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم بخشم **لطیفهٔ چهارم** در انیس الواعظین چنین آورده که فرمودند حضرت رسول علیه الصلوة والسلام که حق تعالی ستونی آفریده است در زیر عرش پیش از آفرینش عرش به هشت هزار سال و پایان آن ستون زیر هفتم زمین ست و بر سر آن ستون درختی ست که او را هفت صد هزار شاخ است و بر هر شاخی هفت صد هزار برگ دارد و بر هر برگی هفتصد هزار فرشته است و بر هر فرشته هفت صد هزار سر است و بر هر سری هفت صد هزار دهان است و بر هر دهانی هفت صد هزار زبان است و بر هر زبانی هفت صد هزار لغت که هیچ لغتی بلغت دیگر نماند تسبیح می گوید خدای تعالی را چون هر آن بندهٔ مومن که بگوید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد همه آن فرشتگان بادب در هر زبانی بروی درود فرستانند پس گویند آن فرشتگان که بارخدایا فلان بندهٔ تو ساکن فلان مقام بر پیغمبر تو درود فرستاد فرمان شود که شما

ہمہ بعبادت من مشغول باشید و مرآن بندہ را آمرزش خواہید و مادر پدر او را نیز تا روز قیامت ثواب عبادت شما مر او را بخشیدم فرمودند حضرت محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ گلاب بوید و بر من درود فرستاد نیز تا بشارت بہشت نیابد لطیفۂ پنجم در کتاب ریاض المذکرین آوردہ کہ فرمودند حضرت محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حق تعالی مرا در معراج چیزی عطا فرمود کہ ہیچ یک از انبیا را عطا نفرمودہ و آن آن است کہ از برای امت من درجات عالیہ مہیا ساختہ و بجہت صلوات بر من فرشتہ را موکل ساختہ کہ فطروس نام دارد و مراین فرشتہ را ہشتاد ہزار پر است و در زیر ہر پری ہشتاد ہزار دہان است و در ہر دہانی ہشتاد ہزار زبان است و بہر زبانی تسبیح پروردگار گوید باستغفار از برای امت صلوات گویندۂ من آمرزش خواہد و بر من درود فرستد و فرشتہ درود را نگاہ دارد تا بر حضرت جلال احدیت عرض کند بعد از ان حضرت علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند کہ ہر کہ از امت من درود فرستد من کہ محمدم علیہ الصلوۃ والسلام دہ ہزار درود بروی می فرستم و تمامی ملائکہ صف صف و گروہ گروہ ہر یک بروی دہ ہزار صلواۃ فرستند بعد از ان خداوند تعالی فرماید کہ تا صلواۃ او را در نامہ ثبت ساختہ با علی علیین مضبوط و مربوط گردانند لطیفۂ ششم در تاج المذکرین آوردہ کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت می کند کہ حضرت رسول علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند کہ چون از ینجا پیشتر شدم در زیر عرش نظر کردم ملکی دیدم کہ یک پر او بجانب مشرق بود و یک پر او بجانب مغرب و سر او در زیر عرش بود و پای در زیر ہفتم زمین بود و بعدد مخلوقات و ذرات ریش او بود پس چون بندہ از مردان و زنان بر من درود فرستد حق تعالی امر فرماید آن ملک را تا فرو رود بدریای نور کہ در زیر عرش است پس چون بیرون آید پرہای خود را می افشاند و از ہر دانۂ ریش او قطرہ ہای نور می چکد پس خدای از ہر قطرہ از ان فرشتہ می آفریند و این فرشتہ تا روز قیامت از برای آن بندہ درود فرستادہ آمرزش می خواہد مقاتل ابن سلیمان گفتہ است کہ در خبر است کہ خدای تعالی ملکی آفریدہ است در زیر عرش مجید و بر سر آن ملک گیسوئی است کہ از بزرگی گرد عرش را گرفتہ و بر ہر موی او نوشتہ کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ چون بندۂ از امت من بر من صلوات فرستد در تمامی بدن آن فرشتہ ہیچ موی نماند الا کہ از برای او آمرزش خواہد

فصل دوم در ذکر دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در زیر عرش حضرت خواجہ اویس قرنی را و سلطان بایزید بسطامی و بہاء الحق والدین رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

مشتمل است بر شش لطیفہ لطیفۂ اول در گنج الاسرار از ملفوظات قاضی احمد غزالی روایت می کند ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ گفت چون سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معراج بروند قدم از منازل

کرسی بیشتر نهادند اسد الله علی مرتضی رضی الله عنه بصورت شیرے طوق بندگی در گردن با مهابت و هیبت ایستاده چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم را بدید سر فرود آوردو در خاطر مبارک مهابت اسد الله در آمد و شکوه در دل ثماند الهام از حقتعالی در رسید که این صورت علی ست رضی الله عنه **لطیفهٔ دوم** در کتاب گنج الاسرار آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم بجانب راست نظر کردم مردے را دیدم که در زیر عرش از سرتا پا گلیم در خود کشیده در خواب استراحت ست در خاطرم گذشت که خداوند تعالی این بندهٔ ضعیف خود را پیغمبر اولین و آخرین گردانیدی و نام خود و نام این بنده در یک کلمه در آوردی و مرا حبیب خود خواندی درین مقام عظمت از مهابت و وهشت با دب ایستاده می لرزم این کدام بندهٔ مقبول ست که درین محل خوابیده است ندا در رسید که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم این مرد خواجه اویس قرنی ست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم التماس نمودند که از برای ملاقات خواجه اویس آرزومندم اگر فرمان شود او را بیدار نموده ملاقات کنم ندا آمد که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم خواجه اویس بعد از سی سال قدری در خواب استراحت ست او را از بخانی آنگاه حضرت علیه الصلوة والسلام نظر بسوی چپ کردند دو جانور سبز دیدند که زرین طوق سیاه بندگی در گردن بمانند کبوتر نشاط کنان بدرون پردهٔ عرش می در آید و می بر آید دوم جانور در جای خود نظر در پیش خود دارد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم التماس نمودند که یارب اینها کیانند فرمان در رسید که یکی روح شمس العارفین بهاء الحق والدین ست عهد بعید شده که بخدمت و طاعت من الفت گرفته و تن در استقامت عبودیت و بباطن نیازمندی با من نموده و بظاهر متابعت نبوت تو نموده و در بندگی ثابت قدم و از حجاب حاضرست و آن دوم روح سلطان العارفین بایزیدست که لیلاً و نهاراً از گاه خلقت پاسبانی دل کرده و جان نیازمندی سمعاً و بصراً اطاعت و فرمان برداری و خدمت مداومت نزد من پاسبانی دل می کند ای محمد علیه الصلوة والسلام مردمان اهل صلاح و خاص و اولیای سالک کسانی اند که تربیت جذبهٔ اصلاح باطن و استقامت کمالیت عبودیت و تلقین پاسبانی حفظ قلوب و اطاعت امر ظاهر و باطن با طاعت نبوت تو اند **لطیفهٔ سوم** در ریاض المذکرین آورده است که ابو المخارق روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که در شب معراج در نشیب عرش مدینه هفتاد مدینه دیدند هر مدینه هفتاد برابر این مدینه بود همه پر از ملائکه بودند و در تسبیح خداوند تعالی مشغول بودند و این دعا میکردند که ای بار خدایا بیامرز آنکس را که غسل کند در روز جمعه از غیر جنابت و بنماز جمعه حاضر شود نوشته شود مر او را بعدد هر موئے که در تن اوست نوری در روز قیامت پس حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که غسل کنید در روز جمعه اگرچه کاسهٔ آبی بدینار باشد بدهد خدا تعالی مر او را ثواب بسیار **لطیفهٔ چهارم** از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم هر که

در روز جمعه غسل کند نگاهدارد خدا تعالی او را از درد ها و دیوانگی و جذام و برص و از فتنهٔ دجال لعین **لطیفه پنجم** از کتاب حیرة الفقها و حجة الفضلا چنین آورده است که نماز جمعه را خواجه علیه الصلوٰة والسلام در شب معراج در زیر عرش پانصد بست چهار هزار نقطهٔ نبوت و عنصر رسالت گذاروند که کیفیت آن گذاردن را کسے نداند بجز آفرید گار **لطیفه ششم** در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوٰة والسلام چون از نیجا پیشتر شدم فرشتهٔ دیدم بصورت خروس در زیر عرش قبهٔ ایست از یاقوت و آن بر عمودی ست از نور و آن فرشته بر بالای آن عمود ست هفتصد هزار بال از سوی راست و هفتصد هزار بال از سوی چپ و بر هر بالی هفتصد هزار پر از مروارید و هفتصد هزار پر از یاقوت و هفتصد هزار پر دیگر از زمرد سبز و هفتصد هزار پر از زر سرخ و هفتصد هزار پر از نقره و سروی از یاقوت و چشم وی از گوهر و گردن وی از زبرجد و پای او از لعل و عظمت او هفت برابر دنیاست و قد او از عرش تا زمین هفتم ست و در هر پر او نوشته که بسم الله الرحمٰن الرحیم و کلمهٔ طیبه کل شئی هالک الا وجهه بسم الله العظیم و بحمدہ و هرگاه که آن مرغ بالها بهم زند از هر پر او باران بارد و هر قطرهٔ باران اندر مرجان و جواهر باشد و آن همه بر سر بهشتیان افشانند و از هر پر او هفتاد هزار نغمهای خوش پدید آید چنانکه آواز او اندر بهشت افتد و از ان آواز همه درختان بهشت در جنبش آید و شاخهای درختان بر یکدیگر زند حوران از نغمهٔ او آگاه گردند فی الحال بشرفات جنت که کنگره هاست از لعل و یاقوت بروند و یکدیگر را بشارت دهند و شادی کنند که وقت عبادت امتان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد بوقت نماز آن مرغ از شوق کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان راند و حرکت و جنبش آید از جنبیدن این فرشته آن عمود و قبه در حرکت آید و عرش مجید نیز در اضطراب افتد ندا در رسد که ای فرشته چرا می جنبی و حال آنکه خدای تعالی از همه داناترست فرشته گوید که الٰهی امتان محمد صلی الله علیه وآله وسلم متابعان حبیب تو اند که در دنیا بر خواسته اند فریضه می گذارند فرمان الٰهی جل و علا در رسد که وجبت لهم فاشهد علیهم قد ترحمت و نظرت علیهم بالرحمة یعنی حکم کرده ام که حکم من رد نشود و گواه باش ای فرشته که بر ایشان رحمت کردم و بنظر رحمت شان منظور ساخته ام که از آتش دوزخ آزاد و مستوجب بوستان جنت باشند

باب بستم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمقام اسرافیل ع و دیدن صورت اصلی او و دیدن صور و نشستن بر کتف اسرائیل و دیدن عجائب و غرائب

مشتمل ست بر دو فصل

فصل اول در ذکر دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صورت اصلی اسرافیل علیہ السلام را

متضمن بر پنج لطیفه است لطیفهٔ اول در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین چنین
آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون اسرافیل علیه السلام مرا بمقام خویش آورد هزار هزار
عزت واحترام وخدمت من بجای آورد بعد ازان از اسرافیل علیه السلام سوال کردم صفت بزرگی تو از
اخی جبرئیل بسیار شنیده ام آرزوی من آنکه صورت اصلی ترا ببینم ندا در رسید که ای اسرافیل آنچه حبیب ما
گوید فرمودهٔ اورا بجای آر فرمودند بعد از یک ساعت نظر کردم اسرافیل علیه السلام را دیدم که بر کرسی نشسته است
ویک رکن عرش بر کتف او بوده وپای او در زیر هفتم زمین اما عظمت او بمرتبه که دنیا وآخرت یک لقمهٔ او
شود ودر پیش او علی دیدم سبز در قصص الانبیا آورده است که اسرافیل علیه السلام را هفتصد هزار سر ست
ودر هر سری هفتصد هزار روی ودر هر روی هفتصد هزار دهان ست وبر هر دهانی هفتصد هزار زبان ست ودر
هر زبانی هفتصد هزار لغت ست وتسبیح میگوید خدای تعالی را از چشم او آب میچکد واز آب چشم او خدای تعالی
فرشته آفریده است که تا روز قیامت دعا کند ومی گوید که بار خدایا امتان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
بیامرز واز آتش دوزخ خلاص گردان از کتاب حبائک تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه آورده است
که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام هر وقتی که تسبیح می گوید اسرافیل علیه السلام همه فرشتگان آسمان گم میکنند
نماز ورکوع خودرا از شنیدن آواز اسرافیل علیه السلام چنین آورده اند که اسرافیل علیه السلام مؤذن آسمانها
است پس اذان می گوید در هر شب وروز ومیشنود اورا کسے که در زیر هفتم زمین ست بعد ازان پیش ملائکه
می آید پس نماز میگذارند در بیت المعمور بتحقیق رسیده است که اول کسے که سجده کرد آدم علیه السلام را اسرافیل
علیه السلام بود پس ثواب علی رسانید خدای تعالی اورا بدرستی وراستی که نوشته شده است بتحقیق تمامی قرآن را
در جبههٔ او لطیفهٔ دوم در اخبار الملکوت آورده است که کعب رضی الله عنه می گوید که اسرافیل علیه السلام را
چهار بال ست ویک بال او هفت آسمان وهفت زمین را پوشیده وسه بال او در بزرگی چنان ست که بجز
پروردگار عالم جل جلاله دیگرے نداند در کتاب حیرة الانسان آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم که بر بازوی اسرافیل علیه السلام هفتاد هزار دست دیدم درازی هر یک دست او
هفتاد هزار ساله راه بود با هفتاد هزار دست صور را گرفته است که درازی آن صور هفتاد هزار ساله راه و
گرد آن صور سه هزار ساله راه بود اسرافیل علیه السلام گره در پیشانی مبارک آورده است وصور را بدهان گرفته
چنانچه کسی خواهد که بدمد ومنتظر ایستاده است که تا کے فرمان از جناب حضرت سبحان جل جلاله در رسد که این

صور را دم کنم در تفسیر سورة الحاقه آورده که مر آن صور را هفت شاخ ست و درازی هر شاخی هزار ساله راه
است و در هر شاخی سوراخهاست همچون زنبورخانه در شاخ اول جانهای فرشتگان باشد و در شاخ دوم جانهای
پیغمبران باشد و در شاخ سوم جانهای صدیقان باشد و در شاخ چهارم جانهای شهیدان باشد و در شاخ پنجم
جانهای مومنان باشد و در شاخ ششم جانهای کافران باشد از آدمیان و پریان و دیوان و در شاخ هفتم
جانهای مخلوقات دیگر باشد بدانکه در تنبیه الغافلین آورده است که در یک روایت از رسول علیه الصلوة والسلام
چون قیامت آید سه دمیدن ست در صور بروایت دیگر دو دمیدن بود و دمیدن صور اول را فزع گویند یعنی
ترس کما قال الله تعالی و نفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض و آن چنان باشد
که اسرافیل علیه السلام بفرمان خدای تعالی در صور در دمد بگوید که انتبهوا ایها الغافلون یعنی بخود آیید ای
غافلان چون آواز را بشنوند بترسند و هیبت در خلائق افتد و همه کسان کارهای دینوی را بگذارند و زلزله
در زمین افتد و همه برین حال بمانند تا چندانی خدای تعالی خواسته باشد بعد ازان باز خلق بکارهای خود
مشغول گردند و عمارتها کنند تا مدت چهل سال یا بیشتر یا کمتر آنگاه همه روی زمین کافر گردند و یک مومن نباشد
نعوذ بالله من ذلک آنگاه اسرافیل علیه السلام را فرمان آید که تا بار دیگر در صور در دمد و آن دمیدن مردن بود
قال الله تعالی و نفخ فی الصور فصعق ای مات من فی السماوات و من فی الارض الا ما شاء الله
و درین دمیدن اسرافیل علیه السلام بگوید که ای جانها بیرون آیید از قالبها همه یکبار بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و بردارندگان عرش باز جان همه را ملک الموت بردارد و ملک الموت بماند
و اورا نیز حق تعالی بمیراند آنگاه خطاب در رسد که لمن الملک الیوم یعنی امروز ملک کراست کجایند
جباران و متکبران و منکران و کافران و فرعون صفتان که می گفتند این دنیا از آن من ست و بر بندگان
من ظلم میکردند و بعضی از بندگان من غم آخرت نمی خوردند و خواجگان که کوشکها و سراها و عمارتها و باغها
میکردند و میگفتند که این سرای و این گله و رمه ازان من ست امروز آنها کجایند هیچکس نباشد که جواب دهد بروایتی آنکه
ادریس علیه السلام از درون جنت جواب میدهد لله الواحد القهار و بروایت دیگر آنکه حق تعالی خود جواب گوید که
لله الواحد القهار یعنی مر خدای راست ملک و او واحد قهار ست یکه و یگانه هست در ذات و صفات
خود و با هیچکس مانند نیست و اوست پادشاه ابد سلطان اول و آخر قوله تعالی هو الاول والاخر والظاهر
والباطن وهو بکل شئ علیم پس زمین را هموار گرداند تا همه خلائق در روی گنجند چون آن وقت شود
خلق را زنده گردانند از دریای بحر الحیوة که آن دریائی ست در زیر عرش چهل روز باران بارد همچون آب
نطفه تا چهل گز در قعر زمین فرو رود و خلق از زمین بمثال سماروق روئیدن گیرند و قالبهای همه خلق پدید آید

بی جان بر زیر بکدیگر افتاده اول کسی که زنده شود اسرافیل علیه السلام باشد باز فرمان شود مر اورا تا در صور بدمد
و آن دمیدن بعث باشد و بگوید که ایها العظام البالیة وایها العروق المنقطعة وایها الاوصال
المتفرقة قوموا الفصل القضاء یعنی ای استخوانهای بوسیده و پراگنده شده زنده شوید از برای حکم خدای تعـ
پس جانهای همه از صور بیرون آیند چنانچه زنبور میان آسمان و زمین پر شود و هر جانے بقالب خود در آید
و زنده شود اول کسے که زنده شود و سر از خاک بر دارد حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیه و آله و سلم باشند
بروایتی آورده اند که پیش از دمیدن صور سوم خدای تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
علیهم السلام این چهار فرشتۂ مقرب را زنده گرداند فرمان شود که در بهشت روید و هفتاد حله بیارید خلعت
و تاج بشارت بر گیرید و بجای شفاعت بیارید انگاه میکائیل علیه السلام نعلین کرامت بر دارد و جبرئیل
علیه السلام براق بدست راست گیرد و حله ها را بدست چپ گیرد عزرائیل و اسرافیل را فرمان رسد که ایشان
تاج شفاعت را بر دارند بعده فرمان در رسد که ای فرشتگان مقرب بروید حبیب مرا صلی اللہ علیه و آله و سلم
از روضه اش بیرون آرید و حلهای جنت را بپوشانید و در حضرت من بیارید که امروز شفاعت کردن از وی
و بخشیدن از من ست چندان امتان عاصی را باو بخشم که از من راضی گردد آنگاه آن فرشتگان مقرب بر
سر روضۂ مقدس آن سرور صلی اللہ علیه و آله و سلم بیایند جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بر جانب راست
اسرافیل و عزرائیل علیهما السلام بر جانب چپ ایستاده همه بیکبار آواز بر آرند که یا محمدا و یا ابا القاسما
صلی اللہ علیه و آله وسلم قم باذن اللہ تعالی یعنی یا رسول اللہ برخیز بامر اللہ تعالی امروز روز حساب
است و روز شفاعت ست برخیز امتان عاصی و جافی را شفاعت از تو و بخشیدن از خدای تعالی است
چون رسول صلی اللہ علیه و آله و سلم آواز فرشتگان را بشنوند در حال از قبر مبارک خود بیرون آیند این چهار
فرشتۂ مقرب بگویند که السلام علیک یا خاتم النبیین السلام علیک یا شفیع المذنبین
حضرت رسول صلی اللہ علیه و آله و سلم گویند و علیکم السلام یا ملٰئکة المقربین لرب العٰلمین امتی امتی گویان
از قبر بیرون آیند جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را بر دست راست بینند اسرافیل و عزرائیل علیهما السلام را
بر دست چپ بینند یکے براق بدست گرفته و یکی تاج را گرفته رسول علیه الصلوٰة والسلام این جملۂ مقربان را
در کنار بگیرند و بسیار بگریند آنگاه پیغمبر علیه السلام گویند که یا جبرئیل امین امروز چه روز ست جبرئیل علیه السلام گوید
که امروز روز عرصات قیامت ست که خلق اولین و آخرین را جمع آورده شود در مقام حسابگاه پیغمبر علیه السلام
گویند که یا برادر جبرئیل امین حساب امتان من چگونه شد جبرئیل علیه السلام گوید که ای دوست من امتان شما هنوز از
قبرهای خود بیرون نیامده اند غیر از تو هیچ جانے زنده نشده حضرت رسول اللہ این سخن را شنوده سر مبارک خود را

برهنه کرده در سجده بنهند از حضرت حق سبحانه و تعالی ندا در رسد که ای دوست من و ای برگزیدهٔ من سر مبارک خود را از سجده بردار که امروز روز سجده نیست امروز روز شفاعت ست از تو شفاعت کردن و از من بخشیدن هر چه میخواهی بخواه که اجابت نمودم و اعمال امتانت را یک بیک ثواب نوشتم دیگر از وجه امتان خود غم مخور سر از سجده بردار که حاجات ترا روا کردم رسول علیه السلام این را شنیده شادمان شوند و سر از سجده بردارند آورده اند که رسول علیه الصلوة والسلام حله ها را بپوشند و تاج عزت بر سر نهند و نعلین کرامت در پای کنند و بر براق راحت سوار شوند و در مقام حسابگاه بیایند و منتظر باشند که امتان ایشان از کدام جانب پیدا شده می آیند بعد از آن از خدای تعالی فرمان در رسد که اسرافیل اکنون صور را بدم اسرافیل علیه السلام صور را بدمد آواز صور بدین کلام می آید که قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة همه خلائق اولین و آخرین بیکبار زنده شده سر بردارند مومنان و کافران آمیخته در یکساعت بخدای تعالی حاضر شوند نصیب عارفان آنست که همه عالم را مظاهر شناسد که بیک دمیدن صور بمیرند و بدمیدن دیگر زنده شوند این از اسرافیل نیست از رب جلیل ست نظم

ای قبا پوشیدگان زیر پوست

باز گردید از عدم زآواز دوست / مطلق آن آواز خود از شه بود / گرچه از حلقوم عبد الله بود

هین که اسرافیل وقتند اولیا / مرده را زیشان حیات ست و نما / جانهای مرده اندر گور تن

بر جهد زآوازشان اندر کفن / گوید این آواز او هم از جداست / زنده کردن کار الطاف خداست

لطیفه سوم در کتاب دقائق الحقائق آورده که اسرافیل علیه السلام از خدای تعالی سوال کرد که بده هر او را قوت بادها و کوهها و قوت انس و جن و درندگان و از سر تا پای او مو هاست از زعفران و در هر موی او هزار هزار دهان ست و بر هر دهانی هزار هزار زبان ست و بازوهای او تسبیح میگوید خدای را بهمه زبان و پیدا میکند خدای تعالی از هر دم او فرشته که تسبیح میگوید خدای تعالی را تا بروز قیامت و ایشان نزدیکانند و بردارندهٔ عرش و بزرگترین نویسندگان اند و ایشان بر صورت اسرافیل علیه السلام اند و اسرافیل علیه السلام در زیر عرش ایستاده و تاجی بر سر اوست که آن تاج هزار رکن دارد و بر هر رکنی منارهٔ دارد و بر هر مناره فرشته است که عظمت او را آفریدگار داند اگر آب همه دریاهای روی زمین و دریاهای آسمانها در مغاکی چشم او بریزند پر نشود و می بیند اسرافیل علیه السلام در هر روزی و شبی سه بار بسوی دوزخ از ترس دوزخ مثل زه کمان میگردد و گریه و زاری می کند از گریستن از چشمهای اسرافیل علیه السلام دریاها میرفت و روان بود اگر منع نکند خدای تعالی گریه او را هر آئینه مملو شود تمامی زمین از آب چشم او پس گردد مانند طوفان نوح علیه السلام و اگر همه دریاها و کاریزها بر سر اسرافیل علیه السلام بریزند یک قطره بر زمین نچکد و این چهار کلمه بر پیشانی اسرافیل علیه السلام نوشته

که یا عماد من لا عماد له و یا وحرمن لا وحرله و یا سند من لا سند له و یا غیاث من لا غیاث لــه

و تسبیح اسرافیل علیه السلام این بود که سبحان السمیع العلیم سبحان المحتجب من خلقه سبحان ربنا و تعالی

در انیس الواعظین آورده که مهتر اسرافیل علیه السلام آفریده شد خدای تعالی را ثناگفت فرمان شد که ای

اسرافیل درود فرست بر حبیب من صلی الله علیه و آله وسلم تا قبول کنم ثنای ترا گفت الٰهی چگونه درود

گویم فرمان شد که بگوی که اللهم صل علی محمد سید الانبیاء و شفیع الامة یوم القضاء

لطیفهٔ چهارم در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده ست که خطاب حق تعالے

با اسرافیل علیه السلام در رسید که اینچه حل مشکلات خویش داری از حبیب ما بپرس اسرافیل علیه السلام پیش آمده

پرسید که ما الکفارات قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اسباغ الوضوء فی السبرات والمشی بالاقدام

الی الجماعة وانتظار الصلوٰة بعد الصلوٰة یعنی پوشندهٔ گناهان سه چیز ست اوّل رسانیدن آب وضو ست

بمحلهای آن در وقت سرما و شدائد نفس یعنی شستن اعضا در وقت طهارت بکمال و آب بهمه اطراف

رسانیدن سبب مغفرت گناهان ست دوّم پیاده بجماعت رفتن از برای نماز سوّم بعد از ادای نماز انتظاری

نماز آینده بردن هر که باین سه امر قیام نماید زندگانی بوجه احسن کرده باشد و ازین عالم با نیکنامی برود و از

گناهان خویش بیرون آید چنانچه از مادر متولد شده فرمود صدقت یا رسول الله در جنة الفردوس

آورده که بروایت　　　رضی الله عنها که فرمودند آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام که ترا چرا اسرافیل

خوانند گفت یا رسول الله مرا ازان واسطه اسرافیل خوانند که صاحب صورم و سه نام دیگر دارم یکی منادی للاموات

دوم عبدالخالق سوم ابوالمنافع **لطیفهٔ پنجم** نقل از کتاب حبائک تصنیف مولانا جلال الدین سیوطی

روایت کرده می شود از ابو شیخ فرمودند حضرت علیه الصلوٰة والسلام خدای تعالی را فرشته ایست

که صدیقن نام دارد هفت دریای دنیا در ناخن انگشت ز اوست مرا بدید بر من سلام کرد درود فرستاد

من نیز جواب سلام او دادم و از و پیشتر گذشتم

فصل دوم در ذکر پایهای عرش مجید

مشتمل ست بر پنج لطیفه **لطیفهٔ اول** در کتاب سیر منظوم آورده که حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه و آله

وسلم ازینجا پیشتر رفتند فرشتهٔ آمد پر و بال او بر کنده **نظم**

دوان یک ملک آمد آشفته حال　　که بر کنده زو جملهٔ پر و بال

بیفتاد در خاک فریاد کرد　　که صدرا دوا کن که مردم ز درد

شفاعت کن از لطف تا داد گر　　مرا باز رویاند این بال و پر

سرافیل را گفت احمد دگر	بگو حال این یک ملک سربسر	بگفتا پرش بود شش صد ہزار
ندانست در خواست از کردگار	کہ پر کن زیادہ مرا تا پرم	ز سر تا بن عرش را بنگرم
خدا گفت نتوانی این کار کرد	ہم آخر شفاعت چو بسیار کرد	پرش داد ششصد ہزار دگر
زیک قائمہ اندر آمد بہ پر	پریدی عجب سال چندین ہزار	کہ تا بند او عرش پروردگار
با آخر فرو ماند انجام کار	پر و بال بستو داد و کردگار	کنون خاک میبوسدش پیش پاے
مگر باز رویاندش آن خدای	دعا کرد و بس سید انبیا	خطاب آمد از حضرت کبریا
کہ چون او ببوسید پایۂ ترا	اجابت نمودم دعاے ترا	درش بر کشادیم از بہر تو
پرش باز دادیم از بہر تو	ہم اندر زمان پر و بالش برست	بقدرت بدان سا کہ بودش نخست

لطیفۂ دوم در کتاب سیر منظوم آوردہ است کہ از حضرت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ منقول ست کہ فرمودند حضرت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ازینجا پیشتر شدم قندیلے دیدم روشن **نظم**

بناگہ بجائی رسید آن جناب	کہ قندیلے روشن تر از آفتاب	بپرسید صدر از سرافیل باز
کہ برگوئی احوال قندیل راز	سرافیل بدو گفت قندیل تست	کجا نور تو اندر ان بود نخست
چو روح تو از تن برآید دگر	درین پاک قندیلش آرد مقر	بعین الیقین دیدہ ام در سطور
کہ مہ می ستاند ز خورشید نور	دگر عرش اعظم چو انور شود	ز نور محمد منور شود
کہ نور محمد ز نور خداست	کہ کان ہمہ نورہا مصطفےٰ ست	چو روز قیامت نماید بہ پیچ
نباشد بجز سایۂ عرش ہیچ		

لطیفۂ سوم در کتاب مذکور فرمودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ازینجا پیشتر شدم اسرافیل علیہ السلام دست مرا گرفت گفت یا رسول اللہ نظر کن چون نظر کردم برگرد عرش خیلے از فرشتگان دیدم عظیم چنانکہ آنہا نے کہ پیشتر دیدہ بودم فراموش کردم و آوازے شنیدم کہ می گفتند کہ السلام علیکم یا رسول اللہ ﷺ گوانندہ باد ترا رحمت اللہ تعالی فرمودند حضرت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جواب سلام ایشان دادہ از اسرافیل علیہ السلام پرسیدم کہ ایشان کدام فرشتگان اند گفت یا رسول اللہ این فرشتگان را کہ وبیان می گویند وحملہ عرش اند وبیشتر از اہل آسمان وزمین وقطرات باران وریگ بیابان وبیشتر از برگ درختان بہفتصد بار **لطیفۂ چہارم** در کتاب اخبار الملکوت آوردہ کہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ میگوید کہ از رسول علیہ الصلوۃ والسلام پرسیدم کہ پایہای عرش چند عدد باشد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند کہ من از اسرافیل علیہ السلام پرسیدم او گفت من از قلم پرسیدم قلم گفت عرش اللہ تعالی را شش صد ہزار پایہ میباشد و در ہر پایہ شش صد ہزار میدان است

ودر هر میدانے شش صد هزار شهرستان میباشد ودر هر شهری شش صد هزار خانه است ودر هر خانه ششصد هزار صحن ست ودر هر صحنے شش صد هزار عالم ست ودر هر عالم هفت چند دنیا پر از آدمیان و پریان باشند و بروایتی پر از فرشتگان باشند و تسبیح ایشان این ست که میگویند آلهی بیامرز دوستان ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم واز پایه تا پایه دیگر شش صد هزار ساله راه است ودر میان هر پایه فرشتگان بے عدد هستند فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون قریب پایهای عرش رسیدم دعای سدرة المنتهی را بر پایهای عرش نوشته دیدم در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت محمد صلے الله علیه وآله وسلم از اسرافیل علیه السلام پرسیدم از پایه تا پایه دیگر عرش چه مقدار مسافت است اسرافیل علیه السلام گفت مسافت پایهای عرش را بجز خدای تعالی دیگرے نداند انگاه اسرافیل علیه السلام گفت یارسول الله خداتعالی را فرشته ایست که نام او حرقائیل ست هزده هزار پر دارد وقتی در خاطر این فرشته گذشت که بایستے که بدانستی که بزرگی عرش چه مقدار است اینکه در ضمیر او گذشته بود حق تعالی بعلم قدیم خود دانست پر بسیارے اورا بداد تا همه سی شش هزار پر شد از پری تا پری پنجصد ساله راه بود انگاه آن فرشته را فرمان شد که عرش را به بیند فرشته در پرواز شد پنجاه هزار سال پرید باز خداے تعالی چندان پر دیگر داد پس پنجاه هزار سال دیگر پرید انگاه که بر قفا نگاه کرد دید که هنوز از یکپایه عرش تا دیگر پایه نرسیده است متحیر بماند خداتعالی ندا کرد که ای فرشته تا بروز قیامت اگر بپری بساق عرش نرسی آن فرشته زبان تمجید حق سبحانه و تعالی بکشاد گفت سبحان القادر العظیم المدبر الحکیم در تاج القصص چنین آورده که هفتاد هزار حجاب تا کرسی و ثری و صخره و هفت طبقه آسمان و زمین و لوح و قلم در جنب یکپایه عرش چون حلقه انگشتری باشد در بیابانے **لطیفه پنجم** در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بعد ازان بحجابها رسیدم که اگر صفت کنم بهمه عمر صفت آن مبین نگردد اسرافیل علیه السلام هر بار بال خود را حرکت دادے وازین حجابها گذشتے تا که حجاب قدرت پدید آمد ازان حجاب نیز بگذشت بحجاب عظمت رسید در انجا فروماند و معذرت عجز نامه خود را خوانده مرا بحجاب عظمت نشانید و قدم خود را بر قفا کشیده از انجا بمقام خود مراجعت نمود

باب بست ویکم در بیان نشستن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر رفرف و دیدن صفهای فرشتگان و دریاها و حجابها و حاملان عرش و بزرگی ایشان و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر شش فصل

فصل اول در ذکر نشستن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر رفرف و دیدن فرشته صلصائیل

در کتاب معارج بین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون اسرافیل علیه السلام ناپدید شد
کرسی پدید آمد اندر هوا با بساط نور بر افراشته قدم بران کرسی نهاده نشستم آن کرسی از زر سرخ بود و
پایهای او از مروارید سفید بود همه بگوهر و یاقوت اندر گرفته و بران قبهای بسیار بود از قبه تا قبه دیگر
هزار ساله راه بود و آن کرسی را ده پر بود از زمرد سبز و اگر یک پر بگستردے همه دنیا را بگرفتی و بران کرسی
پنجاه هزار فرشته بودند و یکدیگر را بشارت میدادند و بسوی من اشارت میکردند و می گفتند آمد آنکه بهترین
خلائق ست و یک فرشته دیگر بر سر آن کرسی بر قبه برترین ایستاده و نام وی صلصائیل بود بزرگی او چنانکه
حق تعالی داند بر من سلام کرد و بشارت داد گفت یا رسول الله ازان وقت باز که خدای تعالی مرا آفریده است
ترا دوست میدارم و بر تو درود میفرستم پیش از خلق آدم علیه السلام به پنجاه هزار سال و من قدم خود برین
کرسی نهاده ام و منتظر جمال تو ام فرمودند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هر فرشته که بر قبه بود
می گفت یا رسول الله قدم مبارک خود برینجا بنه تا ما را از قدم مبارک تو بهره باشد و معراج نام آن کرسی
است چون قدم بران کرسی نهادم جبار اعظم آن همه را در زیر قدم من در آورد پس آن کرسی در هوا روان شد

فصل دوم در ذکر دیدن آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم فرشته را که بهوا معلق در سجده بود

در کتاب حیرة الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی آورده است که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
چون بیشتر نظر کردم یک فرشته بزرگ دیدم که معلق در هوا نشسته در سجود دست ما طول و عرض آن فرشته معلوم نمی شد و
بر پشت آن فرشته زمین از کافور بود آنگاه کرسی من بران زمین باستاد با دب دران زمین از رفرف فرود آمدم فرمان در رسید
که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم این کرسی بر فرمان تو منتظر ست اگر بفرمائی روان شود یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم تو هیچ
اندیشه ادب مکن و ترس را در دل خود راه مده گفتم بارخدایا بنده ضعیفم و غریبم و تو بی نیازی ندا در رسید که ای محمد صلعم
هر چیزے که آفریده ام بدوستی تو آفریده ام و خدای خود را بجبت تو آشکارا نموده ام ای محمد صلی الله علیه و آله
وسلم پیشتر بیا چون پیشتر روان شدم فرشتگان بے عدد دیدم که همچون برق میرفتند و معلوم نمے شد که
از کجا می آیند و بکجا میروند و بجانب دست راست ایشان نظر کردم کرسی از یاقوت دیدم که دران کرسی
هفتاد هزار نقش مینمود و شش هزار پایه بران کرسی بود و پایهای او بعضے از الماس و بعضے از مرجان
و طول و عرض آن کرسی هیچ معلوم نمی شد و فرشتگان می پریدند و تیز تر از برق میرفتند رسول علیه الصلوة
والسلام فرمودند که من در حیرت بماندم فرمان در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم چه در حیرت مانده این کرسی
قبله فرشتگان ست که از نور تو آفریده ام و این فرشتگان که همچون برق میروند طواف این کرسی می نمایند

وازان روز که این کرسی را آفریده ام این همه فرشتگان را در طواف انداخته ام و هنوز یک طواف تمام نکرده اند
وازان پایه که روان شده اند هنوز به پایهٔ دیگر نرسیده اند چون ایشان یک طواف کرده بآن پایه برسند وران وقت
قیامت شود حضرت علیه الصلوٰة والسلام فرمودند من در حیرت بماندم ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بر کرسی ما بیا پس روان شدم بلندی آن کرسی نود هزار ساله راه بود و در یک لحظه طی نمودم و کرسی من درمیان آن
کرسی ایستاده شد چون نظر کردم تجلیات نور عجائب دیدم و درمیان آن تجلیات بچگان خوش شکل دیدم
که صفت ایشان در زبان نگنجد از درگاه حق سبحانه وتعالی سوال کردم که بارخدایا ایشان کیانند ندا در رسید که یا محمد
صلی الله علیه وآله وسلم ایشان که باین شکل لطیف اند نماز و روزهٔ مومنان میباشند و کسی که از امت تو با محبت نماز
گذارده باشد و روزه داشته باشد آن نماز و روزه را درین مقام پاک میطلبم و پرسش میکنم اگر بالیقین درست با جماعت
نماز بجای آورده باشد باین صورت میکنم و درمیان این مقام پاک نگاه میدارم و اگر بالیقین نباشد و بی محبت نماز گذارده
باشد آن نماز را حکم کنم که بر آسمان نگذارند و در جامهٔ سیاه بپیچند و در دنیا اندازند آن نماز از درگاه الٰهی ناامید شده گوید
که ای بنده چنانکه تو مرا ضایع کردی خدای تعالی ترا هم ضایع کند یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم این نماز و روزهٔ
مسلمانان را نگاه میدارم از برای آنکه در مشکلات آخرت ایشان در کار ایشان یاری دهد انگاه از کرسی فرود آمدم
دو رکعت نماز ادا کردم و در حق امتان عاصی خود دعا کردم ندا در رسید که یا محمدؐ هیچ غم امت مخور اگرچه ترا امتان ند مرا بندگانند

فصل سوم در ذکر رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بساق عرش مجید و دیدن سطرهای که در انجا نوشته شده اند

در کتاب روضة الاحباب آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون از اینجا بیشتر شدم
ناگاه همین رفرف پدید آمد بر من سلام کرد و آن بساطی ست از نور بروایتی از یک دانه مروارید آفریده شده
تسبیح میگفت غلغلهٔ تسبیح او در ملکوت پیچیده بود قدم بر رفرف نهادم و بیک حرکت نزدیک بساق عرش
رسیدم چون عرش را بدیدم از هیبت او بلرزیدم و از راست عرش ندائی شنیدم که سبحان من عفوك لابعد
قدرتك واز پیش عرش شنیدم که لایعلو العرش الاانت واز عرش ندائی شنیدم سبوح قدوس
رب الملٰئکة والروح بعد ازان حجابهای بسیار پیش آمد از انجمله هفتاد هزار حجاب از زر سرخ و هفتاد هزار حجاب
از سیم خام و هفتاد هزار حجاب از مروارید و هفتاد هزار حجاب از زمرد سبز و هفتاد هزار حجاب از یاقوت سرخ
و هفتاد هزار حجاب از ظلمت و هفتاد هزار حجاب از نور و هفتاد هزار حجاب از آب و هفتاد هزار حجاب از آتش
و هفتاد هزار حجاب از باد و سطبری هر حجابی هزار ساله راه بود سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که رفرف مرا

ازین جا بها بگذرانید بعد ازان به پرده داران عرش رسیدم هفتاد هزار پرده دیدم و در هر پرده هفتاد هزار
سلسله دیدم و هر سلسله بر گردن هزار فرشته نهاده اند واین پرده ها نیز بعضی از مروارید و بعضی از یاقوت و بعضی
از جواهر و بر هر پرده فرشته ملازم که هر یکی ازین فرشتگان را هفتاد هزار فرشته دیگر تابع بودند و بزرگی
هر فرشته چنانکه از کتفی تا کتف دیگر هفتاد هزار ساله راه بود بعد ازان بطائفهٔ از ملائکه رسیدم که عدد ایشان
هفتصد برابر تمامی مخلوقات هفت آسمان و زمین بود و آن جماعت از طائفهٔ کرّو بیان بودند واین رفرف
مرا ازین پرده ها یک بیک میگذرانید تا میان من و عرش یک پرده بیش نماند مرا بساق عرش رسانید نظر کردم
چهار سطر دیدم بر و نوشته بسطر اول انا ذاکر من ذکرنی یعنی یاد کنندهٔ آن کسم که بیاد من مشغول ست
قال الله تعالیٰ فاذکرونی اذکرکم سطر دوم انا محب من یحبنی یعنی دوست آن کسم که مرا دوست دارد قال
الله تعالیٰ یحبهم و یحبونه سطر سوم انا ازید من شکرنی یعنی زیاده میکنم نعمت خود را در باره کسی
که شکر نعمت من گوید قال الله تعالیٰ لئن شکرتم لازیدنکم سطر چهارم انا اجیب من دعانی یعنی اجابت
میکنم هر که مرا بخواند قال الله تعالیٰ امن یجیب المضطر اذا دعاه و در تاج القصص آورده ست که فرمودند
حضرت محمد مصطفےٰ صلی الله علیه واٰله وسلم بعد این جا بها هفتاد هزار صف فرشته دیدم و از پس آن
هفتاد هزار صف دیگر دیدم و هر صفی بعد و چند برابر همه خلائق و یکی از ایشان زهره ندارد که بعرش نگرد
از ترس خدای تعالیٰ دست بر بام عرش نهاده و سر در پیش افگنده و آنرا که بر دست راست و چپ او بوده
هرگز ندیده و از پر تا پر دیگر ایشان مسافت سیصد ساله راه است و از رخ تا سینه ایشان نیز سیصد ساله راه
ست و از فرق تا قدم پر دارند و بر هر پرے زبانے و بهر زبانے خدای را تسبیح میگویند و هشت صف دیگر
دیدم هر صفی بعدد همه خلائق و موی تن آدمیان و چهار پایان و پرمرغان در کشاف آورده که فرمودند حضرت
علیه الصلوٰة والسلام در گرد عرش هفتاد هزار ملائکه طواف میکنند تکبیر و تهلیل میگویند و در پس ایشان
هفتاد هزار صف دیگر ایستاده اند نیز تسبیح میگویند در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه واٰله وسلم چون آن فرشتگان مرا دیدند آواز بر کشیدند گفتند السلام علیکم ایها النبی ورحمة الله
عزیز بنده تو ئی نزدیک خدای تعالیٰ جواب سلام ایشان باز دادم گفتم اینها کیانند ندا در رسید که ایشان
حمله و حافان عرش اند چند برابر خلق هفت آسمان و زمین و هفتصد برابر دنیا اند و حاملان عرش را دیدم
که قرات ایشان حٰمٓ بود در کتاب معارج النبوة آورده است که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه واٰله وسلم
بعد ازان رفرف مرا بر فوق خود نشانیده از مقام خود روان شد دریاها پیش آمد که عرش عظیم را احاطه کرده است
هفت دریا دیدم که کشادگی هر دریا هفتاد برابر دنیا بود و مغاکی هر یکی هفتاد برابر آسمان و زمین بود در رفرف مرا

ازین دریا گذرانید دیگر هیچ آوازی بگوش من نرسید و تسبیح فرشتگان را نشنیدم چنان از خلق غائب شدم
که گویا هر دو کون در عظمت خداوندی متلاشی گشته اند در اخبار الملکوت آورده است که فرمودند حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم عرش را چهار جوی است جوی اول از مروارید آبدار است واین سخن را تا دیل می باشد یکی آنکه زمین
در کنارهٔ جوی مروارید است و جوی دوم از زمرد سبز است و جوی سوم سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین و شهد
است و جوی چهارم از برف است و سنگ ریزهٔ آن جوی از در و مروارید است چنانکه چشم از دیدن او
خیرگی می کند پس گذشتم فرشته را که در زیر عرش بود مر او را هشت صد هزار باز و بود و در هر باز و هشتصد هزار
پر بود و در می آمد آن فرشته بدریای که در زیر عرش است و او را بحر لوی می گویند غوطه میخورد هر روزی هفتصد هزار
بار پس بر می آید از دریا و بازوهای خود را می افشاند از هر قطرهٔ او الله تعالی فرشتهٔ پیدا میکند تا بروز قیامت تسبیح
میگوید این است تسبیح او سبحانك یا سیدی ما ارحمك سبحانك ما ارأفك سبحانك ما الطفك در زاد الآخرت
آورده است که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که بجانب راست عرش هشت رود است واگر
این دریاها نبودی هیچ فرشته نتوانستی عبادت کردن زیرا که نور عرش ایشان را بسوختی و در گرد این رودها حق تعالی
دریائی آفریده است که پنجصد هزار ساله راه پهنای او است و پنجصد هزار ساله راه قعر او است از یکدانهٔ مروارید عرش
عظیم را احاطه کرده بقدرت حق سبحانه وتعالی

فصل چهارم در ذکر بزرگی طول و عرض حاملان عرش مجید

در روضة الواعظین آورده است که حضرت خداوند تعالی چهار فرشته آفرید بجهت احتمال عرش فرشته اول از نور فرشتهٔ
دوم از رحمت فرشتهٔ سوم از باد فرشتهٔ چهارم از آب در شفاء النصایح آورده است که قامت هر یک ازین حملهٔ
عرش نهصد هزار ساله راه بود و مقدار موضع قدم هر یک از ایشان هفت هزار ساله راه بود و در کتاب سراج القلوب
آورده است که وهب ابن منبه رضی الله عنه گوید که عرض سر هر یک ازین حاملان عرش دو صد و هفتاد
هزار ساله راه است در اخبار الملکوت آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در بزرگی حاملان عرش
فرمودند که میان نرمهٔ گوش و گردن هر یک از ایشان مسافت آن مقدار است که پریدن مرغ باشد تا نهصد
سال عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما میگوید که حاملان عرش را مسافت از یک گوشهٔ چشم تا گوشهٔ دیگر پنجصد ساله
راه است واز کتفی تا کتف دیگر ایشان هفتاد هزار ساله راه است و هر یک ازین فرشتگان را چهار روی است از
چهار جانب یکی روی بصورت آدم دوم بصورت گاو سوم بصورت شیر چهارم بصورت کرگس و با هر چهار روی
بحمد و ثنای مشغول باشند و تسبیح آن روی که مشابه آدمی است این بود که سبحان اعطیت برحمتك ارزاق بنی آدم

یا ارحم الراحمین و تسبیح آن روی که مشابه گاو است این بود که سبحان من رزق من یسئال و من لم یسئال سبحان من یری ولا یری و هو بالمنظر الاعلی یرزق ماطن اجمعین و تسبیح آن روی که مشابه شیر است این بود که سبحان من یعلم من خلقه من قبل سبحان من ادری ما هم فی البر و البحر سبحان من یسمع خفقان الطیر فی اوکارها سبحان من یسبح الطیر فی الهواء و یرزق جمیع الطیور بروایت تاج القصص و بروایت ابن عباس رضی الله عنهما بالای هر یک ازین حاملان عرش دو صد هفتصد هزار ساله راه بود و زیر پای هر یک ازین حاملان هژده هزار ساله راه جایست که در زیر قدم گرفته اند و از همه آسمانها و هشت بهشت و هفت دوزخ و هفتاد هزار حجاب و هفت طبقه زمین تا ناف ایشان بیش نباشد و پایهای ایشان از همه فرو گذشته خدا داند که تا کجاست در کتاب ریاض المذکرین آورده که چهل هزار سال عرش بر آب متحرک بود و قرار نمیگرفت تا بر اطراف او خطی سبزی پیدا شد که لا اله الا الله محمد رسول الله از برکت این کلمه عرش قرار گرفت چنانچه در سوره هود علیه السلام فرموده است که قوله تعالی و هو الذی خلق السموت والارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء بعد از ان الله تعالی باد صبا فرید تا عرش را بر باد نشانید در هوا بود و بعد ازان حاملان عرش را بیافرید که امروز ایشان چهار اند چون روز قیامت شود هر یکی را یکی دیگر یاری دهند تا هشت شوند چنانچه حقتعالی میفرماید که ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة در کتاب روضة الواعظین آورده که حق تعالی فرشته که از نور آفریده بود او را ندا در رسید که ترا بجهت احتمال عرش مجید آفریده ام چه مقدار قوة میخواهی گفت چند انکه هفت طبقه آسمان را میخواهم که بیک انگشت بردارم فرمود که کرامت نمودم فرشته دیگر که از رحمت آفریده شده بود او را نیز ندا در رسید که چه مقدار قوت میخواهی گفت هفت طبقه زمین را بیک انگشت بردارم بوی نیز انعام فرمود فرشته دیگر که از باد آفریده بودم او را قوة باد داد و فرشته چهارم را که از آب آفریده بود مر او را قوت آب داد و پس خطاب کرد که ای فرشتگان عرش را بر دارید این چهار فرشته بحکم قادر بی نیاز باقوت در زیر عرش در آمدند مدت هفتاد هزار سال اهتمام نمودند تا مقدار تمامی دریاهای عالم عرق از بدن ایشان روان شد عرش را از جایش حرکت داده نتوانستند و بجدای تعالی از عجز خویش بنالیدند حق تعالی مضاعف آن بایشان قوت عطا فرمود و کلمه جلیله سبحان ذی الملک و الملکوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة والکبریاء والجبروت سبحان الملک الحی الذی لا یموت سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تعلیم شان فرمود از برکت این کلمه عرش را بر داشتند و بمقام وی رسانیدند و همواره بگفتن این کلمه مبادرت می نمایند اگر یک لحظه از گفتن این کلمه عاطل گردند عرش از محل خود سقوط پذیرد حق تعالی حاملان عرش را از فرشتگان دیگر اشرف تر آفریده است و آنها را امر فرموده است تا هر روز دو بار بامداد و شب سلام کنند بر حاملان عرش

همه فرشتگان از جهت بزرگ داشتن ایشان حاصل الامر اینکه حاملان عرش بقوت و شوکت خود بنازیدند و گفتند که منشور عفت بر عنوان سیاست ماست و دستور عصمت توقیع رفیع الشان ماست وطیلسان عبودیت ومن عنده لایستکبرون عن عبادته بر دوش ماست جلباب مکرمت بل عباد مکرمون در آغوش تمکین ماست خلعت الذین یحملون العرش راست بر قامت باستقامت ماست اشارت بابشارت یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به علامت ماست سمند دوندهٔ طاعت در میدان استطاعت و یسبحون اللیل والنهار ما تا ختهایم عرش الرحمن جل جلاله اعظم الاجرام فی عالم الامکان لقب اوست بر بازوی شوکت ماست لوح المحفوظ که الکتب فی القرآن کنیت اوست در کنارهٔ دولت ماست چون حاملان عرش در نظر توقیر و اعزاز در ذات خود دیدند و نعوت وصفات خود بر میزان تحسین و احسان پسندیدند حقتعالی مورچهٔ خلق فرمود بمقدار سر انگشت و او را نام با نجام حضرت خود تعلیم فرمود بامداد آنحضرت عرش را تنها بر داشت تا حاملان عرش عجز خود دیده دانستند و بر عجز خود اعتراف نمودند

فصل پنجم در ذکر در آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرون دانهٔ تسبیح حاملان عرش و دیدن عجائب وغرائب

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده اند که فرمودند حضرت رسول علیه الصلوة والسلام در دست هر یکے از حاملان عرش تسبیحی دیدم که درازی آن تسبیح پیدا نبود هر دانهٔ تسبیح برابر کوه بزرگ بود و دانهٔ آن تسبیحها سبز همچون زمرد بود و آن فرشتگان این تسبیح میگفتند سبحان العلی العظیم بالای هفت آسمان پر از نور شده بود و من در حیرت بماندم ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام درمیان یکدانهٔ تسبیح ایشان در آی و عجائبات مرا ببین آنگاه در سوراخ یکدانهٔ تسبیح ایشان در آمده روان شدم چون اندرون آن دانه نظر کردم زمین و آسمان و ماهتاب و ستارگان دیدم چون پیشتر روان شدم یک شهر عظیم دیدم در درون آن شهر مسجدها دیدم و در هر مسجد خلائق جمع شده بودند و از ان خلائق کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله بشنیدم متحیر شدم گفتم خداوندا آن کدام محمد است که دین او درین عالم ظاهر گشته است ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام هر چیزی که آفریده ام بدوستی تو آفریده ام و بجز تو حبیب دیگر نکرده ام اگر نام محمد باعدد بوده باشد بدوستی تو و نام تو همهٔ ایشان را نرم و در بهشت برم و درمیان هر یک دانهٔ تسبیح چنین عجائبات پیدا کرده ام و همه را در دین شریف تو در آورده ام و درین عالم دین ترا از روز نخست ظاهر کرده ام و آنرا که دوست داشته ام در دین تو در آورده ام آندم که نور ترا آفریدهام اول درمیان تسبیحات فرشتگان نور ترا آشکارا کرده ام و این عجائبات که دیدی از علم من یک نکته است فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام چون این ندا را بشنیدم شاد شدم و پیشتر روان شدم همچنان هفتاد هزار شهر مسلمان آباد

دیدم ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت کند از حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند کہ در میان آن
دانہ تسبیح معراج مسخر من کردند و بالای آسمانها بردند و آنچہ در دانۂ تسبیح معراج نہ فلک و کیفیت آن از جانب حق تعالی
بر حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم منع شد کہ ای حبیبم حقیقت این نہ فلک بامت خود نہ نہان خواهی گفت آنگاہ
حضرت رسول علیہ الصلوة والسلام ازان دانۂ تسبیح بیرون آمدند حمد و سپاس باری تعالی را بجای آوردند گفتند
ای بار خدایا این فرشتگان کہ تسبیح می گویند در هر دانۂ تسبیح نہ فلک را آفریدۂ کسی را شمار آنها معلوم هست یا نی ندا
در رسید کہ شمار این دانہ ها را هیچکس نداند بجز من و این فرشتگان را هفت لک سال هست کہ در عبادت مشغولی دارند روز
قیامت ثواب این همہ تسبیحات را جمع کنم و همہ را بامتیان گناہ گار تو بخشم و باین بهانہ در بهشت در آرم حضرت محمد مصطفی
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند کہ از شنیدن این ندا بسیار شادمان شدم در سراج القلوب آوردہ کہ خدای تعالی عرش را
بر سر این فرشتگان نهادہ است هیچکس گرامی تر از ایشان نزد او نیست اول کسیکہ خدای تعالی از فرشتگان بیافرید این
چهار فرشتہ اند کہ عرش بر سر ایشان است آوردہ اند کہ فرمودند حضرت علیہ الصلوة والسلام چون از اینجا بیشتر شدم ناگاہ از
زیر عرش نسیمی بوزید در وی بوی جان پاکی یافتم گفتم الٰهی این چہ بوی است باین خوشی و خرمی فرمان آمد کہ این نفس
سوختگان شوق لقای ماست هر گاہ کہ آن سوختہ مشتاق از صمیم سینہ آهی برآرد آن نفس سوختہ بهیچ حال نیارامد تا باین
مقام نرسد تا باین حملہ عرش ما از دون بهیچ چیزی نیاسایند بلکہ باین نفس ایشان از شوق نعرہ بر آوردند اما بخدای کہ
ما بر ایشان مشتاق تریم هیچ ذاتی و دلی را آرزوی عشق خدای در دل می آید و هیچ جانی للاشتیاق جمال و جلال خدا تعالی
هست درویشان و غمزدگان از شما می پرسم با خدای خویش هستید بیا کہ هنوز وقت نثار کرم است درین مجمع
محتاجی هست هر حاجت دارید پیش سینہ آرید و نومید نباشید کہ این ساعت درهای فضل و رحمت کشادہ است
بادشاها آنچہ ما خواهیم اندازہ خواهیم اما آنچہ تو خواهی بخشی ملکا هر یکی را تشریف و نواختی و خلعتی و کرامتی و ذوقی و عشقی و محبتی در
خور حال ارزانی دار در تاج القصص آوردہ کہ این چهار کلمہ هست کہ عبداللہ ابن عباس رضی اللہ عنهما گوید کہ فرشتگان
بچهار هزار سال شنیدند و آنچنان بود کہ چون فرشتگان بمقام خویش در هر جا قرار گرفتند از جانب راست عرش ندا
آمد تا همہ روی همان سوی نهادند تا کرا خوانند هزار سال می نگریستند زیرا کہ هزار سال می بایست تا سماع با تمام رسد
و از چپ عرش ندا آمد کہ یا ایها الذین امنوا هزار سال این سماع بر داشت همہ سر فرو افگندند و گفتند دریغا کہ چهار
هزار سال گوش نهادیم این مرتبہ بنی آدم را آمد حال ملائکہ چنین بود اکنون هشتاد و نہ جای مومنان در قرآن یا ایها
الذین امنوا می شنوند و همچنین بر حال اند حضرت خداوند تعالی میفرماید کہ در هشتاد و نہ جای ترا میخوانم اجابت نمیکنی
تو مرا یکبار بخوان تا اجابت نمایم و ازان روز باز کہ حاملان عرش را حق تعالی آفریدہ است ایستادہ اند تا روز قیامت
پیوستہ بدین کار مشغول اند یکی تسبیح و دیگر مومنان را استغفار کردن چنانچہ حق تعالی می فرماید کما الذین

یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویومنون به ویستغفرون للذین امنوا در اخبار الملکوت آورده است
که هر یکی از حاملان عرش را چهار بال است بر روی ایشان بوده کی حجاب است که تا در عرش نه بینند واز هیبت وعظمت
عرش بیهوش نگردند و تسبیح ایشان سبوح وقدوس باشد اول عرش بر آب بود بعد ازان بر باد چنانچه در بالا مذکور شد
ودر رساله قادریه آورده که ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که گرد بر گرد عرش منبرها است
از نور در روز قیامت دران منبرها قومی باشند که جامهای ایشان از نور وایشان پیغمبران و شهیدان نباشند ولی پیغمبران
وشهیدان از حال شان بغبطه باشند صحابه رضی الله عنهم عرض کردند که صفت کن آنها را گفت ایشان مسلمانان باشند
که باصلاح واتقیا دوستی کرده باشند وبا ایشان نشسته باشند واز برای خدای ایشان را زیارت کرده باشند حالانکه
یک جنس نباشند از اطراف متفرقه باشند بیت هزار خویش که بیگانه از خدا باشد ٭ فدای یک تن بیگانه کآشنا باشد

فصل ششم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم دریائی را که در زیر عرش ست و ماهی آن دریا و عجایب و غرایبی که در شکم آن ماهی ست

نقل است از تفسیر کبیر که فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام شبی که مرا معراج شد و رفرف مرا بعرش رسانید دیدم کم
خدا تعالی پیش عرش دریای آفریده الهام در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام قدرت مرا ببین واین دریا وماهی را اینک
مشاهده نمای چون بدریا رسیدم درمیان آن دریا یک ماهی دیدم که درازی آن ماهی هشتاد هزار ساله راه بود وعرض
آن ماهی چهل هزار ساله راه بود در شکم آن ماهی سیصد وشصت قلعه آفریده است از نور ومفاصله قلعها از یک دیگر
شانزده هزار ساله راه ودرمیان هر دو قلعه سه لک باغ آفریده است ودر هر باغی سه لک دریا ودر هر دریای طعم شیر
وشهد وآب وشراب ترتیب داده وبر کنار هر دریای درختان آفریده است واین جمله از برای مومنان کرده از برای حرارت
روز حشر ودر سایه این درختان چتر باشد ودر روز قیامت مومنان بران دریا کشتیها ببینند از زر سرخ وشکم آن کشتیها
از فیروزه سبز باشد ودرمیان آن کشتیها فرشتگان گروهی را روان سازند وتماشای دریا کنند بعد ازان از ان دریا
یک ماهی بیرون آید دهان باز کرده آن کشتیها را یک لقمه کند وباز سر بدریا فرو کشد ومومنان در شکم آن ماهی عجایب
وغرائب تفرج کنند گویند که در بطن آن ماهی سه لک مسجد جامع باشد مومنان دران مساجد عبادت کنند حق تعالی در
شکم آن ماهی یک باغی آفریده است ودرختان او بهر شاخ انواع میوه ها دارد ودرازی هر میوه هفت چند میوهٔ دنیا
باشد وچهل سال مومنان ازان میوه ها بخورند وعیش وتماشا کنند بعده جمله حوران جمع شده از جانب مومنان بدرگاه
خدای تعالی مناجات کنند که الهی شوهران که در دنیا کرم کرده بودی حالا آن لطف وکرم خود بما باز رسان حق تعلی
فرمان دهد آن ماهی را که بنزدیک کنارهٔ دریا بیا وآن کشتیها را از شکم خود بیرون آر که دران مومنان اند در حال آن

کشتیها را از شکم خود بیرون اندازد و مومنان تمام از کشتیها فرود آیند و در طلب حوران شوند و در بهشت عنبر سرشت بحجرمی
در آیند و شادیها کنند ابدالآبادی رنج و بی مشقت خواب و ممات در بهشت نباشد بجز عیش و کامرانی و شادکامی فرمودند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که رفرف مرا از ان مکان بیرون برد

باب بست و دوم در بیان سوار شدن آنحضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم بر بالای اسپی که از یک دانهٔ مروارید بوده و دیدن برجهای عرش و بزرگی آن و دیدن برکنهای آن برجها که چندلک بوده است و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر هفت فصل

فصل اول در ذکر استقبال نمودن عرش بآن سرور صلے اللہ علیه و آله وسلم

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده اند که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون رفرف
از زیر قدم من ناپدید شد صورتی پیش آمد بر مثال اسپی از یکدانه مروارید سفید و تسبیح میگفت نور از دهانش مرا بر داشت
و می برد و چندانی پرید که مقدار آن حقتعالی داند ابودردار رضی الله عنه میگوید که از رسول علیه الصلوة والسلام شنیدم که
گفت بر بالای اسپ مروارید سوار شدم میرفتم که عرش مجید پنجصد ساله راه پیشواز من آمد عرش گفت یا رسول الله قلادهٔ
توحید در جید من افگنده اند و ردای استوای رحمانی بر قامت من انداخته اند و قبلهٔ دعوة نیازمندان منم و آشیانهٔ
ارواح مقربان منم و آستانهٔ اسرار موحدان منم و هرچه در حیطهٔ آفرینش خلعت وجودش پوشانیده اند و جرعهٔ جودش
نوشانیده اند مجموع سر بر قدم من دارند و دست نیاز بر خوان ولا نعم و مائده جود و کرم من دراز میکنند خطاب مستطاب
حضرت رب الارباب جل جلاله در رسید که ما را برگزیدهٔ و محبوب پسندیدهٔ هست که این همه عظمت و احتشام شما در جنب
احترام او چون ذرهٔ باشد در برابر آفتاب بعده ارکان بی پایان ممالک ملک و ملکوت از جناب حضرت عزت مسئلت
نمودند که الٰهی چنین شود که تارک علم وجود ما را بکرم وجود قدم مبارک وی گردانی جناب رب العزت مسئلت ایشان را
مقرون با جابت گردانید خیمهٔ اقبال و شادروان جاه و جلال محمدی علیه الصلوة والسلام را به بام هفت آشام اجرام
برکشید خواجه علیه الصلوة والسلام و امن همت از تارک کونین درکشیده آستین از نقود عالمین برافشاند ساکنان حظائر
قدس بجناب انس گفتند که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم در اقطار و اکناف آفاق بر سبیل اتفاق اگر نظر اندازی عالمے
ببازی گفت اینها همه اقطاع امتان من است که سنریهم اٰیٰتنا فی الآفاق و فی انفسهم در اقطاع جاگران نظر
کردن از همت عالی نباشد گفتند باری در ملکوت عالم بالا نگر فرمودند که تماشاگاه پدر من بوده است وَكَذٰلِكَ نُرِيْ

اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ خلیل که منظور نظر پدر بوده باشد لپسر را دیدهٔ الفت بی کلفت باید بست گفتند نظر بعرش الرحمن که سقف جنان است بینداز و خاطر عاطر ساعتی بجانب وی پرداز که مستوی صفت رحمت آلهی عرش است قبلهٔ قلوب عارفان عرش است قندیل ارواح مشتاقان عرش است کشتگاه دلهای سرمستان عشق عرش است اقرب الاجسام الی الملکوت عرش است انسب الاشیاء الی الجبروت عرش است فرموده بلی چنین است اما عرش بدین عظمت را از ظلامت قدوم یکی از چاکران و ملازمان من لرزه و اضطراب براندام او می افتد اهتزاز العرش بموت سعد بن معاذ رضی الله عنه تحمل مقاومت من از کجا دارد بلکه بمجرد فراق که سبب عدم ملاقی دویار از خاکساران امت من افتد برخود لرزیدن گیرد تحمل وصال و ملاقات من چگونه تواند داشتن بلکه چون یتیمی در گوشه بیتیمی از داد بار خویش بگرید عرش مجید بلرزد اهتزاز العرش ببکاء الیتیم عرش کجا طاقت این در یتیم داشته باشد گفتند در چه نگری گفتم در جمال او نگرم و در کمال لطف او بینم که نطفه بودم از اثر تربیت او مضغه گشتم علقه بودم صدیقه گشتم جنین بودم و چنان شدم ولی بودم حمید گشتم یتیم بودم عظیم گشتم غریب بودم حبیب گشتم فقیر بودم امیر گشتم بنده محتاجی بودم صاحب معراجی گشتم پسر عبد الله بودم محمد رسول الله گشتم درویش بی دینار بودم پادشاه عرب و عجم گشتم امروز در عالم فنا و جهان بی بقا این همه فضل و انعام و لطف و کرم ارزانی فرمود که بعالم بقا آیم و در مقام محمود و حوض مورود و محضر مشهود رایت الشفع تشفع بدست من دهند و وعده با مژدهٔ وعطای بارجای ولسوف یعطیك ربك فترضی تقدیم رسانند و هر گرا داغ خویش بر دل بینم در ظل رایت و مرحمت خویش به نشانم و از چنگ سرهنگ آتش سرکش دوزخ برهانم و بمقصد مرصد اعلی و مصعد و مهد جوار حق برسانم قال مؤلف الکتاب خطاب لنبی صلی الله علیه و آله وسلم مثنوی

ای شمع سراچهٔ الهی / خورشید سپهر پادشاهی
ای مسند تو فراز انجم / در شرع تو طبع کرده ره گم

از شمع تو گشت برنخ روح / ابواب مکاشفات مفتوح
هر ذره ز پرتو وجودت / داده خبری ز نور جودت

بی واسطه حد امر بی / برخوان ابیت عند ربی
عشقت چه براق همت انگیخت / در راه ادب کاب بگسیخت

از ناز تو گلرخان این باغ / بر چهره نهاده داغ بر داغ
برده ره تارک ملائک / قدرت زده پایه ارائک

در مسند عز قاب قوسین / خاک قدم تو بود کونین
بنمود ز حق برحمت افگند / ز آئینهٔ ذات تو خداوند

در مظهر هستی تو دیدم / آن حسن که هم ز تو شنیدم
در عرصهٔ انکشاف معنی / بگشاد لبت زبان بدعوی

یک پردهٔ عیسوی برافتاد / ترسا نجد ایش نشان داد
هفتاد هزار پرده داری / پیش رخ جانفزای حالی

در پردهٔ مشربه خیالی / کو را نبود بجز مثالی
بیچاره معین کمین غلامت / از دیدهٔ دل کند سلامت

فصل دوم در ذکر آفرینش عرش مجید و حقیقت بزرگی آن و در شرح اوصاف و اوضاع تعدد قوائم و برجهای آن

در کتاب نزهت الابرار آورده که قال الله تعالی و هو الغفور الودود ذو العرش المجید فعّال لما یرید و قال
فی سورة الانفال و هو العرش العظیم و قال فی سورة المومن رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امره
علی من یشاء من عباده و در تاج القصص آورده که بدانکه ملک تعالی عرش را عظیم خوانده قوله تعالی رب العرش العظیم
و قیامت را عظیم خوانده است لیوم عظیم و زلزله قیامت را نیز عظیم خوانده است ان زلزلة الساعة شئ عظیم
و خلق رسول صلی الله علیه و آله وسلم را نیز عظیم خوانده است و انک لعلی خلق عظیم و فضل خود را نیز عظیم خوانده است
والله ذو الفضل العظیم و قرآن را نیز عظیم خوانده است والقرآن العظیم اگر همه واصفان جهان گرد جهان
گرد آیند تا عظمت عرش را بیان کنند نتوانند وصف کردن در شرح تعرف مشهور است که گفته اند که الله تعالی عرش را از برای
اظهار عظمت آفریده است لا مکانا لذاته تا قدرت خود را بر خلق نماید نه اینکه مکان ذات مقدس او بوده باشد
چه حضرت او از تخیل در مکان کردن منزه است و سر همه کسان در ادراک عظمت عرش و بزرگی او عاجز است چگونه در
اندیشه عظمت خداوندی او توانند بود در اخبار الملکوت آورده که حکمت در آفرینش عرش و کرسی چیست چون باری تعالی
بمکان احتیاجی ندارد جواب میگویم که در آسمان چیزی عظیم آفریده است و فرشتگان را فرمان داده تا آنرا تعظیم دارند
و آن قبله ایشان است چنانچه در زمین حق تعالی کعبه بنا نهاده است و فرمان داده او را تعظیم داریم و بعضی را در
بیت المقدس فرموده و از عرش و کرسی منزه است و اینکه در وقت دعا دست بر آرند باعث آن است که عرش بالا است
و آن قبله دعاست علماء رحمهم الله گفته اند که بهتر آنکه در وقت دعا دستها در مقابل سینه دارد تا رفع وهم جاهلان باشد
که خدا تعالی بالا است و از و حاجت میخواهد چنانکه از جهل بعضی کافر میشوند و میگویند که خدای تعالی بالا نشسته می گوید
و می بیند این سخن بی تاویل گفتن خطا است بدانکه بعضی منجمان بر آنند که عرش و کرسی عبارت از فلک الافلاک بود یعنی
برتر است از این همه افلاک میگردد و عرش فلک الافلاک است نه فلک از این سبب گویند و بقول فقها و متکلمین از هشت
فلک بیش نیست و این اختلاف در نام است و معنی همان بود که اول ذکر کرده شد در اخبار الملکوت آورده است که
حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که حق تعالی عرش را از جوهر و نور سبز یاقوت آفریده است و بزرگی او از حد
وصف بیرون است در اخبار آمده که عرش را سیصد و شصت برج است بعضی از یاقوت و بعضی از زبرجد و بعضی از نقره
اگر هفت هزار حجاب پیش آن نبودی نور آن همه عالم را بسوختی در ریاض المذکرین آورده که از برجی تا برج دیگر پنجصد
هزار ساله راه است و ارتفاع هر برج نیز پنجصد هزار ساله راه است در تاج القصص آورده است که حق تعالی
او را از هفتاد هزار رنگ آفریده است در ریاض المذکرین آورده است که عرش در هر روز هفتاد هزار رنگ
از نور پدید آید و هیچکس استطاعت و قدرت ندارد که نگاه بیکی از آن انوار کند نقل از تفسیر سوره یوسف
علیه السلام آورده که حق تعالی چند چیز را در کلام مجید و فرقان حمید خود عظیم خوانده است یکی از آن عرش است باین آیه

که لا اله الا هو رب العرش العظیم اذان وقت باز که خدای تعالی آسمانها و زمینها و عرش را آفریده است
هر روز عرش پنجصد ساله راه بالا میرود و کشاده می شود در زاد الآخرت آورده که رسول علیه الصلوٰة والسلام گفتند
که عرش هزار هزار ششصد هزار سر دارد و در هر سرے هزار هزار ششصد هزار روی دارد و بر هر روے
هزار هزار ششصد هزار دهان دارد و بر هر دهان هزار هزار ششصد هزار زبان دارد و بر هر زبانی هزار هزار
ششصد هزار تسبیح می گوید هر کدام بلغت دیگر که با یکدیگر نماند در ریاض المذکرین آورده که روایت می کند
ابن عباس رضی الله عنهما از حضرت علیه السلام که تسبیح بعضے از زبانهای عرش این ست که سبحان القائم
الدائم سبحان الدائم القائم سبحان الملک الاعظم سبحان من لا یعلم بکیف الا هو امیر المومنین علی
رضی الله عنه روایت می کند از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هیچ مخلوقے از خداوند تعالی چنین نمی ترسد که عرش
و بعضے از زبانهای او باین کلمات ناطق ست که اعوذ بالله من غضب الله واعوذ بالله من سخط الله واعوذ
بالله من نقمة الله واعوذ بالله من کید الله در کتاب حیرة الانسان آورده که فرمود حضرت رسول علیه الصلوٰة
والسلام که آن اسپ مروارید مرا می برد چندانے که او را خداوند تعالی داند ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام
عرش را نیکو معاینه کن چون بیشتر نظر کردم بسوی عرش درے دیدم از یاقوت تختهٔ او از زمرد بود و نام آن
در باب الهدٰے بود چون کروبیان مرا بدیدند در باز کردند اندرون در رسیدم

فصل سوم در ذکر رکنهای عرش مجید

در قصص الانبیا آورده که حق تعالی در هر برج عرش هژده رکن پدید آورده است و از رکنی تا رکن دیگر چهار هزار
ساله راه ست و هر سالی را از این چهار صد هزار راه ست و هر ماهی را چهار صد هزار آدینه است و هر آدینه را چهار صد هزار روز ست
و هر روزی را چهار صد هزار هزار ساعت ست و هر ساعتی را چهار صد هزار هزار دقیقه ست و هر دقیقه را چهار صد هزار هزار
روز دنیاست و هر رکنی از این ارکان سی صد شصت قائمه دارد و در زیر هر قائمه ششصد هزار علم ست از
نور و درازی هر علمی را الله تعالی داند و بالای هر علمی نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و در زیر هر علم چندان
فرشتگان هستند که عدد ایشان بجز الله تعالی دیگرے نداند و از قائمه تا قائمهٔ دیگر سیصد شصت هزار سال هم چند
دنیا است در کتاب اللطائف مذکور است که حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که اندرون هر برج
عرش سیصد پنج هزار گوشه است از گوشه تا بگوشهٔ دیگر فرق چندان است که اگر الله تعالی قوت جمیع مخلوقات را
بمرغے دهد که هفت هزار سال پر د بگوشهٔ دیگر نتواند رسیدن در زاد الآخرت آورده که بدرون هر یک برجهای
عرش هفتاد هزار طبقه است و در میان هر طبقه هفتاد هزار شهرستان است و در هر شهرستان هفتاد هزار چند

دنیا آسمان و زمین ست بعد ازان از عرش بیرون رسیدم ندا آمد که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم عرش را نیکو معاینه کن چون نظر کردم عالم گوناگون دیدم متحیر بماندم ~~

بود سقف در عرش هفتاد هزار ❊ همه فوق یکدیگرست استوار
بهر نردبانی ازان جمله نیز ❊ بود سنگ دو سی هزار ای عزیز
بقولی که هشتاد هزار سال هست ❊ خر زین صفت خرد گشت پست
که هر عالمی زان چو این عالم ست ❊ چنین قدرت قادر عالم ست
یکی تا یکی صد هزار ساله راه ❊ ز قدرت حق پاک صنع اله
ببالا رود تا به وز جبرا ❊ زهی مملکت مالک کبریا

خدائی که گسترده این مهد عرش ❊ ز یاقوت سرخ آفریدست عرش
بهر فوق ازان صد هزار نردبان ❊ ولی راه هر نردبانی ازان
بهر سنگ ازان شهر و سی هزار ❊ هزار عالم اندر یکی آشکار
از زین نردبان تا بدان نردبان ❊ بود شصت هزار سال بین ابدان
دران عرش بد کنگره صد هزار ❊ همه نور تابان همه آشکار
بنقطے که هر روز عرش این بود ❊ بقدر زمین تا فلک ره رود

و در ریاض المذکرین و در تفسیر کشف البیان آورده است از امام جعفر صادق رضی الله عنه که گفت که صورت جمیع مخلوقات در عرش منقوش ست و آن آن ست که خداوند تعالی فرمود که وان من شئ الا عندنا خزائنه و هر مومن که در زمین است حق تعالی صورت او را در عرش آفریده است هرگاه که آن مومن خدای تعالی را یاد کند صورت او نیز خدای را یاد کند فرشتگان گویند که عجب این نیست که آن مومن ترا یاد کند عجب این ست که صورت او ترا یاد کند و اگر وقتی مومن بگناهی مبتلا شود بادی آید و پرده پیش آن صورت دارد تا او را فرشتگان ندانند که آن که بنده گناه مے کند یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح علے و نیز در کتاب ریاض المذکرین ابو المخارق روایت میکند که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که بمردی گذشتم که در نور عرش غائب و مستغرق گشته بود پرسیدم که این مرد باین درجه بچه خصلت رسیده است گفتند که این مردی ست که در دنیا سه خصلت نیک داشته بوده اول آنکه زبان او دایم بذکر خداوند تعالی مشغول بوده دوم آنکه دل او دائم متعلق بمساجد بوده سوم آنکه آن هرگز دشنام پدر و مادر نکرده بوده است

فصل چهارم در ذکر ناپدید شدن اسپ و پدید آمدن رفرف و نشستن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر رفرف سوم

در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام آن صورت اسپ از زیر قدم من ناپدید شد ناگاه رفرف دیگر که بازوهاے وے از زمرد سبز بود پیش من آمد و قیل انه بساط اخضر ما بین الخافقین رفرف بساطی ست سبز گرانمایه از مشرق تا بمغرب در گیرد و قیل انه ریح لطیفة رفیعة من خزائن اللطف رفرف بادی ست لطیف و شریف ست از خزاین لطف میوز و قیل ان للرفرف ثلثمائة الف درجة من درجة الی درجة مسیرة ستمائة الف سنة بعضے گویند که رفرف را سیصد هزار پایه ست و از پایه تا پایه دیگر شش صد هزار ساله راه ست و هر پایه زیر پای حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدی فلما جدها

النبی بحجر الثانی چون جدا شدی پایهٔ دیگر زیر قدم حضرت علیه الصلوٰة والسلام آمدی وہمچنین از ہمہ درجات گذشته ولا حاجة للسیدان بحرک القدم حضرت علیه الصلوٰة والسلام را حاجت جنبانیدن قدم نشد فرمودند حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیه وآله وسلم رفرف مرا چندانے بردکه حساب او را حق تعالیٰ داند گاه مرا ببالا می برد وگاه به نشیب می آورد واز راست بچپ و از چپ براست می آمد چون مرا قریب بر جهای عرش سانید وعای گنج العرش را بر گرد عرش نوشته دیدم ورزاد الآخرت آورده که خداوند تعالیٰ ہر روزی شش صد ہزار خلعت از نور در عرش می پوشاند چون شبانگاه شود ہمه سوخته گردد تا بروز قیامت این چنین باشد نقل من کتاب نزهة الابرار وفی کفایة الشعبی روی فی الاخبار ان نور الشمس جزء من ثمانین الف جزء من نور العرش و نور العرش جزء من ثمانین الف جزء من نور المؤمن وقد ذکره فی مجلس شهر رمضان در کفایه شعبی مروی ست باسناد متصل که نور شمس یک جزوست از ہشتاد ہزار جزو نور عرش و نور عرش یک جزوست از ہشتاد ہزار جزو نور مومن و ذکر این امام شعبی در کفایه در مجلس شهر رمضان نموده است

فصل پنجم در ذکر نازیدن عرش مجید بر بزرگی خود وتادیب نمودن حقتعالیٰ او را

آورده اند که چون حق تعالیٰ عرش را بدین عظمت بیافرید عرش به بزرگی خود بنازید گفت مرا سیصد شصت ہزار قائمه ست وشرف اضافهٔ رب العرش الکریم صاحب عظیمه دائره ست وفلک الافلاک منم زیرا که مرکز دار پرکار فلک در حیطهٔ دائرهٔ من ست ملقب بفلک اطلس منم ومقرب بحضرت رب العزت منم واین ہفت قندیل مقرنس لاجوردی پیکر از طاق ایوان من آویخته اند واین ہشت فانوس مسدس زبرجد منظرے از ساق بیان من نور انگیخته ودرجات من ارفع درجات باشد رفیع الدرجات ذوالعرش وحرکات من اسرع حرکات ست اسرع حرکات الاجرام حرکة الارض وظهور نور استوی در وجود من استیلا یابد کالرحمٰن علی العرش استوی آفتاب اوصاف کمال الٰہی در آب صاف کمال من کماہی میتابد که وکان عرشه علی الماء حق تعالیٰ خلقی از من بزرگتر د. وجود نیاورده وکنوز انوار و رموز اسرار بمن سپرده است حق تعالیٰ او را نیز بمایچه سیاست مودب گردانید وگرد اگرد عرش ماری آفرید بحر مطوقش نام ساخت در تاج القصص آورده است که اللہ تعالیٰ گرد اگرد عرش مارے آفریده است که عرش را احاطه کرده است سر آن مار از مروارید سفید ودو چشم او از گوہر برلیتے از یاقوت بود واز ین چشم تا بدان چشم او صد ہزار ساله راه ست ودو گوش او از زمرد سبز ودندانہای او نیز از زمرد سبز بروایتی سر او از در سرخ ست ودنبال او از یاقوت واز شکم تا پشت وی در بلندی ہفتصد ہزار ساله راه بود واو را چهل ہزار بازوست وبر ہر بازو ہفتاد ہزار پر دارد از مشک وعنبر ودر ہر پرے ہفتاد ہزار الہٰ‌ی ست ودر ہر روی ہفتاد ہزار زبان

دارد و بهر زبان تسبیح مے گوید و بر هر پر ے از پرها ے او فرشته استاده بدست او تیغی ست از جواهر و بر و لیسیے
حربه ست از نور و آن حربه را هزار شاخ ست از شاخی تا شاخ دیگر صد ساله راه ست و آن فرشتگان تسبیح
میگویند خدای را برفقی تمام که اگر آن رفق نکنند از غلغله تسبیح ایشان هفت آسمان بدّر و از هم و فرشتگان
هفت آسمان هلاک شوند و هر بار که این مار تسبیح می گوید بر جمله تسبیح فرشتگان غالب می آید و چون دهان باز
میکشاید جمله آسمان از دهان او همچون خورشید و برق روان گردند تسبیح مار این ست فسبحانه وسبحانه ما اعظم
شانه وعلی سلطانه والهی برهانه واشد جبروته واکبر ملکوته واحاط بکل شئ علمه آن مار را از حضرت رب العالمین
فرمان در رسید که عرش را حلقه کن مار عرش را احاطه کرده دُم خود را در دهان خود آورد هنوز نصف از حلقه آن را
بحاشیه عظمت خالی مانده است

فصل ششم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم لوح وقلم را

در کتاب معارج نامه ابوالقاسم نیز آورده است که حضرت جناب رسالت آفتاب برج جلالت مفتی مجالس جبروت
منهی مدارس ملکوت مقدم الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که مرا رفرف چندان برد که خدای
تعالی داند تا پیش لوح وقلم رسانید قلم را دیدم که گفت شیفته اسرار عشق ومحبت منم وسکینه ارواح اهل معرفت منم
از اسرار مغیبات دانا تصرفات شبهات محفوظ منم مظهر علوم غیبی منم ومنبع حکم لاریبی ومطلع طوالع انوار قدسی منم و
منظور نظرات بی حجاب منم علم چشمه ن والقلم بر تابه لشکر وسیع پیکر من برکشیده اند خطوا فر علم بالقلم بر منشور دیوان
رفیع الشان من رقم زده اند ودر آفرینش لوح عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما گفت باری تعالی آنرا از دُرّ سفید
آفریده است وهر دو کرانه وی از یاقوت سرخ ست وچندان از قلم سر آن لوح بساق عرش باشد وآخر او در کنار فرشته
که نام او باطیر الوالیب بود نهاد چنانچه حقتعالی فرمود که فی لوح محفوظ در عجائب المخلوقات بروایت کعب الاحبار آورده
که حق تعالی قلم را آفرید از جواهر درازی آن دوازده هزار ساله راه ست فرمان داد قلم را بران لوح کلمه توحید بنویس
که لا اله الا انا من لم یرض بقضائی ولم یشکر علی نعمائی ولم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوائی از زبان قلم نوری بیرون
آمد چنانکه از قلم سیاهی بیرون آید وبعضے گویند که زبانش شگاف نداشت در انحال ز مهابت فرمان مالک الملک
شگافته شد آوازی از قلم بیرون آمد چون آواز رعد باز قلم را امر شد که بنویس گفت خداوندا چه نویسم حق تعالے فرمود
اکتب علمی فی خلقی یعنی علم من در خلق من گفت ابتدا بچه کنم گفت بنویس لا اله الا الله چهار هزار سال قلم بسر گردید تا این کلمه
نوشت باز امر شد که بنویس گفت خداوندا چه نویسم فرمود که محمد رسول الله چهار هزار سال دیگر قلم بسر گردید تا این
کلمه بنوشت بعد ازان قلم بنالید که الٰهی این کدام بنده ست که نام وی قرین نام تست خطاب آمد که این نام کسے

است که اگر وی نبودی هیچ چیز نبودی این نام محمد عربی ست صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر آخر الزمان ست قلم را چون
محبت به نسبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم غالب آمد بروی سلام کرد گفت السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته حقتعالی بنیابت خواجه فرمود صلی الله علیه وآله وسلم و امتنان او را ضم کرده در جواب قلم گفت السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و جواب را بودیعت نگاه میداشت تا در شب معراج سلام قلم را بخواجه علیه الصلوة والسلام رسانید د
جواب خود گذرانید ازین معنی سلام سُنّت آمد و جواب آن فرض درین باب اشارت آن ست که سلام قلم را در روز
ازل ضائع نگردانید امیدواریم که سلام و تسلیمات ما را که امروز بروح پرفتوح جناب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
روان سازیم فردا ضایع نگرداند باعث غفران خطیات و رفعت درجات ما گرداند چه عجب والله ذو الفضل العظیم
باز حق تعالی امر فرمود قلم را که بنویس مر امت آدم علیه السلام را هر آنکس که بندگی کند در بهشت میدر آید و اگر گناه کند
در دوزخ رود و بنویس امت نوح علیه السلام را هر آنکس که بندگی کند در بهشت رود و الا در دوزخ و بنویس امت ابراهیم
علیه السلام را کسی که بندگی کند در بهشت میدر آید و اگر گناه کند در دوزخ و بنویس امت موسی علیه السلام را هر آنکس
که بندگی کند در بهشت میدر آید و اگر گناه کند در دوزخ و بنویس امت عیسی علیه السلام را هر آنکس که بندگی خواهد کرد در بهشت
رود و اگر گناه کند در دوزخ و بنویس امت حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم را کسی که بندگی حق تعالی را کند
در بهشت می در آید پس قلم خواست که بنویسد که اگر گناه خواهد کرد در دوزخ رود درین وقت ندا در رسید که ای قلم ادب باش
بعد ازان قلم از هیبت الٰهی استاده ماند تا هزار سال بعد ازان قلم بحضرت پروردگار عرض نمود که الٰهی در حق ایشان
چه نویسم حق تعالی گفت بنویس که امت محمد علیه الصلوة والسلام گناه کننده اند و من پروردگار بخشنده ام و در تاج القصص
آورده که حق تعالی قلم را فرمود که بنویس هر چه خواهد بود تا آن وقت که اهل بهشت در بهشت در آیند و اهل دوزخ در
دوزخ در آیند خدای تعالی در اندرون قلم چشمهٔ آفریده بود چنانکه قلم را دوات بایستے و همچنان علمے در قلم در نهاد
که در هر آسمانے چند فرشته اند و هر روز او هر یکے چند طاعت آید تا آخر طاعت هر یکے و چند دریا بود و در هر دریا
چند ماهی بود و هر یک را در شبان روزی چند بچه باشد و همچنان مرغان در سالی چند بچه کنند و چند پرند و چند نه
پرند و چند بمیرند و هر یک در شبانه روزی چند خورند و همچنان وحوش و حشرات زمین و بچه و روزی و عمر ایشان و قد و بالاے
ایشان چند بود و مرگ ایشان کی بود و همچنان احوال دیوان و پریان و احوال آدمیان کی زائید و کی میرند و
آنکه زید چند خورد و چند نفس زند و چند گاه زید و طاعت و معصیت هر چند بود و بدایت و نهایت و عاقبت
حال ایشان چگونه و باران و ژاله و برف کی بارد و قطرات آن چند بود و چند بارد و در کوها سنگ چند باشد و هر سنگ
بوزن چند و برنگ چگونه باشد و قطرات دریاها و جویها و حوضها و ریگ بیابان و هر درخت چند برگ باشد تا آخر
دنیا و خاک نے میها چند عدد باشد حق سبحانه تعالی این همه بقلم قدرت خود بیافرید چون فرمان آمد که بنویس قلم می نوشت

ناتمام کرد وتفصیل این بیش ازین ست که یاد کردیم ولیکن طرفی گفتیم تا دراز نگردد و توشرح آنرا بعقل کن چندانے که
توانے بس قلم علمهای همه کس را یک یک نوشت سرموی غلط نگردد کم وبیش و تقدیم وتاخیر نیفتاد آرے تلقین کننده
حق سبحانه تعالی باشد عجب نبود اگر غلط نکند بدآنکه قلم را باین علم بود دل نی وخطاب حق سبحانه تعالی را شنید
گوش نے وبدید چشم نے وبگفت زبان نے ونبوشت دست نی وازان دو شاخ قلم نشان ست بچندین چیز اول
آنکه از یک شاخ وی کتابت حاصل نیاید واشارت ست بروح ونفس ازیکی ودیگری فعل حاصل نیاید چون جان وتن
بهم آیند آنگاه فعل پدید آید ونیز اشارت ست بانیکه نے تصدیق دل باقرار زبان توحید ومعرفت درست نماید
چون هردو بهم آیند درست آید بخوف نے رجا بحق سبحانه وتعالی نرسد چون هردو بهم آیند بحق رسد هرچند قلم ولوح بود
تا تائید حقتعالی نیامد حکم قضای آلهی او نوشته نشد هرچند قلم تراشیده کاغذ ودوات نهاده باشد تا اندر باری و معونت نباید
کتابت حاصل نشود وهمچنان بندهٔ مومن را استطاعت باشد تا توفیق از حق تعالی نبود از بنده توحید و شهادت حاصل نیاید
آن قلمے که شایسته نبود سوختن را شاید پس هر بنده که بخدمت حق تعالی شایسته نبود وازو توحید و طاعت نیاید او
سزاوار سوختن بود وهر که را عمر بآخر رسد خطے درنام او کشیده شود یعنی خط القطاع اجل در لوح عمر کشند و تری انه قد اقترب
اجلهم حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم لوح وقلم را نیکو معاینه نمودند

فصل هفتم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کنگرهای عرش اعظم را

در زاد الآخرت آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوٰة والسلام چون رفرف مرا بکنگرهٔ عرش رسانیند ندا در رسید
که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام کنگره های عرش را نیکو معاینه کن چون نظر کردم بر هر یک برج عرش مجید هزار هزار کنگره
دیدم و هر کنگره در کلانے برابر دنیا بود ودر هر کنگره سی صد شصت حجرهٔ از مرواریدخدای تعالی آفریده است ودر هر
حجره صندوقی ست ودر هر صندوق سه قفل وارد ودر هر حجره سی صد شصت ملائکه خدای تعالی نام زد کرده است
دعای حضرت عکاشه را در کنگره عرش نوشته دیدم که فرشتگان میخوانند واز کنگرهٔ تا بکنگرهٔ دیگر هزار قندیل بسلسلهٔ
زر معلق آویخته که اگر هفت آسمان وزمین وانچه دران ست همه را دران قندیلهای معلق نهند ناپدید شود ودر یک
قندیل آن ست ودیگر قندیلها علم خدای تعالی بآن محیط است ودر حدیث صحیح آمده است که بفرمان پروردگار
ارواح شهداء بشکلهای مرغان سبز میروند وآن مرغان در بهشت می باشند چون شب شود دران قندیلها جای
میگیرند در تاج المذکرین آورده است که هر کس گوید که لا الٰه الا الله وبعد ازان اللهم صل علی محمد گوید
این کلمه از دهان او بصورت مرغے بیرون آید ومر او را دو بال باشد ومر این مرغ را آوازی باشد بر مثال آواز
رعد واین مرغ تا بعرش مجید برسد وعرش از آواز او مضطرب گردد حق تعالی می فرماید که اسکن یعنی ای مرغ

برکنگرهٔ عرش من بنشین تا عرش از نور تو منور گردد مرغ گوید چگونه ساکن شوم که گویندهٔ مرا نیامرزیده باز ندا در رسید که ساکن شو گوید که الٰهی گویندهٔ مرا بیامرز تا برکنگرهٔ عرش قرار گیرم الله تعالی فرماید که ای مرغ ترا معلوم باد که پیش از آفرینش آسمان و زمین بهشتاد و هزار سال از علم قدیم مرا بهتر واضح بود که بندهٔ مومن خواهد بود و امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و کلمه بر زبان خواهد راند من او را آمرزیده بودم چون این ندا بشنود برکنگرهٔ عرش بنشیند

باب بست وسوم در بیان بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر عرش اعظم و دیدن مقامهای عرش و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل ست بر شش فصل

فصل اول در ذکر منع نمودن حق سبحانه وتعالی آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم را از کشیدن نعلین بر بالاے عرش

در زاد الآخرت آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رفرف مرا از حجابی بحجابے می برد از بعجے بعجے می رسانید تا هفتاد پرده بار در گذرانید و مرا بفضای عرش رسانید چون در آنجا رسیدم همه چیز را در پیش عرش محقر دیدم و نور عرش بر چشم من غالب آمد چنان دیدم که همه چیز را از پس پشت چنانکه از پیش میدیدم و هرچه بود بدل و بچشم سر میدیدم و همه فرشتگان عرش باستقبال من آمدند مرحبا و مبارکباد میکردند بیت بر سر هستی قدمش تاج باد ٭ عرش بدان مائده محتاج باد ٭ همه آن فرشتگان بصورت امرد بودند و بعضے را دیدم که صفها راست کرده بودند مرا نیک خوش آمد از راستی صفهای ایشان ناگاه آوازی پیدا شد که ای فرشتگان دوید سید انبیاء را صلی الله علیه وآله وسلم مصافحه کنید همه فرشتگان مصافحه و دست بوسی من کردند و مرحبا نمودند در کتاب درالمجالس آورده که بلال رضی الله عنه روایت میکند که چون رسول علیه الصلوة والسلام در شب معراج بر بالای عرش بر آمدند بخاطر مبارک ایشان گذشت که برادرم موسی علیه السلام چون بمعراج کوه طور بر آمد نعلین در پای خود داشت خداوند عالم امر فرمود که نعلین از پای خود بیرون کن قوله تعالی فاخلع نعلیک موسی علیه السلام از پای خود بر آورده بکوه طور بر آید پس ای محمد علیه الصلوة والسلام تا که ترا هنوز نگفته اند باید که رعایت ادب نگاه دارد و نعلین از پای خود بیرون کن حضرت علیه السلام خواست که نعلین خود را که از یاقوت سبز بود از پای خود بیرون کند فرمان در رسید که آنچه در خاطر تو گذشت بعلم قدیم خود دانستم اما نمیخواهم که نعلین از پای خود بیرون کنی اگرچه با موسی علیه السلام حکم چنین بود که نعلین بکش تا گرد کوه بر پای او نرسد تا مستقر تر گردد ای محمد علیه الصلوة والسلام دولت عظمت تو آن ست که از آن

روز بازکه عرش را آفریده ام از جنبش قرار ندارد چون سعادت قدم تو برین رسیده است اکنون نعلین از پای خود بجنبان تا گرد نعلین تو بر تارک عرش رسد از جنبش قرار گیرد فرمای فرشتگان را تا گرد نعلین تو جمع کنند در بهشت برده بحوران دهند تا ایشان سرمهٔ خود سازند از برکت خاک قدم تو چشم حوران بهشت منور گردد این ابیات از روضة الواعظین آورده **نظم**

ای ز دیده خاک نعلینت … رشتهٔ جان شراک نعلینت
سیدلی کرد در وفای تو سود … که چو نعلین رخ بپای تو سود
چون شدش پاک الکحل لعینین … شد ازان مفتخر بدان نعلین

شده دایم زخم بخون جگری … تا چو نعلین زیر پای سری
چهرهٔ عرش را که جام صفاست … گرد نعلین تو غبار زداست

باز ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چون قدم موسی علیه السلام بکوه طور رسید نور از پرتو جمال او بکوه تافت تا سرمهٔ چشم زنان دنیا شد ولیکن ای محمد علیه الصلوة والسلام گرد نعلین تو طوطیای چشم حوران شود در بهشت آورده اند که چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم این ندا را شنید در سجده شد و گفت خداوندا من فقیر و یتیم کجا لایق این بزرگی باشم ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام بزرگی ترا از همه بزرگان بیشتر کرده ام سر از سجده بردار این ابیات از نبی نامه منقول ست **نظم**

خطاب آمد از ذوالجلال عظیم … که یا مصطفی یا رسول کریم
که تا گرد نعلینت ای راهبر … شود عرش را زیور تاج سر
تو اصلی و فرع تو عرش مجید … ز نور تو عرش فلک شد پدید
مرید آمده او تو هستی مراد … ز مادر چو تو هیچ فردی نزاد
بدان قطره چون تن بیاراستش … باو کشف شد هرچه میخواستش

ز نعلین خالی مکن پای خویش … نگهدار نعلین در جای خویش
بود خاک نعلین تو کیمیا … بود دیدهٔ عرش ما طوطیا
دگر بود موسی تو هستی دگر … صدف بود موسی تو هستی گهر
یکی قطره آنگه ز عرش مجید … بخلق رسول مکرم چکید

در روضة الاحباب آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام بر یمین عرش سی صد و دوازده منبر دیدم و بر یسار عرش یک منبر عظیم دیدم که مر او را هزار برج بود از برجی تا برج دیگر هزار ساله راه بود و بگوهرهای گوناگون مکلل ساخته صورت این واقعه را سوال کردم گفتند این منبرها که بر یمین عرش ست منابر انبیا علیهم السلام ست و آن منبر که بر یسار عرش ست منبر تست پرسیدم که منبرهای ایشان بر راست و از من چرا در یسار ست خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام چون روز قیامت پدید آید شود احوال و اوضاع اهل محشر ظاهر گردد که یوم تبلی السرائر هر که مطیع باشد او را بسوی بهشت روان کنم و بهشت بر یمین عرش ست و آنکه عاصی باشد او را بسوی دوزخ فرستم که دوزخ بر یسار عرش است یا محمد علیه الصلوة والسلام چون تو بر منبر یسار نشسته باشی ضرورتا عاصیان را بر تو باید گذشتن اگر یکی از امتان خود را در آن میان بینی از آن میان بیرون آورده شفاعت کن تا من بیامرزم و هیچ کس از امت تو در دوزخ نماند و گرفتار نگردد در انیس الواعظین آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون از عرش بیشتر شدم در هوا کوهی دیدم از زمرد و بالای آن قصری دیدم از یاقوت سرخ طول آن قصر هفتاد هزار ساله راه ست و بالای آن کروبیان دیدم که مرا سلام کردند در زاد الآخرت

آوردہ است کہ اللہ تعالی دریاے آفریدہ است در فوق عرش کہ پنجاہ ہزار سالہ راہ عرض آن دریاست از نوریت
خدای تعالی جان مؤمنان را ازان دریا آفریدہ است و آن دریا را حق تعالی از نور محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم آفریدہ است و درین دریا فرشتہ آفریدہ است کہ بے کیلے سبب آنکہ آب دریاہا درہم نیامیزند و آب دریاہا
کمربندوی ست چون آن فرشتہ مرا بدید برمن درود فرستاد من نیز جواب سلام او دادہ گذشتم

فصل دوم در ذکر رسیدن خلعت از درگاہ حضرت رب العزت بحضرت رسول صلعم بربالای عرش

در کتاب حیرت الانسان آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام چون پیشتر شدم آواز خوش وصدای
دلکش بگوشم رسید واز ہر جانب عرش آواز برخاست کہ ہرگز این چنین آواز فصیح نشنیدہ بودم گفتم خداوندا
این چہ خوش آوازست ندا در رسید کہ این آواز عرش ست کہ با تو ثنا میگوید چون پیش نظر کردم فرشتگان
دیدم کہ ہرگز باین شکل ندیدہ بودم وصفت صورت ایشان بشرح راست نیاید و بدست ہر فرشتہ یک خوان
رحمت بود و فرشتگان بے حد بودند یک فرشتہ بزرگ دیدم کہ نام او را سبوحی می گویند آن فرشتہ یک کرسی از
مروارید پیش من نہاد و گفت برین کرسی بنشین چون بران کرسی نشستم یک خوان پیش من آورد گفت ای رسول
خدا درمیان این خوان خلعتے از درگاہ رب العزت آمدہ است بپوش چون نظر کردم یک عمامہ از حقیقت ویک
پیراہن از طریقت ویک کمربند شریعت کہ صفت آن بر زبان راست نیاید من متفکر شدم ندا در رسید کہ یا محمد
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چرا متفکر شدہ گفتم خداوندا تو بہتر میدانی کہ از برای امت خود درویشی اختیار کردہ ام این
چنین خلعت چگونہ بپوشم کہ امت من ہرگز نپوشیدہ اند ندا در رسید کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام یک امت تو از دنیا
بیرون نرود تا مقام خود را در بہشت نہ بیند آنگاہ دست دراز کردم اول آن عمامہ را با کلاہ بربستم آن فرشتہ گفت ای
حبیب خدا کلاہ نمدی وجبہ پیوندی از تن خود برآر بعد ازان این خلعت را بپوش گفتم ای سبوحی این کلاہ وجبہ
از تن خود چگونہ برآرم کہ اینہا محنت کشیدہ من اند ودر وقت ریاضت مرا بودہ اند آن خلعت را پوشیدم
از فروغ آن خلعت نہ فلک وہشت بہشت منور شدہ بود آن فرشتہ گفت آفرین مر ترا ای حبیب اللہ اگر
این جبہ وکلاہ از تن خود می برآوردی ہرگز از عرش گشتہ بدنیا نمیرفتی واستان تو ازدین بر آمدی خواجہ علیہ الصلوۃ
والسلام گفتند چون این سخن شنیدم شاد شدم

فصل سوم در ذکر دیدن آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مسجد از یاقوت وعجائب وغرائب دیگر

در کتاب حیرۃ الانسان آوردہ است کہ فرمودند حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بازہ رفرف مرا پیشتر برد

چون روان شدم بهفتاد هزار کروبیان عرش رسیدم طبقهای نور برمن نثار میکردند واز هر جانب آواز شادی
برخاست چون پیشتر نظر کردم یک مسجدی از یاقوت دیدم درازی آن مسجد معلوم نمیشد ودران مسجد هفتاد هزار
ستون از زمرد بود وبگرد آن نود هزار فرشته نشسته بودند درود میخواندند فرش آن مسجد از نقرهٔ خام بود گفتم ای سبوحی
همچنین مسجد بزرگ دیگر هم باشد گفت هفتاد هزار مقام عرش ست ودر هر مقام هفتاد هزار مسجد ازین مسجد بزرگتر ست
انگاه پیشتر روان شدم نظر کردم دیوارے از مرجان دیدم وکنگره های آن دیوار از فیروزه وزبرجد بود بر هر کنگره
هفتاد هزار مرغ تسبیح خوان نشسته بودند واین ذکر میگفتند که سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح
فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نزدیک آن دیوار رسیدم گفتم بسم الله الرحمن الرحیم وبگفتن بسم الله
درمیان آن دیوار سوراخ پیدا شد ازان سوراخ آوازی دررسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام اندرون بیا چون اندرون
آن دیوار رسیدم همه فرشتگان از نظر من غائب شدند چون بجانب دست راست نظر کردم دریائی دیدم سفید تر
از شیر وشیرین تر از انگبین بود وبجانب دست چپ نظر کردم دریائے دیدم سیاه تر از دود گاهی سیاه میشد وگاهی سفید
می شد چون درمیان آن دریا نظر کردم یک مرغ سبز دیدم که در منقار خود از دریاے سفید آب گرفته بدریای سیاه
می انداخت آن دریا سفید می شد وباز دریک لحظه سیاه می گشت وکار آن مرغ این بود چون معاینه دیدم در حیرت
بماندم گفتم خداوندا این چگونه دریای بوالعجب ست واین چه مرغ ست ندا دررسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم این
دریای سفید که بجانب دست راست ست این را بحر الصدق خوانند که از صدق بندگان آفریده ام واین دریا
از گناه بندگان سیاه میشود چون آن مرغ یک قطره آب از دریای سفید بدریای سیاه میریزد همهٔ آن سفید میگردد
همچنین نامهٔ گناهگاران از یک نظر رحمت سفید میکنم چون این ندا بشنیدم شادمان شدم ناگاه درین وقت ندا
دررسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام پیشتر بیا چون پیشتر روان شدم باز یک دیواری از یاقوت دیدم بسم الله
الرحمن الرحیم گفتم شگافته شد اندرون آن دیوار رسیدم آواز گریه وزاری بگوش من رسید چون نظر کردم هفتاد
هزار پیر سفید ریش دیدم که قامت ایشان از زمین تا آسمان بود همه سر در گریبان کرده بودند در رکوع نشسته همه
می گریستند گفتم خداوندا ایشان کیانند ندا دررسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم همه آدمیانند که پیش از ابلیس آفریده بودم
وبعضے را از نور آفریده بودم واولاد ایشان همه نورانی شده بودند وسی هزار سال نوبت ایشان بود بعد از سی
هزار سال اولاد او را همه هلاک کردم واو از برای اولاد خود سی هزار سال در گریه بود باز مهربان شده او را در عرش
مقام دادم بعد ازان سی هزار سال دیگر هیچ آدم نیافریدم وبعد از سی هزار سال یک آدم آفریدم از باد واولاد او
همه بادی شده بودند چون ایشان را نوبت گذشت بعده آدم دیگر بیافریدم از آب واولاد او همه آبی کرده بودم
بعد از سی هزار سال همه را ناپدید کردم وهمچنان هفتاد هزار آدم بیافریدم بعد ازان نوبت آدم آتشی رسید چون

آدم آتشی پیدا شد واز اولاد او همه جنیان آفریده شد واز اولاد جنیان عزازل آفریده شد درمیان جنیان ورا رسول کرده بودم که همه جنیان را در راه حقیقت آورده بود چون هفت لک سال مرا عبادت کرد هیچ جاے خالی از سجده او نمانده بود همه فرشتگان نه فلک از برای دیدار عزازیل منتظر بودند بعد ازان من او را بر عرش طلب نمودم و جبرئیل علیه السلام را فرستادم که او را بیاورد چون بمقام سدرة المنتهی آورد بر تخت سوار کردم و جبرئیل بمقام خود بماند و عزازل را بر عرش برآوردم در برابر لوح المحفوظ او را مقام دادم بعد از هفتاد هزار سال آدم صفی الله علیه الصلوة والسلام را بیافریدم و بسبب آن عزازل را از درگاه خود راندم واز اولاد آدم صفی الله علیه السلام ترا ظاهر کردم و حبیب خود خواندم و این هفتاد هزار آدمیانند که اولاد هر یک را چنین آفریده بودم فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون این ماجرا بشنیدم بترسیدم و شکستگی خود را و غربت آوردم گفتم خداوندا ایشان از برای چه میگریند و چرا سر بالا نمی کنند ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام ایشان هر یک آن گمان داشتند که حبیب خدا از اولاد ما خواهد شد و عزازل مردود پنداشته بود که حبیب خدا من شدم و همه فرشتگان چنین پنداشته بودند که حبیب خدا عزازل ست و من ترا از اولاد آدم خاکی بیافریدم و ایشان ازان سبب سر در گریبان کرده میگریند فرمودند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون این بشنیدم شکر خدای تعالی را بجای آوردم

فصل چهارم در ذکر دیدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم تازیانهٔ عدل و دیدن صد هزار خلیل الله و صد هزار کلیم الله

در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم بالا نظر کردم یک تازیانه معلق آویخته دیدم که درازی آن تازیانه هیچ معلوم نمیشد گفتم خداوندا این کدام تازیانه باشد ندا در رسید که این تازیانهٔ عدل ست از برای عمر خطاب رضی الله عنه آفریده ام چون روز قیامت شود و همه خلق اولین و آخرین جمع شوند دران روز قاضی شده بر تخت عدل نشینم و این تازیانه را بدست عمر خطاب بدهم اول حکم کنم که بر پشت ابلیس لعین یک تازیانه بزند از آواز آن تازیانه نه فلک بجنبد و اهل عرصات در خروش آیند و هفت دوزخ در جوش آنگاه فرمودند بجانب چپ نظر کردم دیواری از یاقوت دیدم دران دیوار دریچه در نظر افتاد ندائے در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام دران دریچه نظر انداز چون نظر کردم بیابانی دیدم درختان آن همه از زمرد بود و کوه هاا الماس بود چون پیشتر نظر کردم صد هزار مرد کلاه پوش دیدم که سر بالا کرده با حق تعالی سخن می کنند و صد هزار مرد سر برهنه دیدم که نعره های آه میزنند گفتم خداوندا ایشان کیانند ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این صد هزار مرد کلاه پوش کلیم من اند که ایشانرا کلیم الله نام نهاده ام و این صد هزار مرد سر برهنه که نعره های آه میزنند خلیل من اند که ایشان را خلیل الله نام نهاده ام گفتم خداوندا صد هزار خلیل و کلیم جدا گانه افتاده اند من کجا باشم ندا در رسید که یا محمد

علیه الصلوة والسلام صد هزار خلیل وکلیم آفریده ام امایک حبیب آفریده ام وبجز تو دیگر حبیب نخواهم کردن چون این ندا شنیدم شاد شدم

فصل پنجم در ذکر رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بزمین از عنبر ودرخت سدرة الحیا

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده است که فرمودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم نظر کردم زمینی دیدم از عنبر خالص در آن زمین از عنبر جنت بود ودران مقام تخت رفرف ایستاده ماند گفتم ای تخت چرا پیش نمیروی گفت یارسول الله قرارگاه من همین جاست در همین سخن بودم که ناگاه یک مرغ سفید از هوا بزیر آمده در پیش من ایستاد گفت ای حبیب خدا بر پشت من سوار شو که نوبت خدمت من رسیده است چون بر پشت او سوار شدم آن مرغ در هوا شد باز در نیم لحظه از هوا فرود آمد من از وی پرسیدم که ای مرغ چه مقدار راه آمده ایم گفت یارسول الله در نیم لحظه چهل هزار ساله راه گذشته ایم فرمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم من در حیرت بماندم چون پیشتر نظر کردم یک درخت بزرگ دیدم که برگهای او از نقره بود همچون پنجهٔ آدم ودرمیان هر برگ نام عثمان رضی الله عنه بود وفرشتگان بگرد آن درخت طواف میکردند گفتم خداوندا این کدام درخت عظیم ست ندا در رسید یا محمد علیه الصلوة والسلام نام این درخت را سدرة الحیا خوانند روح حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه سی هزار سال بصورت مرغ بربالای این درخت نشسته درود فرستاده آنگاه حضرت علیه الصلوة والسلام شکر باری تعالی رابجا آورده شاد شدند

فصل ششم در ذکر درآمدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بدرون حرم از زمرد ودیدن عجائب وغرائب

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم یک حرم از زمرد دیدم درازی آن هیچ معلوم نمی شد چون اندرون آن حرم در آمدم ستونهای از یاقوت دیدم وفرش آن حرم از زر وسیم بود ودرمیان آن حرم یک علم از مروارید دیدم که ستون آن از الماس جنت بود و قلابهای او از یاقوت بود وهفتاد هزار رنگ در وی نمود ودرازی آن علم بجز خدای تعالی دیگری نداند وبگرد آن علم هفتاد هزار فرشته در طواف بودند گفتم این کدام علم ست ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این آن علم ست که چون روز قیامت شود صور دمد اسرافیل علیه السلام وخلق اولین وآخرین جمع شوند واین علم را در زیر عرش بقدرت خود ایستاده کنم فرشتگان را بفرمایم که این علم محمدی صلی الله علیه وآله وسلم را بردارید واز پل صراط بگذرانید ودر بهشت برید بعد ازان فرشتگان نه فلک هرچند قوت کنند نتوانند این علم را جنبانیدن بعد ازان حکم کنم که ای فرشتگان بگذارید این علم را که شیر من مرتضی علی کرم الله وجهه بردارد امروز زور وقوت شیر مرا ببینید چون

فرشتگان علم را بگذارند علی را رضی الله عنه حکم کنم که این علم را بر ندار تمامی امت الفرایم که تا قلابهای این علم را بگیرند بعد ازان جناب حضرت علی کرم الله وجهه ورضی الله عنه بیاید قلاب این علم محمدی صلی الله علیه وآله وسلم را بردارد و تمام خلائق محشر در حیرت بمانند بعد ازان حکم کنم که از پل صراط گذرانند در بهشت درآرند درمیان بهشت ببرد همه در تعجب بمانند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون این ندا از حضرت حق سبحانه وتعالی شنیدم بسی شادمان وخرم شدم

باب بست وچهارم دربیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفرشتهٔ معراج ونشستن بر کتف آن وگذرانیدن او آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم را از عرش ورسانیدن بحجاب کبریا ودیدن فرشتهٔ روح ودیدن عجائب وغرائب دیگر

مشتمل ست بر پنج فصل

فصل اول در ذکر اوصاف فرشتهٔ معراج

نقل از کتاب معارجین آورده که بعضے میگویند که معراج اسم ملک ست آورده اند که معراج نام فرشته باشد که حقتعالی آن فرشته را پیش از آدم صفی الله علیه السلام شش صد هزار سال آفریده بود وعظمت آن فرشته چندانے که اگر حقتعالے آن فرشته را فرمان دهد که هفت آسمان وزمین وانچه درمیان اوست فرو برد آن فرشته چنان کند چیزی باقی نماند وآن فرشته را شش صد هزار بال ست از زر وشش صد هزار پر از یاقوت وشش صد هزار پر از عنبر وشش صد هزار پر از رحمت ست چون آفریدگار عالم آن فرشته را بیافرید حقتعالی را سجده کرد وشش صد هزار سال دران یک سجده بماند چون سر از سجده برداشت میان آسمان وزمین نوری دید درخشان با نوار دیگر که ازان نور بیرون آمد وآن نور بر حال خود بود فتعجب الملك من ذلك فقال یا رب من هذا فقال الله تعالی هذا نور حبیبی ونبیی ورسولی اسمه محمد صلعم چون آن فرشته آن نور را بدید متعجب شد گفت اے پروردگار این کیست حق تعالی گفت این نور حبیب من ورسول من است که نام او محمد است صلی الله علیه وآله وسلم گفت خداوندا آن نورها که منفصل حال ایشان ست چیست قال ارواح الانبیاء والرسل الذی خلقوا من نوره حق تعالی فرمود که آن ارواح انبیاء ورسل ست که از نور او خلق کرده ام پس حقتعالی در دل آن فرشته افگند تا برسالت مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم اقرار کرد وگفت لا اله الا الله محمد رسول الله فرمان شد که ای فرشته پیش ازانکه من حبیب خود را وجود آورم تو برسالت او اقرار کردی وبا او ایمان آوردی جزاے تو

آن ست که چون اورا مبعوث کنم و بر روی زمین ظاهر گردانم چون شب معراج آن سید کونین شود بر عرش برآید ترا مرکب او گردانم او را بر بالای تو سوار گردانم و بقربت خود رسانم **بیت** ای کعبهٔ دهر مردمان حاج تو اند؛ عالم همه در شگفت معراج تو اند؛ خورشید مه آراسته تاج تو اند؛ جز ایزدی هست هر که محتاج تو اند؛ در تفسیر معنی مسطورست که تختهٔ دیگر شبنوفرشته که نام او معراج بود یکبال خود را فروهشت و سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم را برداشت از عرش گذرانید و از حجاب کبریا گذرانید با مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم کوید انچه دید و بشنید انچه شنید و هرچه از حق تعالی خواست با و عطا فرمود فمن تلك الليلة كل يوم سبعين الف ملك يزورون هذا الملك تعظيما له از شب معراج تا این حال هر روزی هفتاد هزار فرشته برلے تعظیم او زیارت مے کنند

فصل دوم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب که بعد از گذشتن از عرش بنظر آنسرور صلعم در آمده

در کتاب معارجین و در جنت الفردوس آورده است که فرمود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرشته که نام او معراج بود یکبال خود را فروهشت و مرا بر بال خود بنشانید و از عرش بر داشت و از هفتاد هزار حجاب مرا در گذرانید و در میان حجابها گروهیان ایستاده دیدم که عدد ایشان را الله تعالی داند پس از هیبت الله تعالی چنان تسبیح میگویند که ملائکه همسایه هم نمی شنوند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت در پردهای حجاب قدحی سبز دیدم در هوا معلق آویخته بود و دعای قدح از نور بر گرد آن نوشته دیدم جملهٔ آسمانها و حجابها و عرش و کرسی و لوح و قلم دیدم همه خوش آمد و لیکن دعای قدح مرا بسیار خوش آمد که از شرح بیان بیرون ست ندا در رسید که ای فرشتگان بمحمد علیه الصلوة والسلام صلواة گوئید و هر یک حجاب از میان بردارید آنگاه همه فرشتگان غلغله بر آوردند گفتند السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که حجاب از میان برداشتند و فرشتهٔ معراج پر بدین گرفت و از ان حجابها هفتاد هزار پرده از استبرق و هفتاد هزار پرده از آتش و هفتاد هزار پرده از روشنائی و هفتاد هزار پرده از برف و هفتاد هزار پرده از آب و هفتاد هزار پرده از یخ بود

فصل سوم در ذکر گذشتن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از پردها

در زاد الآخرت آورده است که هفتاد هزار پرده از نور ست و هفتاد هزار پرده از سیم سفید و هفتاد هزار پرده از زر سرخ و هفتاد هزار پرده از مروارید و هفتاد هزار پرده از یاقوت و هفتاد هزار پرده از زبرجد سرخ ست و هفتاد هزار پرده از زبرجد سبز ست و هفتاد هزار پرده از زبرجد زرد ست و هفتاد هزار پرده از زمرد سفید ست و هفتاد هزار پرده از مرجان ست و هفتاد هزار پرده از سندس سرخ ست و هفتاد هزار پرده از سندس سبز ست و هفتاد هزا پرده

از سندس زردست و هفتاد هزار پرده از سندس سفید ست و هفتاد هزار پرده از استبرق و هفتاد هزار پرده از حریر ملون ست و نیز هفتاد هزار پرده از دیبای منقش ست و نیز هفتاد هزار پرده از لعب روشن ست و بزرگی هر پرده هفتاد هزار ساله راه است و از سراپرده تا سراپردهٔ دیگر هفتاد ساله راه است و بر سر هر پرده نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله وقد افلح المومنون

فصل چهارم در ذکر دیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرشتهٔ روح را

در تاج القصص و در اخبار الملکوت آورده که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بحجاب کبریا رسیدم عجایبات دو معاینه کردم اول آنکه حق تعالی در و هفتاد هزار حجاب از نور آفریده است حجاب عزت و حجاب حیرت و حجاب ملک و حجاب انس داند پس او هفتاد هزار حجاب از میغ و هفتاد هزار حجاب از ظلمت آفریده و هفتاد هزار حجاب رسول علیه السلام فرمودند که فرشتهٔ معراج مرا از همه حجابها گذرانید و در هر پرده هفتاد هزار فرشتگان دیدم که اگر یکی از آن فرشتگان را خدای عزوجل بفرماید که آسمانها و زمینها را و چیزی که در دست در مشت بگیرد یک ذره نیفتد و در زیر این حجابها فرشتگان آفریده که ایشان را کروبیان گویند و بعضے از ایشان دو بال دارند و بعضے سه بال و بعضے چهار بال دارند قوله تعالی اولی اجنحة مثنی وثلث ورباع و برزبر ایشان نیز فرشتگان آفریده که ایشان را روحانیان گویند از سر تا ناخن پای ایشان پر از پر باشد و بزرگی ایشان چندان که اگر یکی از ایشان را فرماید که هفت طبقهٔ زمین و آسمان را فرو برد بفرمان الله تعالے در دهان اندازد چنان که نخودی را در دهان اندازند و در بالای ایشان فرشتگان بزرگ از ایشان باشند و اینها را حجابهاست از نور و بالای ایشان نیز فرشتها باشند که در وقت تسبیح گفتن از دهان انگشت می بارد و از آن انگشت حق تعالے فرشتگان می آفریند که در هوا تسبیح می گویند مهتر جبرئیل و میکائیل و ملک الموت علیهم السلام و جملهٔ فرشتگان که حقتعالی آفریده است نمی توانند جانب ایشان دیدن از غایت صفای نور و همیشه رحمت الله تعالے بایشان نازل ست و آنها در حجاب حق تعالی می باشند و اگر یکے از فرشتگان جانب ایشان نگاه کنند نتوانند چشم برابر کردن چنانکه مقابل آفتاب کسی نتواند نظر کردن و در دست بعضی علم از زمرد سبز ست و در دست بعضی علم از یاقوت ست و در دست بعضے علم از نور ست و بالای هر علمی نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و در زیر هر یک از این فرشتگان صد هزار فرشته ایستاده اند چون مرا بدیدند همه بر من درود فرستادند و در بالای این همه فرشتگان فرشتهٔ روح ست و در دست فرشتهٔ روح علم از رحمت ست علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکند که فرمودند بحجاب ولین باری تعالی فرشتهٔ ایستاده بود که او را روح گویند و مر او را صد هزار سر بود بعدد آن دهان و زبان داشت تسبیح می گفت از گوش تا کتف او هفت هزار ساله راه است و سطبری هر پر او پنجصد

ساله راه است ودرازی پرهای او حق تعالی داند از سر تا گوش او از برف ست واز گوش تا سینه چون آفتاب میدرخشید واز سینه تا زانو نور میداد همچون ماه می درخشید واز زانو تا کعب همچون زهره می تافت و هیچ فرشتهٔ مقرب نتوانستی سوی نظر کردن هرگاه که تسبیح گفتی اگر نظر او در حجاب قدرت محتجب نشدی همه عالم بسوختی واین مهتر کروبیان ست ونام این فرشتهٔ روح ست وحق تعالی او را در قرآن یاد کرده است یوم یقوم الروح والملائکة صفا اگر همه موجودات را در دهان او انداز ند مثال ارزن باشد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند در حجاب کبریا فرشتهٔ روح را دیدم بروی سلام کردم آنگاه ندا در رسید که ای روح این حبیب ما ست جواب سلام او را بده جواب سلام من بداد گفت مرحبا بك یا محمد علیک الصلوٰة والسلام البشرات بکرامة ربك ورضوانه یا رسول الله آرزوی دیدن جمال تو بسیار بود الحمد لله که دیدار شریف ترا دیدم وورزیر این فرشته دریای آفریده که آن را بحر المسجور نام ست قعر او چنانکه از هفت آسمان تا هفتم زمین ست الله تعالی در میان این دریا فرشتهٔ آفریده که در بزرگی چنانکه آب آن دریا تا کعب پایش نرسیده ودر بحر المسجور حق تعالی خزانهٔ آفریده است بعظمتی چنانکه از نرمهٔ گوش تا سر کتف او هفتصد هزار ساله راه است فرمودند که فرشتهٔ معراج مرا از این هفتاد هزار حجاب هم گذرانید

فصل پنجم در ذکر رسیدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم با بساط هیبت وبساط رحمت

در جنت الفردوس آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرشتهٔ معراج مرا چندانی برد که خدا تعالے داند بمقامے رسانید که وهم بر من غالب آمد ناگاه ندا آمد که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام بکدام بساط رسیدی گفتم بارخدایا نمیدانم آن زمان بے کام وبے زبان گفت که این بساط هیبت ست در روز قیامت بندگان را درین بساط حساب خواهم کردن باز فرشتهٔ معراج مرا چندانے پیش برد ندا آمد که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام بکدام بساط رسیدی گفتم نمیدانم ندا آمد که این بساط رحمت ست که امتان ترا درین بساط حساب خواهم کرد اگر چندی که در دنیا هزار گناه کرده باشند از لطف و کرم خود عفو کنم پس فرمان در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام بر دست است خود نظر کن چون نظر کردم گفتم خداوندا می بینم دری از نور وقفلے بروے نهاده فرمان حضرت عزت در رسید که کلید این قفل در دست تست آنگاه اشارت بانگشت خود کردم آن در کشاده شد دیدم که دریای رحمت از شیر سفید تر واز انگبین شیرین تر ودر کنارهٔ دریا درختے بود وبر بالای آن درخت مرغی نشسته بود وپارهٔ خاک در منقار داشت هر ساعت میگفت که اگر این خاک را بگذارم دریا تیره گردد گفتم بارخدایا این دریا چه باشد واین مرغ کیست فرمان در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام این دریای رحمت ست در هر آسمان صد هزار انچنین دریا هاست واین درخت دنیاست واین مرغ امت تست واین پارهٔ خاک که در منقار دارد گناه امت تست گفتم بارخدایا این مرغ می گوید که اگر این خاک را بگذارم دریا تیره گردد

فرمان در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هرگز این پارهٔ خاک دریاها را تیره نگرداند واین گناهان امت تو جمع کردم این مقدار شده است اگر هرچند گناه کنند امتان تو و فساد کنند همه را از کرم خود بیامرزم و در بهشت فرستم زیرا که دریاهای رحمت ما بے پایان ست اما ای محمد صلے الله علیه وآله وسلم دو گناه را هرگز نیامرزم یکی شرک دوم خشم

در کتاب معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در هر آسمانی که در ان شب میرسیدم آواز تسبیح فرشتگان بسمع من میرسید چون از عرش درگذشتم دیگر صدائے بگوش من نرسید نه خفی و نه رفیع گفتم خداوندا در الطباق سماوات اصوات اصحاب طاعات بگوش من میرسید اینجا چرا نمی شنوم حق تعالے فرمود که وما علمت یا محمد علیه الصلوة والسلام ان طاعة المخلوقین و ذکر الذاکرین متلاشی فی جنب عظمتے یعنی ندانستی تو اے محمد علیه الصلوة والسلام طاعت همه مطیعان واذکار ذاکران در جنب عظمت ما نا چیز ست کذلک اگر معصیت جمیع عاصیان در جنب رحمت او ناپدید گردد چه عجب خواهد بود

باب بست وپنجم در بیان رسیدن آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بعالم لامکان و دیدن عجائب وغرائب که دران جا بنظر انور آن سرور صلے الله علیه وآله وسلم در آمده

مشتمل بر دو فصل ست

فصل اول در ذکر عالم لامکان

در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام که چون فرشتهٔ معراج از زیر قدم من ناپدید شد ومرا در همانجا تنها گذاشت فرد او متحیر چو غریبان راه ؎ حلقه زنان بر در آن بارگاه تجاوزت الحجب والبحور ورأیت العجائب مالا یحصے یعنی از حجب و بحور بگذشتم چندان عجائب وغرائب دیدم که در شمار نیاید بجائی رسیدم صحرائی دیدم از نور و تجلی رسیدم که لیس فیها ارض ولا شمس ولا قمر ولا ملك ولا عرش ولا کرسی ولا لوح ولا قلم ولا مکان ولا زمان ولا علو ولا سفل ولا سکون ولا حرکة ولا لیل ولا نهار ولا وقت ولا ساعة پیش او نه زمین بود و نه آسمان و نه آفتاب نه ماهتاب نه ملک نه فلک نه عرش و نه کرسی نه لوح و نه قلم و نه مکان و نه زمان و نه بالا و نه پستی نه حرکت و سکون نه شب نه روز نه وقت نه ساعت نه از عالم خبر و نه از آدم اثر نه آواز گوینده و نه حساس جنبنده چنان پنداشتم که خلائق همه عالم مرده اند ولرزه بر من افتاده بود خوست که بشریت از نهاد ترکیب من جدا گردد بیهوش شدم تائید احدی توفیق سرمدی باز مرا بسر حال آورد نظم

شب قرب سلطان خیر البشر	که از عرش اعظم نمودش گذر	روان شد بسرعت شه انس و جان
گذر کرد در عالم لامکان	نظر کرد آن کان جود و کرم	نه عرش و نه کرسی نه لوح و قلم
نه فوق و نه تحت و نه ارض و سما	نه وقت و نه ساعت نه پستی نه بالا	نه آنجا ز آواز گوینده
نه در آن محل بود جنبنده	نه آنجا ز احوال عالم خبر	نه آنجا ز اولاد آدم اثر
بدید این چنین حال را آنجناب	مبارک دلش گشت در اضطراب	بخود گفت احوال چون بوده است
مگر اهل عالم همه مرده است	ز خود رفت سلطان نیکو خصال	بحال آوریدش در از ذو الجلال

در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون پیشتر روان شدم یک پسر شیرخواره سه ماهه از هوا فرود آمد از چهره او تمام عرش منور شد چون نظر کردم یک پرچه کاغذ زرد در دست راست و یک پرچه کاغذ سبز در دست چپ او بود چون آن پسر نزدیک من آمد بر قدم من بوسه داد و بادب بایستاد گفت ای حبیب خدا من از نزد خدای تعالی از برای تو پیشوا آمدم آن پسر کاغذ زرد بدست من داد گفت این کاغذ را بگشای و حقیقت او را ببین چون آن کاغذ را بگشادم در و نظر کردم از هیبت آن چنان بی اختیار شدم که از چشم من اشک روان شد و بگریستم نعره بر آوردم و بیهوش افتادم آن پسر یک شیشه گلاب از جنت بیاورد و بر روی مبارک من انداخت چون بهوش آمدم آن پسر کاغذ سبز بدست من داد و گفت یا رسول الله درین کاغذ نظر کن چون نظر کردم بسیار عجائب و غرائب در و معائنه دیدم در تعجب بماندم و بخندیدم و شاد شدم و خرم گشتم و از خوشحالی در سجده افتادم ندا در رسید یا محمد علیه الصلوة والسلام تو حبیب و برگزیده مائی و این سر من بر تو آشکارا کردم و بدیگران نخواهم کردن و این سر را بکسی نخواهی گفت و در میان بندگان اظهار نباید نمود که بر هیچ پیغمبری اظهار نکرده ام و از برای محبت تو معلوم کردم باید که این راز را بکسی نگوئی

فصل دوم در ذکر دیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لوح المحفوظ را

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون تائید سبحانی و توفیق ربانی مرا از انجا برتر آورد و آن پسر از نظر من غائب شد چون پیشتر شدم یک لوح معلق دیدم درازی آن لوح هیچ معلوم نمی شد گفتم خداوندا این کدام لوح ست ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام این لوح المحفوظ ست که هرچه ابتدای صنع آفرینش ست از اول تا آخر همه را در میان این لوح کشیده ام و مانند شطرنج در میان این لوح مقید کردم و یک لحظه از حقیقت این غافل نیستم و همه آفرینش را در میان این می بینم یا محمد علیه السلام تو هم نظر انداز گفتم خداوندا من این عقل کجا دارم که در لوح المحفوظ تو نظر کنم ندا در رسید که یا محمد علیه السلام ترا نه جزو عقل بخشیده ام

وسه جزو با سیصد سیزده پیغمبر مرسل داده ام وچهار جزو تمام فرشتگان را ویک جزو عقل تمام اهل را داده ام وهفتاد
جزو عقل نیز ترا میدهم این لوح المحفوظ را به بین ونظر در قدرت من کن که درین چه کارها کرده ام وچه چیزها نوشته ام آنگاه
یک کاسه زهوا فرود آمد ندا در رسید که ای محمد علیه السلام ای حبیب من این شربت محبت من بنوش چون آن کاسه را
بنوشیدم هرگز چنین نیا شامیده بودم واز لذت آن شربت در تعجب بماندم بعد ازان چون بر فهم خود ملاحظه کردم
عقل خود را صد چندان دیدم ناگاه ندائی در رسید که یا محمد علیه السلام بالا نظر کن چون بالا نظر کردم لوح را مانند آئینه دیدم
چون از هزار نکته در یک نکته او نظر کردم هفتاد هزار جام جهان نما دیدم ودر میان هر جام هفتاد هزار فلک سرگشته
دیدم ودر میان هر فلک هفتاد هزار عالم بدیدم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که با هفتاد نه جزو عقل در
حیرت بماندم بعد ازان از هزاران حرف در یک حرف او نظر کردم بیهوش شدم چون بهوش آمدم ندا در رسید که یا
محمد علیه الصلوة والسلام پیشتر بیا که در فوق لامکان از برای تو سه دریچه نور آفریده ام ازان دریچها در یک دریچه
لوح المحفوظ را به بین که دران دریچه حیرت میفزاید آنگاه از توفیق سبحانی روان شدم بر فوق لامکان نظر کردم یک قلم
از یاقوت دیدم که دران هفتاد هزار رنگ می نمود وبزرگی آن قلم بجز خدای تعالی دیگرے نداند از زبان آن قلم این
کلمه ظاهر می شد که لا اله الا الله محمد رسول الله واز گفتن این کلمه هفتاد هزار قطرهٔ نور می چکید گفتم خداوندا این
کدام قلم ست ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این قضای من است که اول هرچه در رضای ما بود در قضای
ماست واز قضای خود دران لوح بنوشتم وبعد ازان قضا را بصورت این لوح ظاهر کردم واز گفتن کلمهٔ تو در هر ساعت
هفتاد هزار قطرهٔ نور میچکد وبیک نظر ما از قطرهٔ نور دریای رحمت پیدا میشود ازین ندا بسیار شاد شدم در کتاب معاجین
آورده است که روایت می کند ابو عبید طوسی که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام را الله تعالی بقدرت کامل خود
می برد تا رسانید بمقامی فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بنگر تا چه می بینی حضرت رسول علیه الصلوة والسلام گفتند
چون نظر کردم در تحت قدم خود تاریکی دیدم گفتم الٰهی تاریکی می بینم ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام این هفت طبقهٔ
دوزخ ست باز پیشتر برد فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بنگر تا چه می بینی گفتم ذره خاک می بینم فرمان آمد
که این هفت طبقهٔ زمین ست باز مرا بالا برد فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بنگر تا چه می بینی گفتم
فیروزهٔ می بینم باز فرمان آمد که بنگر تا چه می بینی گفتم که سبزه زاری می بینم فرمان آمد که آن سبزه زاری که در نظرت
می نماید آن سبزه زار بهشت ست وآن فیروزه هفت طبقهٔ آسمان ست باز چند هزار مقام دیگر بردند فرمان در رسید
که اکنون چه می بینی گفتم بار خدایا جواهر سفیدی می بینم فرمان آمد که آن کرسی وسیع ست باز چند هزار مقام دیگر بردند
ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام اکنون چه می بینی گفتم خداوندا شمعی می بینم نورانی فرمان در رسید که آن عرش ست
بجائی رسیده بودم که عرش با عظمت چون شمعی می نمود باز بردند بحدی که وهم منقطع گردد **نظم**

ندا آمد از حضرت کبریا
در آندم سوی سرور انبیا
نظر کرد آن شاه با همتی
در آمد ورا در نظر ظلمتی
روان گشت چندین مقام دگر
بزیر قدم کرد آندم نظر
که اطباق ارض ست این پارهٔ خاک
روان شد ازانجای آن شاه پاک
که فیروزه آمد اندر نظر
ندا آمد از خالق بحر و بر
نظر کرد آندم بامر حمید
جواهر در آمد برنگ سفید
روان شد ازانجای عالی مقام
دگربار ه کردش نظر تحت گام
که عرش عظیم ست این شمع نور
چه شمعی نمودار از راه دور

نظر ساز ایندم بزیر قدم
که تا چیست می بینی ای محترم
ندا کرد پروردگار جهان
که این دوزخ ست منزل کافران
یکی پارهٔ خاک دید آنجناب
خدای جهان کرد آندم خطاب
بامر خداوند جان آفرین
نظر کرد زیر قدم شاه دین
که هفت آسمان ست یا مصطفی
روان گشت آنخواجهٔ دوسرا
ندا آمد از حق که کرسی ست این
برنگ جواهر که قدسی ست این
یکی شمعی نورانی وا نمود
ندا کرد آندم مرا او را ودود

در کتاب معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ندا در رسید که دل رجلیك یعنی ای محمد علیه الصلوة والسلام پای مبارک خود را دراز کن فرو گذاشتم چنان نمود که چیزی بپای من رسید بعد ازان دور گشت پرسیدم که الٰهی این چه چیز بود فرمود که این عرش بود باز پرسیدم که الٰهی از من چرا دور شد فرمود که او دور نمی شد من او را دور کردم گفتم چرا گفت از جهت کرامت تو نزد من از عرش بدین عظمت ده چندین شود بجناب قدس من آید یک قبضهٔ خاک قدم مبارک تو نزد من از عرش مجید عزیزتر خواهد بودن **نظم**

ای کرده خاک پای تو بر عرش همسری
با آفتاب سایهٔ شخصت برابری
بر راه تو نهاده فلک صد هزار چشم
در آرزوی آنکه بدیشان تو بنگری

ختم ست با کمال تو ختم پیمبری
برعزم قاب قوسین ایندر دم لطیف
تا جز فراز دیدهٔ او کام نسپری
تو برگذشته فارغ و آزاد از همه

از معرض ظهور نکرد از علو قدر
چون تیر برگذشته ز افلاک چنبری
هر هفت چرخ بر سر راه تو آمده
جائی که جبرئیل ندا نیست رهبری

در قصص الانبیا آورده که دران شب چشم حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را چندان نور داده بود که از عرش نگاه میکرد و مورچه کم از ذره را در زیر هفتم زمین میدید **غزل**

شبی در خود نظر کردم جمال کبریا دیدم
چو بالاهوت پیوستم چگویم بس چها دیدم
محیطی یافتم کزوی یکی قطره است نفس کل
شدم در لامکان راه عدم هم منتها دیدم

پس از خود چون برون رفتم همه ملک بقا دیدم
چو جزو از کل کل از جزو ست انی جزوی بکل رفتم
شدم در حضرت آنجا همه شاهان گدا دیدم
چو من حیران فرو ماندم دران وادی بی پایان

چرا در عالم ناسوت چشم عقل بود انگه
بسی اجزای نورانی دران کل جابجا دیدم
ز چار و پنج بگذشتم از شش هم گذر کردم
رسیدم باز در ملکی که حکمتش بر فنا دیدم

در صحیفهٔ ثنای محمدی آورده است که در قصهٔ معراج عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرمودند که مرا تا آنجا بالا برده بودند که صریر قلم احکام قضای حضرت حق سبحانه وتعالی که بر بنده نازل میشود بسمع من می رسید

باب بست وششم دربیان رسیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقاب قوسین او ادنیٰ ونمودن رویت حق سبحانہ وتعالیٰ بآنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ودیدن عجائب دیگر

مشتمل ست بر دوازدہ فصل

فصل اول در ذکر تفسیر قاب قوسین او ادنیٰ

درکتاب معارجین ودر تفسیر کبیر آوردہ است کہ دربیان این آیۃ کہ فاستویٰ وھو بالافق الاعلیٰ بعضے از مفسران گویند کہ استویٰ فوق السمٰوٰت وبقول دیگر استوی عند ساق العرش استویٰ یعنی راست بایستاد محمد علیہ السلام بمقام قربت حق تعالے یعنی نفس محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام موافق ست دل را ودلش موافق ست روح را وروح او موافق ست حق را چنانچہ حق تعالیٰ فرمودہ است کہ اگر نفس محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام با قلب او راست نبودی ماآن قلب را بآن نفس ننمیدادیم واگر دلش بار وح راست نبودی ماآن روح را بآن قلب ننمیدادیم واگر سرش نبودی ماجمال وجلال خود بروی آشکارا ھرگز نمی کردیم چون درمقام ادب راست بایستاد وقدم ہمت بر فوق لامکان نہاد وھو بالافق الاعلیٰ ازان مرادست قال شیخ الاسلام رحمۃ اللہ علیہ چون محمد رسول اللہ قدم بر فوق لامکان نہاد ونفسی در خدمت بایستاد ودلش از ہفتاد ہزار حجاب بگذشت درمقام قرب رسیدہ بایستاد وروحش از ہفتاد ہزار حجاب بگذشت درمقام مشاہدہ رسیدہ بایستاد وسرش از ہفتاد ہزار حجاب بگذشت بمقام رؤیت رسیدہ بایستاد خروش در عالم افتاد کہ نفس محمد علیہ السلام کو فریاد از پیشش برآمد کہ دل محمد علیہ السلام کو نالہ از دلش برآمد کہ روح محمد علیہ السلام کو فریاد در وحش برآمد کہ سر محمد علیہ السلام کو فریاد از سرش برآمد کہ رب محمد علیہ السلام کو بزرگان درصفت معراج چنین گفتہ اند کہ ازانجائے کہ سر محمد علیہ السلام بود تا آنجا کہ نفس محمد علیہ السلام بود دوازدہ ہزار بار چندان بود کہ از عرش تا خانۂ ام ہانے فرمودند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بمقام قربت رسیدم ندائے از حضرت باری تعالی دررسید کہ اُدن منّی یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام نزدیک تر آی

فرد معشوق مرا گفت کہ بر دار نواہ بر بام جہان بقوت عشق برآ

فرمودند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ہر بار کہ باین خطاب مخاطب می گشتم قدمی می انداختم بہر گامی چندانکہ از زمین تا باینجا رسیدہ بودم طی می نمودم ہزار بار خطاب ادن منی شنیدم وبہر خطاے گامی می نہادم آن مقدار کہ از زمین تا باینجاست ترقی می نمودم تا او انجا بمرتبہ دنیٰ رسیدم بعد ازان بدرجہ فتدلّٰی ترقی یافتم واز انجا بخلوت خانہ قاب قوسین او ادنیٰ شتافتم محرم اسرار فاوحیٰ الیٰ عبدہٖ ما اوحیٰ گشتم قال الحسن البصری رحمۃ اللہ علیہ دنیٰ من العرش فتدلیٰ

نزل علیه الوحی فکان بینه وبین العرش قاب قوسین او ادنیٰ امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ می گوید
که دنیٰ نزدیک شد حضرت رسول علیه الصلوة والسلام به پروردگار خود فتدلیٰ پس برداشت حجاب را واز آن
حجاب درگذشت و باز فروگذاشت حجاب را تا دیگر هیچ ملک مقرب او را ندید تا از هفتاد هزار حجاب از نور وهفتاد
هزار حجاب از ظلمت وهفتاد هزار حجاب از آفتاب وهفتاد هزار حجاب از ماه وهفتاد هزار حجاب از زمرد درگذشت
حتی کان بین الحبیب والمحبوب قاب قوسین او ادنیٰ واگر برین اکتفا فرمودی توهم مکان بودی لاجرم گفت
او ادنیٰ بلکه اقرب هیچ کس را توهم مکان بماند کذا فی شرح تاج المذکرین در شرح تعرف میگوید که چون از جبرئیل
علیه السلام جدا شد بر هفت مقامش بگذرانیدند که هر مقامی صد هزار بار از عرش تا ثری بیش بود جبرئیل علیه السلام محرم
اسرار سید المرسلین صلے اللہ علیه وآله وسلم بود از مقام اولین خبر نداشت تا بآن شش مقام دیگر چه رسد نقل ست
که چون خواجه علیه الصلوة والسلام بخطاب ادن منی مشرف می گشت هر بار گامی می انداخت ندا آمد که ای دوست
ما اندر مکان نیستم تا تو بما بگام بود خواجه علیه الصلوة والسلام فرمودند خداوندا آنچه در دست من ست این ست
و دو نور حقیقی تعلق با تو دارد بسر ش این معنی ندا در دادند که فرد از تو تا دوست گر از عرش بود تا ثری ها از کم وبیش
میندیش که یک گام دل ست ہ القصه چندانی تنک در رفت که هیبت جلال وجمال ظاهر شد عزت ربوبیت
ندا کرد که فراتر آی چندانی بر بساط قرب برفت که در دائرهٔ حدوث سمنبلاء والیه یعود ظاهر گشت
وقوسین امتیاز خطار تفاعی باز بکسوة لما ہر اظاهر گشت حاصل الکلام آنکه قدم بر انبساط قدم بے پرده بود و تن
بخدمت و دل بقربت جان بمشاهدت و سر بمواظبت رسیده بود و دیده حس وسمع بی کار مانده بود ندا از عالم عنایت
کلام غیبی استماع نمودند تا سلام ملک علام جل ذکره بیواسطه حظ وافرهٔ سمع افتاد و دیدهٔ تنهائی بی بهره مانده
بود فریاد میکرد که مازاغ البصر وما طغیٰ یعنی آن تجاوز که دیگران کردند ما نکردیم تا در مقام او ادنے علم عین
شد مسافت ومقابله از میان ساقط گشت نور ربوبیت حجب را خرق گردانیده مهرهٔ آئینه گشت و دل در آئینه جمال
بے زوال بدید که الم تر الیٰ ربک کحل بصیرت و بصر گشت وهو یدرک الابصار مرئے نظر گشت چنانچه
شیخ فرید الدین عطار قدس سره ازین معنی اشارت فرموده اند بیت

چو بگذشت از جهت ره گشت باریک	بآخر شد برب العزة نزدیک
در ان حضرت چه گویم او که چون بود	که آن دم از وجود خود برون بود
ز حس بگذشت از جان هم گذر کرد	چو بیخود شد ز حق در حق نظر کرد
که هم چندانکه چشمش کارے کرد	دلش در چشم او دیدارے کرد
درین هیبت محمد ماند از کار	محمد از محمد گشت بیزار

فصل دوم در ذکر لطائف واشاراتی که تعلق بآیه کریمهٔ ثم دنی فتدلّی فکان قاب قوسین اوادنی دارد

درین آیه دوازده لطیفه متبین میگردد **لطیفهٔ اول** در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده است که اهل تفسیر نسبت دنو بجبرئیل علیه السلام داده اند ای دنی جبرئیل من الارض فاسترسل الی محمد علیه الصلوٰة والسلام یعنی جبرئیل علیه السلام بزمین نزدیک شد وخود را از آسمان فروگذاشت تا ابلاغ وحی کند بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا او را بدرقهٔ راه معراج شود فکان قرب بینهما قاب قوسین قال ابن عباس رضی الله عنهما ای قدر ذراعین وسمی الذراع قوسا لانه یقاس بها الذرع اوبل ادنی من ذلک فلم یکن بالقریب الملاحق له ولا بالبعید المانع من التمکن من النظر الیه مما یقدمون مجالس الخواص من العظماء فی الدنیا کذا فی التفسیر

وبعضے ارباب تحقیق چنین گفته اند که این آیه کنایت ست از قرب کمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم و درین باب چند قول ایراد فرموده اند یعنی بعضے گویند که ثم دنی نزدیک شد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بجناب قدس آلهی قرب ومنزلت وکرامت فتدلّی پس سجده کرد حضرت خداوند را جل ذکره وگفت هر دولت که سبب استبعاد من شد از برکت خدمت بود لاجرم بجای رسید که تمامی کون ندانست که قدمگاه او کجاست وقدم ندانست دل کجاست وجان ندانست که سر کجاست کون در طلب قدم او بود وقدم در طلب نفس او بود ونفس در طلب دل او بود ودل در طلب جان او بود وجان در طلب سر وسر در طلب مقام وصل الحبیب الی الحبیب قطعه

عقل از سفر براق عشق ست	تا چند سولے اسلئے آئین	در دائرهٔ معاد ومیداد
موهوم خطے فتاد فے البین	زاید چشدن دنے تدلی	آن دائره گشت قاب قوسین
آن خط تو ہمے بر انداخت	تا عکس خدا نباشد از عین	سرش ز غبار غیر وارست
مانندهٔ آفتاب از عین		

لطیفهٔ دوم بعضے از ارباب اشارت گفته اند که ثم دنی اشارت ست بمقام آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم فتدلّی اشارت ست بمقام سر درین چهار مقام هر کدام از نفس وروح ودل وسر بمطلوب خود رسیده بودند مثلاً نفس در مقام خدمت بود ودل در مقام محبت وروح در مقام قربت وسر در مقام مشاهده وحقیقت هر یک ازین چهار مطلوب خود واصل بودند آن ست که ارباب تحقیق گفته اند که حیات نفس بخدمت ست وبقای دل بمحبت وقیام روح بقربت وغذای سر بمشاهده واین چهار دولت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را درین چهار مقام بتمام میسر بود چنانچه اگر یک نفس نفس قدس او بکون نظر کردی از خدمت ماندی چنانچه شیخ رومی قدس سره میفرماید **بیت** هر اچه دور کند مر ترا از دوست بدست بهر چه او نهی جزوی اگر نکوست بدست **لطیفهٔ سوم** شیخ ابو الحسن نوری قدس سره العزیز گفت حقیقت

این معنی بر ابهام پوشیده است چرا که دنی بعد آن بعد میباشد و آن بعد کجاست فتدلی در مکان باشد و مکان چه جاست و مکان عبارت از زمان ست و زمان خود کیست و قاب اشارت بمقدار ست مقدار چیست قوسین کنایت از مثال ست و مثال معدوم و او کلمهٔ تنگ و مسلک محروم و ادنی مبالغه می باشد در دنو و کدام ادنی و کدام دنو و کدام ادنو علوم همه علما از تفسیر این آیه عاجز و معارف جملهٔ عارفان از تقریر این معنی فاتر ای عقول عقلای عالم در بیدای معرفت جلال و حیرت تو گمراه و السنهٔ فصحای بنی آدم در استفسار رفعت تو کوتاه **رباعی** در وصف جمال تو زبانها همه کوتاه ٭ در بادیهٔ عشق تو جانها همه گمراه ٭ هر کس که ز لطف قهرت آمد آگاه ٭ از قهر تو با لطف تو آورد پناه ٭ نور گفت قدس سره اگر کسی خواهد که فی الجمله درین آیه سخنی گوید زیاده ازین نتواند گفت که دنی عبداً فتدلی فرداً ادنی ملکیاً فتدلی ملکیاً دنی افتقاراً فتدلی افتخاراً دنی منادیاً فتدلی مناجیاً دنی شاکراً فتدلی مشکوراً ای درویش این همه قربت و منزلت که مشنوی از حقیقت احوال آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم قطرهٔ از صد هزار دریا نتواند بود چرا که او رفیع الشانی محل سیادتش نجیبان بلند کوهان افلاک شتران سرمست بادیهٔ خاک نتوانستند کشید و مسند جلالت او مقربان عالم ملکوت و موزنان حظائر جبروت نتوانستند اندیشید **نظم**

شهباز فضای لامکانی ست
گنجور خزینه های لاریب
کلک از صفتش زبان بریده
خاک قدمش بدیده ها نور
بر کنگرهٔ کشیده فتراک

غواص جواهر معانی ست
گنجینهٔ کیمیای عالم
نه بجز کلک او چکیده
بسته کمر آسمان بکارش
کانجا نرسد کمند ادراک

محجوبه کشای پردهٔ غیب
پیش از همه پیشوای عالم
ظل کرمش ز فلتنه هادور
انجم همه چاوشان بارش

لطیفهٔ چهارم حکمت در ذکر قوسین

و مراد ازان چیست در میان عرب شهرتی دارد که علما و اکابر ایشان چون خواهند که بایکدیگر عهد در میان آرند و عقد محبت استوار دارند و آنرا موکد به پیمان و مقید به بیعت گردانند تا معلوم شود که هرگز نقض آن نخواهد بود هر یک از متعاقدان کمان خود با کمان دیگری مقرون می سازند و هر دو یکبار قبضهٔ آنرا بر گرفته و تیر بر وی نهاده می کشند و تیر ازان می اندازند و این دلیل یگانگی ست در میان ایشان تا رضای این رضای اوست و سخط این سخط اوست پس اشارت درین آیه آن ست که جناب قدس خداوندی را جل جلاله با حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم محبت و قربت بمرتبه ست که مقبول این مقبول خدای تعالی ست و مردود این مردود خدای تعالی ست قوله تعالی ومن یطع الله و رسوله فقد اطاع الله ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله الی غیر ذلك و چون بجرعه نوشان خم خانهٔ آنحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم را از عطیات آنحضرت علیه الصلوة والسلام چاشنی رسیده و هر طالبی ازان خرمن خوشهٔ چیده لاجرم قلم لطف ازلی از سر خوان

لعبد لی نواله ازین غذا در دهان مشتاقان پیچیده می نهد واز شراب حدت جرعه بایشان میدهد که ماذال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها چنانچه فقیر گوید نظم

من بجانان زنده ام وزجان نه ام
نور معنی این همه ازا وگرفت
چون تجلی افگند برذات من
باجمال دوست هر نگ آمدست
هر که در بحر هوایت غرق شد

من زجان بگذشته ام جانانه ام
این بصر وین سمع چون الآت اوست
حسن خود بیند درین مرآت من
تا توانی رنگ بے رنگ گزین
آب اورا هم قدم هم فرق شد

چشم گوش ودست پایم او گرفت
بلکه ذرات تنم مرآت اوست
آئنه چون صاف بی زنگ آمدست
تا شوی همرنگ آن یار گزین

لطیفه پنجم در صفت قوسین یعنی دو کمان حکمت درین چه بود که فرمود سهمین نگفت بآنکه در قوس اعوجاج مست ودر سهم استقامت جواب این بچندین وجه می باشد اول آنکه قیمت قوس اعلی ست از قیمت سهم با گویم که اگر چنانچه سهمین گفتی متبادر بفهم آن مقدار بودے که یک تیر از کمان برود چنانچه عرف ست درمیان مردم گویند که مقدار دو تیر راه ست یعنی مقدار روش دو تیر چون دو کمان وار گویند مراد مقدار دو کمان دار باشد دوم آنکه کمان متحد ست وسهم متعدد یک کمان هزار تیر را بسنده است لا بالعکس این اشارت بآن بود که خواجه علیه الصلوة والسلام بر مثال پادشاه ست که مر اورا هزاران غلام باشد که امر او برهمه جاری وحکم او نافذ ست ومر اورا متابعت هیچکس لازم نیست وانقیاد هیچکس واجب نه پس اگر گوئے که این اشارت در یک قوس متحقق ست احتیاج بتثنیه او نبود جواب آن ست که تا دلالت کند که حقتعالی را هزاران هزار بنده ورسول علیه الصلوة والسلام را هزاران هزار امت ست که این بندگان را بجز خدای تعالی سبحانه خدای دیگری نیست واین امتان را بغیر حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم پیغمبرے نه سوم آنکه سهم منفک میشود وملازم کمان می باشد ملازمة المرء اشرف من المنفك چهارم آنکه اگرچه قوس معوج ست اما زه وی راست ست استقامت زه جبر نقصان اعوجاج قوس میکند اشارت درین آن ست که نفس بنده اگرچه بمعاصی اعوجاجی دارد اما دل وی بتوحید مستقیم ست امید چنان ست که اعوجاج نفس ما باستقامت دل ضرر نرساند پنجم آنکه مرد دانا نظر باعوجاج قوس ندارد بلکه نظر باستقامت سهم دارد که از کمان بیرون رود اشارت بآن ست که نظر آلهی سبحانه بمعاصی واعوجاج نفس تو نیست بلکه باستقامت کلمه شهادت ست که از دهان تو بیرون میآید قوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب

لطیفه ششم بعضے از ارباب اشارت گفته اند که قاب قوسین اشارت بدنی ونفس ست که هر دو کشند تا تیر باگران است هرگز بمراد نرسد چون از قوس جدا گردد آنگاه بنشانه برسد اشارت درین آن ست که تا سر با نفس وبادنی ست بحق تعالی نرسد چون از نفس واز دنیا جدا گردد بحق تعالی واصل گردد رباعی

خود را بگذار پس قدم در ره نه	ای بس دوری که از تو دوری با من	تا با خودی ار چه همنشینی با من
		کاندر رهٔ عشق تا کجائی با من

اشارت شخص تا مادامی که در قوس عمل میکند قوس در هردو باهم از فعل مقصود حاصل نگردد کذلک تا توفیق حقتعالے بنا شد نے از نفس خدمت ونے از قلب محبت لطیفه هفتم بعضے از ارباب اشارت گفته اند که قوس کنایتے باشد از حاجبین وادنے کنایتے ست از سیاهی چشم بسفیدی آن یعنی قرب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنان نزدیک که قرب دو ابرو بایکدیگر بلکه ازان نزدیک تر که عبارت از سیاهی چشم بسفیدی لطیفه هشتم بعضے از ارباب اشارت گفته اند که معنی دنی فتدلی آن ست که چون بمقام قرب رسید بگذاشت نفس خود را دران مقام یعنی ازین مقام هرگز باز نگردم خاک وطن ودیار را معنی دنی فتدلی آنکه شعر خاک وطن دیار بر سر پاشم ٭ این خانه مرا خوش آمد اینجا باشم ٭ باوی گفتند که آفریدگار ترا باین مقام رسانیده قادر ست که این مقام ترا در همان جا رساند واین سخن را زیاده ازین تحقیق خواهد آمد ان شاء الله تعالی وبعضی گویند که بمعنی تدللت فتدللی ای فتدلل یعنی بنازید خداوندا که این مسکین منم که مرا باین دولت مستسعد گردانید واز جملهٔ عالم وعالمیان برگزید لطیفه نهم دنی فتدلی ای ترک نفسه فی السماء فتدلی ای ترک قلبه فی سدرة المنتهی وترک روحه بقاب قوسین فبقے سره وربه فقال النفس این القلب فقال القلب این الروح وقال الروح این السر وقال السر این الحبیب قال الله تعالی یا النفس لک النعمة والمغفرة ویا قلب لک الحق والمحبة ویا روح لک الکرامة والقربة ویا سر انا لک وانت لی قولهم او ادنی رباعی

درین آئینه روی جمال خویش نماید	اگر آنماه روی من نقاب از چهره بگشاید	
لطیفه دهم چنین گویند که	بگفتا چون ترا باشم ترا دیگر چه می باید	بگفتم بی تو آنم من ز جان ودل فدایم من

در میان عرب شهرتے ست که اگر در میان دو قبیله نزاع وکدورتے پدید آید خواهند که اطفاء نائرهٔ آن مناقشه نمایند رئیس آن قبیله زهٔ کمان خود بگشاید وزهٔ کمان قبیلهٔ دیگر بندد وآن نیز بدین منوال عمل بتقدیم رساند این کمان بازهٔ او را در خانهٔ خود آویزد وآن کمان بازهٔ این را در خانهٔ خود معلق گرداند ودر میان هردو قبیله قتال نماند وموجب امن وامان گروه هردو طائفه را کان الله تعالی یقول ای محمد علیه الصلوٰة والسلام ترا کمان شفاعت ست ومرا کمان رحمت تو زهٔ رحمت بر کمان شفاعت خود بند تا من زهٔ شفاعت ترا بر کمان رحمت خود بندم هردو را بر ساق عرش آویزم تا مادامی که عرش باقی باشد محبت وصلح بامت تو از جانبین باقی باشد لطیفه یازدهم کان یقول ای محمد علیه الصلوٰة والسلام تو تیر شفاعت بر قوس رحمت من بربند ومن تیر رحمت بر قوس شفاعت تو بر بندم وتو از انجا سهم عنایت در میان لشکر کبائر انداز تا من تیر رحمت در میان صغائر امت تو اندازم تا جنود کبائر ایشان بهجوم رحمت ما اندفاع یابد لطیفه دوازدهم در مقام ثم دنی هرچه آثار آدمیان بود قطع گردید ودر منزل فتدلی هرچه اشتراکت عالمیان بود منقطع شد اجازت غیبی از ورای

سر آگہی در رسید کہ ادن منّی در محل قرب خود بیا و بمقام قرب من بشتاب بر محل ادن منّی نشست و شب و روز از میانہ بیفتاد و ساز سوز بر کرانہ نماند چندان در رفت ہیبت جمال و جلال ظاہر گشت و عزت ربوبیت ندا کرد کہ فرا تر آی چند انی بر بساط قرب بر رفت الامباینت میان حدوث و قدم نماند دیگر ہمہ حجب از میان بر خاست فکان قاب قوسین مقدار دو قبضۂ کمان یکی صفت قدم و یکی صفت حدوث اگرچہ نزد سید رسید اما یکی نشد کہ در صورت محال ست چون علم عین شد مسافت و مقابلہ از میان ساقط شد خط وہمی کہ دائرہ را دو قوس ساختہ بود از میان بر خاست ابد با ازل آمیخت و ازل در ابد ریخت وجوب با مکان یکدیگر و قدم با حدوث آشتی کردہ می گفت کہ **غزل**

ذرۂ علیای عشقش عروة الوثقای ماست
جنت الماوای وصلش مسجد اقصای ماست

تا بکی در دام آب و گل توان محبوس بود
در فضای لامکانی منزل و ماوای ماست

یک قدم بر فرش کوبم واندگر بالای عرش
زانکہ در راہ طلب کونین زیر پای ماست

سر ما زاغ البصر چون بود قرین ہمتم
ہر شب معراج سبحان الذی اسرای ماست

در میان مجمع البحرین امکان قدم
قاب قوسینم گذشت و وقت او ادنای ماست

صد ہزاران طالب دیدار موسیٰ وار بین
رب ارنی گوید اندر سینۂ سینای ماست

دہ چہ جای کوہ طور و عرش و فرش و بحر و بر
زان تجلیہای گوناگون بر دلہای ماست

صورت غیبی ست عکس افگند در مرآت جان
تا نہ پنداری حسن صورت از سیمای ماست

چشم نابینا ندارد صورت از سیمای دوست
جلوۂ حسنش برای دیدۂ بینای ماست

طوطیان قدس را طلب بہمانے معین
کاین زمان وقت نثار کلک شکرخای ماست

نقل ست از معارج النبوة کہ روایتی فرمودند حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چون بآستان عرش مجید الہی رسیدم جبرئیل علیہ السلام تخلف نمودہ بود از من و اسرافیل علیہ السلام با من ہمراہ بود و ہفتاد ہزار پردہ دیدم و غلظت ہر پردہ ہفتاد سالہ راہ بود و از ہر پردہ تا پردہ دیگر نیز ہفتاد سالہ راہ بود و بعضے ازین پردہا از یاقوت بود و بعضے از جواہر و بعضے از زمرد و بعضے از ذہب و بعضے از فضہ و بعضے از آہن و بعضے از شبہ و بعضے از صفر و بعضے از برف و بعضے از نار و بعضے از باد و بعضے از سنگ و بعضے از ظلمت و بعضے از نور و بہر سترے ازین استار فرشتہ مؤکل بود و در فرمان ہر یک ازین فرشتہا ہفتاد ہزار قایدان بودند و ہر قایدی را ہفتاد ہزار فرشتۂ دیگر تبع بود چون بہ پردۂ اول رسیدم اسرافیل علیہ السلام آن پردہ را حرکت داد آن فرشتہ کہ پردہ دار بود پرسید کیست اسرافیل گفت منم اسرافیل گفت ہمراہ تو کیست گفت محمد ست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پردہ دار پردہ را بکشاد دست مرا بگرفت و گفت مرحبا مرا اللہ تعالی بردہ بفرمان خدا تعالی

اسرافیل علیه السلام بازگشت گفت وعده گاه من تا اینجا بیش نبود بآن فرشته پرده دار روان شدم تا مرا
به پردهٔ دوم رسانید این فرشته آن پرده را حرکت داد و پرده دار دوم استفسار نمود که کیست آن فرشته تعریف
حال خود کرد گفت با تو کیست گفت محمد صلی الله علیه وآله وسلم پرده دار پرده را برداشت و دست مرا بگرفت تا به پرده
سوم رسانید باین طریقه از هفتاد هزار پرده درگذشتم تا به پردهٔ آخرین رسیدم و آن پرده بود از نور آنجا فرشته
دست مرا بگرفت و مرا بر کرسی از لؤلؤ بیضا بنشانید که قوائم او از یاقوت حمرا بود ناگاه از ورای این ستر آوازے
شنیدم که یا محمد علیه السلام از دهشت آن آواز از هوش رفتم چنانچه از ان کرسی میل افتادن کردم ناگاه دیدم که
قطره فرو چکید روایتی آنکه از عرش چکید و روایتی دیگر آنکه از آب رحمت بود و من دهان بگشادم آن را فرو بردم والله
که هیچ چیزے از ان شیرین تر نچشیده بودم از ان قطره علم اولین و آخرین بر من مکشوف شد و زبان من الکن گشته
بود طلاقتے یافت آن هیبت و دهشت که بر من مستولی شده بود باطمینان مبدل گشت والله اعلم بالصواب

فصل سوم در ذکر ثنای آن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم مر حضرت خداوند تعالی را و لطائف و اشاراتی که در تشهد ست

مشتمل ست بر پانزده لطیفه **لطیفه اول** در کتاب معارج النبوت و در تاج القصص آورده است که فرمودند
حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام چون بمقام او ادنی رسیدم نودی من تحتی ان اثن
ربك یا محمد علیه الصلوة والسلام حی ربك و من یوحی یا مکنك از فرو خود ندای شنیدم که ای محمد
علیه الصلوة والسلام پروردگار خود را تحیت گوی و از بالای خود ندای شنیدم که بدانچه توانائے داری تو من
متحیر گشتم در سر من وحی کرد که سید آن فصاحت تو چه شد که همیشه می گفتی که انا افصح العرب والعجم اکنون
تراچه شد که خاموش شدی گفتم یا رب در خلق بودم مرا فصاحت بود و ایشان را سکوت اکنون که بحضرت تو آمده ام
همه جوارح من خاموش شده و منتظر شنیدن اوامر گشته باز ندائے شنیدم که اگرچه همچنین ست اما دوستان را
در خلوتخانهٔ انبساط چاره نیست در دل من افگند تا دهان گشادم در دهان من قطره افتاد بیهوش شدم تا تائید ربانی
در رسید افاقت تمام یافتم و بحال خود باز آمدم ندائی در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چگونه یافتی آن قطره
آب را گفتم شیرین و سرد و نرم گفت این شیرین بود و نیز ایمان را در دل امت تو شیرین گردانیدم که کتب علیکم
الایمان چنانکه سرد بود کفر را در دل امت تو سرد گردانیدم و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان و چنانکه نرم بود
دل ایشان را نرم گردانیدم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله چون بقیامت آیند اگر بمعصیت مرده
باشند ما بمعرفت آگنده باشند و از کفر گریزان و بتوحید تازنده و ایشان را این چهار جوی که یاد کردیم پیش آریم که

فیها انهار من ماء غیر اسن وگفته اند که سه قطره بر آنحضرت صلے الله علیه واله وسلم چکید یکی بر سینه ویکی بر کتف
ویکی بر زبان او از انکه بر کتف او چکید رعب ونصرت پدید آمد که قوله تعالے سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب
واز انکه بر سینه چکید محبت آورد ما ودعک ربک وما قلے واز انکه بر زبان او چکید فصاحت آمد که
انا افصح العرب والعجم واز انکه بر کتف او چکید تا قرار یابد که لرزه بروی افتاده بود و بر سینه از ان چکید
که تا قوت یابد که با الله تعالی سخن گوید حضرت رسول علیه الصلوة والسلام را چهار مقام بود و در هر مقامے
خلعت دیگر یافت اول مقام مولود دوم مقام مشهود سوم مقام محمود چهارم مقام مقصود و مقام مولود را گفته اند
که لقد جاءکم رسول من انفسکم و مقام مشهود را گفته اند که ثم دنی فتدلی و مقام محمود را گفته اند که عسی ان
یبعثک ربک مقاما محمودا و مقام مقصود را گفت که وانک میت وانهم میتون و مقام محمود را خلعت
هدی کرامت کردش وگفت ما کنت تدری ما الکتب ولا الایمان و در مقام مشهود خلعت قربت یافت
که قاب قوسین او ادنے و در مقام محمود خلعت شفاعت کرامت گردش که ولسوف یعطیک ربک فترضی
و در مقام مقصود خلعت رحمت کرامت کردش وللاخرة خیر لک من الاولی ندا آمد از درگاه معبود که ای هفتاد هزار
حجاب نور سبز وای هفتاد هزار حجاب نور سرخ وای حجاب عظمت از پیش بر خیزید وای محمد علیه الصلوة والسلام
تو سر بر آر چه میخواهی بخواه و هر چه می گوئی بگوی و هر چه مراد تو باشد طلب ساز و همه آن کنند که من گویم و من
آن کنم که تو گوئی فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام باز ندائے شنیدم که یا محمد علیه الصلوة والسلام پیشتر ای
گفتم یا واحد آمدم گفت یا محمود علیه السلام برحمت پیشتر آی گفتم اے رفیع آمدم فرمودند که بهر حجابے که میرسیدم
آن حجاب یکسو شدی تا از حجاب نور و ظلمت در گذشتم باز ندائے شنیدم که ای سید ولد آدم از مخلوقات
چون تو کجاست که همه کونین در زیر قدم تو کردم اکنون در پرده غیب در آی در اخبار الملکوت آورده است که
فرمودند رسول صلے الله علیه واله وسلم چون در پرده غیب در آمدم هیچ حجابے ندیدم مگر خویش را دیدم استاده
وچشم دلم را بگشادند و حجاب از دلم بر داشتند تا دل قوی گشتم بنگریستم حضرت بیچون وبے چگونه را دل من
متحیر گشت وگرنه آن بودی که خداوند تعالے مرا نگاه نمیداشتے اگر صد هزار جان داشتمے یکے نماندی با من
زبان نماند و حرکت اعضای من خشک شد گفتم چه کنم اگر سلام کنم وی سلام ست واگر خاموش باشم ادب نبود
باز در دهان قطرهٔ بچکید که سرد تر از برف ونرم تر از مسکه وشیرین از شهد علم اولین وآخرین در دل من افگندند
در حال عزیر وعیسی علیهما السلام فکر کردم آورده اند که بعد از انے که بخت نصر لعنة الله علیه بیت المقدس را
خراب کرد و بعضے از توریت را بسوخت بعضے را در آب افگند مهتر عزیر علیه السلام را فرمان شد که در زیر درختی
دو رکعت نماز بگذارید و بنشست حق تعالی فرشته را فرمان داد که اندر دهان عزیر علیه السلام بدم آن

فرشته اندر دهان حضرت عزیر علیه السلام بدمید مهتر عزیر علیه السلام همه توریت را از یاد آشکارا بخواند و
املا کرد بعد از سالها چون نسخه توریت را یافتند و آن مقابله کردند یک حرفی بیش و کم نبود و نیز جبرئیل علیه السلام
بفرمان ربّ جلیل در جیب مریم رضی الله عنها بدمید بعیسی علیه السلام بارور شد چون آن گل نو دمیده بشگفت
همه توریت و انجیل را با و بخواند پس ای مومن عزیر علیه السلام بنفخه فرشته همه توریت را یاد خواند و عیسے
علیه السلام بنفخه جبرئیل علیه السلام توریت و انجیل را یاد بخواند اگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بحضرت
صمدیت بغیر حجب دو سایل بدین قطره علم اولین و آخرین را بداند چه عجب رباعی

شاهی شدم نهاده تاجی بر سر
قایم چو بدو شدیم زنهار دگر
در هستی من دگر گمانی تو مبر
معشوق چو بر حال دلم کرد نظر

سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم گفت یارب این قطره باین پاکیزگی چیست که با لطافت ست فرمان شد که یا سیدا هذا شرابا مجتبا و عطیا
این شراب دوستی و محبت ماست و اما من رسم السلاطین ان یرفعوا حجب الانبساط عن لسان المحبین بدانکه رسم
پادشاهان آن ست که حجاب گستاخی از زبان دوستان بردارند کما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم هل لامتی
نصیب رسول علیه الصلوة والسلام گفت الٰهی ازین شراب محبت تو امت مرا هیچ نصیبے هست فرمان شد
که ای حبیبم امروز قطره آب ترا دادم فردا ایشان را قدحهای مالامال بدهم تو که یک قطره ازان آشامیدی
فما بقی علی عینک حجاب بر چشم تو هیچ حجابے باقی نماند روز قیامت که ایشان قدحهای مالامال بیاشامند
لا یبقی فی قلوبهم خجلة المعصیة خجالت گناه در دلهای ایشان باقی نماند فرمودند که چون آن قطره را فرو بردم زبان
من کند بود از لطف ذوالجلال کشاده شد و تن من لرزان بود از سیاست حقتعالی آرامیده گردانیدمش بیت

چو حق میدید گو میز دیر و بال
خطاب آمد ودع الدنیا درون آی
بخواه آنچه بود درخوست کردن

بدلداری سلامش کرد و حال
به بی یسمع به بی یبصر درون آی
ز تو درخواست انبارست کردن

ازان حالت دمی با خویش آورد
بخواه از آرزوی بهست زودت
چو رب العزة در اصرار آمد

سلامی علیکی پیش آورد
چرا بیخود شدی آخر چه بودت
پیمبر نیز در گفتار آمد

مصدق این معنی اینکه فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حضرت جلال احدیت جل وعلا
ازان هیبت و دهشت باز آورد اندیشیدم که هر ثنائے که او را گویم با تقصیر باشد و هر خدمتی که کنم با نقصان از حضرت
حق سبحانه و تعالے تائیدی یافتم در اهتزاز آمدم دخل طرب فی قلبی وقوة فی لسانی در دل من طربے و در زبان
من قوتے در آمد تا ثنائی نمودم که همه ثناها دران مستغرق و خدمتی نمودم که همه خدمتها دران ناپدید شد و بپاکی
یاد کردم که همه پاکیها دران مجموع گفتم که التحیات لله والصلوات والطیبات یعنی التحیات لله جمیع التحیة
انواع الملک والبقاء الدائم لله عزوجل والصلوٰة جمیع انواع المحمد المرضیة والطیبات جمیع المحمودة لله تعالیٰ یعنی جمع کرد
تمامی ثنا و مدحهای زبانی و طاعات و عبادات و خدمتهای بدنی و خیرات و مبرات و احسانهای مالی و آن

مجموع را تحفه بآنحضرت گردانید قال بعضهم التحیات لله معناه الوحدة لله تعالی یعنی گفت حضرت پیغمبر صلے الله
علیه وآله وسلم الٰهی آدمیان را دیدم وجمله مخلوقات وملائکه وحفظه وسفرهٔ بررهٔ کتب وغیرهم اجناس ملائکه و
حوران وغلمان همه را شل دیدم که یکے بحقیقت توئے در ذات ویگانه در صفات ودر علم قدرت وعظمت
وسلطنت وبقاء وقدم همه خلق با تو زنده پاینده وترا نیست مانند وقیل التحیات لله ای الملک لله یعنی
ملک کسی را باشد که او را ولایت وخزینه بود رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم گفت الٰهی در هفت آسمان
وزمین بگشتم همه ملک تو دیدم ولله ملك السموٰت والارض وقیل التحیات لله یعنی حضرت رسول علیه الصلوٰة
والسلام گفت یارب هر که بحضرت پادشاهی آید ورابقای ملک دعا کند وتحفه بیارد که آن تحفه در ملک
او نباشد من تراچگونه ثنا گویم که بقای ابدی وثنای سرمدی تراست ومن باین کلالت زبان تراچگونه
ثنا گویم ولك الملك الاولین والاخرین همه را از کتم عدم بوجود آورده ومن در حضرت تو چه تحفه آرم
دنیز هر بنده که پیش مولای خویش رود ورنج خدمت بکشد رضاے او را بجوید وهر خدمتی که در جمیع مکونات
پسندیده است فهو بحضرتك آن به حضرت تست وهر خادمی که در خدمت ست او بنده ومملوک تست
دوم آنکه هر محتاجی که در خدمت پادشاهی رود بانواع محامد بروثنا گوید همه مکونات از ثنای تو عاجزند ومن
ثنای تو بر زبان راندن کی توانم گویند که این سه کلمه از جوامع الکلم بود که هیچ چیز از اعمال خیر قولاً وفعلاً از و
خارج نیامد حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وآله وسلم این ثنا بجناب قدس الٰهی عرض فرمود حقتعالی تحفه
وسلام نثار حبیب خود گردانیده سه جواب گرامت فرمود که همه عطاها وکرامتها دران مندرج ست گفت
ای سید اولاد آدم ما فرموده ایم که هر که کسے را تحیت گوید او نیز مراو را ازان بهتر تحیت گو فحیوا باحسن
منها ما اولی تریم بکردن کاری که فرموده ایم تو سه تحیت آوردی ما در مقابلهٔ آن چهار آوردیم که السلام
علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علیك بالنبوة والرحمة والبرکة حضرت رسول علیه الصلوٰة
والسلام جواب سلام چنین باز داد که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین چون ملائکهٔ ملکوت این مرتبه دربارهٔ
حضرت محمدیه صلی الله علیه وآله وسلم مشاهده فرمودند همه بیکبار آوازها برکشیده غلغله در ملکوت ولوله در جبروت انداخته
گفتند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله **بیت** چون همه ز خود بدر آمد تمام ٭ یافت همان
لحظه قبول سلام ٭ پرده برانداخت ز روی وصال ٭ از در تعظیم سرای جلال ٭ حضرت علیه الصلوٰة والسلام گفت
یارب بدین لطف تو همین من مخصوصم یا آنکه امت مرا ازین نصیبی هست فرمان شد که ای سید امت ترا نیز ازین
نصیب محروم نگردانیم تو در حضرت ما سه طاعت آوردی ما ترا چهار را اجرت کرامت کردیم وامت تو نیز در روز
قیامت سه طاعت خواهند آورد ایشان را چهار اجرت خواهم داد سه طاعت از ایشان چه یکی وفا کردن

دوم خوف از روز قیامت سوم اطعام المساکین علی حبّی بدوستی من درویشان را طعام دادن اما آن چهار اجرت
از من چه ولقیهم وجزاهم وسقهم فوقهم الله شر ذلك الیوم یعنی فرمود حق سبحانه وتعالی ولقهم نضرة وسرورا
ای نضرة فی الوجه وسرورا فی القلب یعنی بدهد حق تعالی ایشان را تازگی اندر روی وشادی اندر دل
کرامت کند پروردگار ایشان را در روز قیامت نعیم آخرت که اثر نعمت در روی ایشان پدید آید وجزاهم
بما صبروا علی الطاعة وعن المعصیة جنة وحریرا یعنی جزای صبر ایشان بر طاعت واحتراز از معصیت بهشت
وبوستان باشد وسقهم ربهم شرابا طهورا یعنی بدهد ایشان را شراب پاک کننده خداوند عز وجل ویجوز
ان یکون الطهور بمعنی الطاهر لے پاک وے آلایش وے تیرگی وے دردی وکف فشان وهذه
الآیة فی حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه خاصة وفی حق المؤمنین عامة این آیت در حق امیر المؤمنین

	بیت
علی ابن ابی طالب رضی الله عنه خاص ست ودر حق مومنان عام ست	سقیهم ربهم ساقی چنان ست
جمال دوست نزد ما عیان ست | در آشنا میدن آستان حضرت | که نقد جان بر صوفی فشان ست	فوقهم الله شر ذلك الیوم

یعنی نگاه دارد الله تعالی ایشان را از شر روز قیامت **لطیفه دوم** در رساله شریف الاوقات آورده است
که بعضے اهل اشارت چنین بیان فرموده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم سه چیز نزد حقتعالی
برد که التحیات لله والصلوات والطیبات عوض آن نقد چهار چیز کرامتش فرمود سلامت ونبوت ورحمت وبرکت
وآن سه چیز را مفرد یاد کرد وبرکت را جمع تا ولے که آن ابد الآباد در تزاید ست ودر ترقی ست زیرا که لفظ برکت
هر چند که مفرد ست دلالت دارد بر تزاید تخصیص در وقتی که در لفظ جمع مخصوص گردد لاجرم بعد از هزار پنجاه یک
سال برکت اسلام ونور عرفان از برکت ظهور این سید عارفان از شرق تا بغرب فرو گرفته وصدائے کوس
دولت همتش بنظر عالی همتش اقطار واکناف عالم را فرو گرفته **نظم**

تاج تو تخت تو دارد جهان	تخت زمین آمد تاج آسمان	سدره ز آرایش صدرت تهی ست
عرش در ایوان تو کرسی نهی ست	روزن جانت چو شود فتح باب	گر نه ز صبح آید برون آفتاب

چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم عنایت حق تعالی را در حق امت خود دید ایشان را در
نصیب خویش شریک کرد گفت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فرمان شد که سید اتو رحمت خواه
عالمیانے از تو نسزد که عاصیان را محروم گردانی ازین گفتی السلام علینا یعنی انبیا ومرسلان وفرشتگان او مطیعان
را یاد کردی وعاصیان را چرا محروم نمودی گفت الٰهی شرم داشتم که آن قوم را درین کرامت شریک کنم زیرا که
ایشان در ادای نماز تقصیر می کنند وروزه را بدروغ وغیبت می آلایند ودر نامحرمان نظری نمایند وبحرام مشغول
می شوند ودهار را بزبان ودست مسخر اشند فرمان در رسید که ای سید عالم یعملون ذلك ولا یعلمون فلما علموا

تا بوا و ند مواخذه ایشان این معاصی میکنند و نمیدانند چون دانستند توبه میکنند و از آن کرده پشیمان شوند سید اگر امروز مطیعان بطفیل
در سلام تو شریک شدند چون فردا بدنیا روی عاصیان را فارغ از طفیل و خالی از شریک مبینی سلام ما برسانی قوله تعالی و اذا
جاءك الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة فیا ایها المطیعون انتم طفیل محمد علیه
الصلوٰة والسلام ویا ایها العصاة انتم علی الخصوص راضا فی بالسلام والرحمة والمغفرة ای مطیعان شما بسلام ما طفیل محمد علیه الصلوٰة
والسلام آئید و ای عاصیان شما مخصوص بسلام و رحمت و مغفرت ما میباشید **لطیفه سوم** چون خواجه علیه الصلوٰة
والسلام قبول سلام نمودند و صلحای امت را یاد نمودند السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ندای
شنیدند که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام اخرجت جبرئیل من بیننا و انت تدخل امتك فیه نادر وصال خویش
جبرئیل علیه السلام را راه نمیدهیم و تو امت خود را درمیان می آری **مثنوی**

خورده شرابی که حق آمیخته	جرعه ازان بر لب ما ریخته	لب بشکر خنده بیاراسته
امت خود را ز خدا خواسته	همتش از گنج توانگر شده	جملهٔ مقصود میسر شده

لطیفهٔ چهارم آنکه گفت السلام علینا بسر رشش ندا در دادند که ای دوست بغیر از تو کس دیگر در ینجا
نیست علینا از برای چیست فرمود که خداوندا اگر اشخاص با من نیستند بجان با من اند پیوسته
نظر عنایتم همراه ایشان ست خواه غائب و خواه حاضر اکنون بسلام مرا از همه مکروهات ایمن گردانیدی
عطای آن شکسته دلان دامن آخر الزمانی که غرقهٔ بلا و فتنه اند چگونه در سلامت وسعت و امنیت
از قطیعت شریک نگردانم چنانچه باین دولت مستعد شدم آن فقیران را نیز بحکم وللارض من کاس
الکرام نصیب ازین خرمن خوشهٔ وازین خوان توشهٔ برسد **فرد** گر گدای طعمهٔ از خوان احسانش برد
از سر خوان خداوندی چه کم خواهد شدن **لطیفه پنجم** اگر در سلام امت خود را با خود شرکت داد در رحمت
و برکت نداد زیرا که رحمت و برکت مرسلان را تابع ست و در روایتی آنکه چون رسول علیه الصلوٰة
والسلام السلام علینا و علی عباد الله الصالحین گفت ندائی شنید که لو ترکت الینا حتی اسلمنا
علی امتك خیر الهم اگر سلامت امت را نیز باگذاشتی مر ایشان را بهتر بودی چون تو ابتدا کردی
ما نیز حواله با تو کردیم و اذا جاءك الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم اما رحمت و برکت را بی وساطت
تو با یشان مسلم داریم که کتب ربکم علی نفسه الرحمة و برکت از خزانهٔ کرامت حواله بایشان کنیم که تبارك
الذی بیده الملك **لطیفهٔ ششم** آنکه حق تعالی گفت چون امت خود را از سلام ما بهره مند کردی
ما نیز با تو شرط کردیم که در ایام حیات و ممات تو هر سالی یک شب بر مثال این شب از برای امت تو تعین
کنیم که آن شب قدر بود که لیلة القدر خیر من الف شهر و دران شب پاس خاطر امت تو رعایت

نموده رضای ایشان جویم وبرافراد امتان سلام گویم که سلامٌ هی حتی مطلع الفجر بیت

چو یافت خواجه سلام خدا شب معراج
که حق سلام فرستد به بنده محتاج
بجنگاه رسالت نهاد بر سر تاج
بظلمت ست نهان آب زندگی امشب
چگونه بر نیرد جان زشوق هر شب قدر
وصال دوست طلب در سواد لیلهٔ داج

لطیفهٔ هفتم همچنین امشب که بی واسطه سلام وکلام در میان آوردم همین معامله فردا با خاکساران امت تو پیش خواهم بردن که سلام قولاً من ربّ رّحیم نی بلکه آن سلام بر دوام ست اما امروز گوش ایشان را بواسطهٔ آب وخاک گرانی حاصل آمده ست فردا که آن غشاوهٔ خاک اندرون این نقارهٔ خاک برخیزد سلام ما آنروز مسموع ایشان خواهد شد بیت سلام من شنوی در لحد شود خبرت که هیچ وقت نبودی زچشم من مستور

لطیفهٔ هشتم بزرگان را اختلاف ست که مراد ازین عباد که موصوف بصلاح وسداد اند کدام طائفه اند بعضی گویند که مراد ملائکه اند وبعضی گویند که مراد انبیا علیهم السلام باشند وبعضی گویند که مراد مومنان باشند ودلیل آنکه فرمود ان الارض یرثها عبادی الصالحون بعضی مفسران بل اکثر ایشان عبادی الصالحون را امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تفسیر کرده اند حق تعالی جفاهای این امت دانسته باوجود آن ایشان را صالحون خواند خواجه علیه الصلوة والسلام نیز شاگرد مکتب خانهٔ وعلّمناه من لدنّا علماً بود وسی روزه درس وقل رب زدنی علماً میخواند این سبق آنجا یاد گرفته بود تمامی امت را صالح خواند آری ای درویش نکوئی کرده گفتن کرم ست وبدی کرده گفتن غیبت ست حق تعالی وحبیب او صلی الله علیه وآله وسلم بکرم موصوف ست واز سمت غیبت مبرّا ومعصوم اگر محرم همچنین معنی دولت سلامت یافته بوعدهٔ بامژده اعدت بعبادی الصالحین ما لاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر مشرف شود چه عجب

لطیفهٔ نهم روایتی آنکه چون خواجه علیه الصلوة والسلام قبول سلام نموده عباد را صالح یاد فرمود بعد از آن پروردگار عالم بوحدانیت خود گواهی داده گفت اشهد ان لا اله الا الله وخواجه علیه الصلوة والسلام نیز به بندگی خود گواهی داده گفت واشهد ان محمداً عبده ورسوله یعنی تو گواهی دادی در شان چنانکه توئی من نیز گواهی دادم در بارهٔ مقام بندگی خود وترا التعزز ربوبیت ست ومرا التذلل عبودیت ست کانه یقول ای حبیب من در بندگی خود می نازی گفت آری چون این مقام در بندگی یافته ام بچه چیز نازم مرا آوردی وگفتی که اسریٰ بعبده لا تو مرا بآن نام خواندی مرآن نام را بدل نخواهد بود چنانکه تو عزیزی بربوبیت ومن عزیزم بعبودیت کما قال علی کرم الله وجهه کفی لی عزاً ان اکون لک عبداً وکفی لی شرفاً ان تکون لی ربّاً بیت

اگر سلوک رهش از سر نیاز کنی
به بندگی بنشینی بتخت سلطانی
گریت بناز براندم وگه آخر کار
اگر تو خدمت محمود چون ایاز کنی
بصد نیاز نخواند ترا وناز کنی
بنازکی نبری پی بمنزل مقصود

لطیفهٔ دهم چون از حق تعالی

درحین مراجعت حضرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وارد گشت کہ ہرکہ از سفری باز میگردد از
برای دوستان خود راہ آوردی می آرد تو اکنون از سفر معراج میروی از برای امتان خود چہ بری گفت
خداوندا ہرچہ عطا فرمائی خطاب آمد کہ انچہ تو گفتی وآنچہ من گفتم وانچہ ملائکۂ من گفتند بامتان خود ہدیہ ببر
تا در ہر نمازی بخوانند و بدولت وسعادت ابدی مشرف گردند **لطیفہ یازدہم** روایت ست کہ چون
بندہ در تشہد بگوید کہ التحیات للہ حق تعالی می فرماید کہ بندۂ من برمن ثنا گفت من نیز ترا ثنا گویم تا روز
قیامت تحیتہم فیہا سلام چون گوید کہ والصلوات حق تعالے میفرماید کہ من نیز بر تو صلوۃ میفرستم
ہو الذی یصلی علیکم چون گوید کہ والطیبات حق تعالے فرماید کہ ترا پاک گردانم الطیبات للطیبین
ومساکن طیبۃ فی جنات عدن چون گوید کہ السلام علیک حق تعالے فرماید کہ من نیز بر تو سلام کنم سلام
قولا من رب رحیم چون گوید کہ ایہا النبی حق تعالی فرماید کہ وعدہ کردم نبی خود را کہ در روز قیامت او را
ناامید نگردانم یعنی شفاعت او را در بارۂ تو قبول کنم یوم لا یخزی اللہ النبی چون گوید کہ ورحمۃ اللہ خدای تعالی
گوید کہ بر تو رحمت کنم کتب ربکم علی نفسہ الرحمۃ چون گوید کہ وبرکاتہ حق تعالے گوید کہ بر تو برکت کنم وبرکاتہ علیک
وعلی امم ممن معک چون بگوید السلام علینا حق تعالی گوید کہ در دنیا با تو سلام کنم کہ من کل امر سلام چون گوید کہ وعلی
عباد اللہ الصالحین بنویسد از برای او بعدد ہر فرشتۂ کہ در آسمان ست وبعدد ہر چیزی کہ موجود ست وبعدد
ہر بندۂ صالحے دہ حسنہ چون بگوید کہ اشہد ان لا الہ الا اللہ حق تعالے فرماید کہ ضامن شدم کہ
ساکن گردانم ترا در مرافقت خود وحسن اولئک رفیقا چون بگوید کہ واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ
حق تعالے فرماید کہ ضامن شدم کہ حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را شفیع تو گردانم ولا یشفعون
الا لمن ارتضے **لطیفۂ دوازدہم** آوردہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دران شب دو چیز یافت
یکے مدح ویکے سلامت بہر دو جان را فراموش نکرد سلامت این بود کہ بیان شد اما مدح در آیۂ کریمہ آمن
الرسول بما انزل الیہ من ربہ والمؤمنون بود تا حق تعالی با یمان رسول خود گواہی داد آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی الفور فرمود کہ کل آمن باللہ وملائکتہ وکتبہ الی آخرہ یعنے خداوندا تو بایمان
من گواہی میدہی من نیز گواہی دادم بایمان امتان خود **لطیفۂ سیزدہم** آنکہ خطاب مستطاب در رسید
کہ ای حبیب من امشب مہمانے وبر سر چنین مائدہ بنشینی وزلۂ دریائے نیاب مردان بنہی و قلاشان
امت را فرو گذاری من فرو نگذارم وپیغام من بگناہ گاران امت خود برسان وبگوی کہ قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ در تفسیر سورۂ یوسف علیہ السلام چنین آوردہ ست
کہ خطاب آمد کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام بنشین وکلام ما بشنو ہمہ پیغمبران در حضرت ما ایستادند وہمہ ایشان را

باما گفتن بود وترا شنیدن آمد وهمه ایشان از ما باما گفتند اکنون ما با تو راز میگوییم که فاوحی الی عبده ما اوحی لطیفهٔ چهاردهم شیخ احمد غزالی قدس سره در عیون المجالس خود آورده که چون مهتر عالم علیه الصلوة والسلام قدم بر بساط انبساط نهاد و نقد کم وکاست در گوشه دستارچهٔ حقیقت بربست و بخزانهٔ غیب سپرده بلب ادب بوسه بر آستانهٔ لا احصی ثناء علیک داد خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام اکنون از انچه نمی بایست پاکی ازین زمان از ما بما ثنا گوی که التحیات لله والصلوات والطیبات تا در سایهٔ بشریت بود بیان او این بود که لا احصی ثناء علیک چون ازان سایه در گذشت و نظل کنف حق رسید بیانش این بود که التحیات لله والصلوات والطیبات و بحقیقت بدانکه این زبان ثنای او نتوان گفت تا زبان او ندهد و بدین دیده جمال او نتوان دید تا بینائی در دیدهٔ تو ننهد نظیرش آنکه یعقوب علیه السلام را گفت اگر امید جمال یوسف علیه السلام داری این دیده را در باز وابیضت عیناه من الحزن آنگاه پیراهن یوسف علیه السلام آید خود دیده دهد که فارتد بصیرا این دیدهٔ که تو داری در خور آن ست که در کنج بیت الاحزان سفید گردانی **بیت**

روی تو بدین دیده تماشا نتوان کرد
عشق تو بدین سینه تمنا نتوان کرد
تا دیده نخست از نظرم وام نگیرد
نظارهٔ آن صورت زیبا نتوان کرد

لطیفهٔ پانزدهم ای درویش پیش ازانکه حجاب امکان از جمال وجوب دارند و زنگار حدوث از آئنهٔ قدم بزدایند و جمال لایزالی بحبیب ذو الجلال نمایند عشق جملهٔ امت را در دیدهٔ آن نور هر دو دیده تعبیه کردند تا خوان وصال نوالهٔ نوال نوش کند بی نوایان مشتاقان را فراموش نکند السلام علیک ایها النبی ورحمة الله عبارت از انکشاف اشارت ست السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشارت به بشارت عاشقان در مشاهدهٔ انوار دیدار ست لمؤلفه **بیت**

تو ای نظارگی کاندر جمال یار می بینی
تو شربت میخوری از دور و ر بیمار می بینی
زمایاد آوری آنگه دران رخسار می بینی
دهم بر باد چون سوزم ز غم خاکستر خود را
تو با وصلش همی سازی من در هجر می سوزم
که در چشم پت در آیم چون دران دیدار می بینی

فصل چهارم در ذکر روان شدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ببساط قرب حق سبحانه وتعالی وآمدن آواز بمشابه آواز ابوبکر رضی الله عنه که یا محمد علیه الصلوة والسلام توقف کن که پروردگار تو در نماز ست

نقل می کند عارف بالله شیخ محمد ابن فضل الله وبرهان سوری رحمه الله از کتاب شفاء الصدور از ان چیزی که حکایت کرده است از ابن عباس رضی الله عنهما فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از ثنای حق سبحانه وتعالی خاموش ماندم بیشتر افروخته شد برای من نوری که روشن تر شدم دران نور بعد ازان بسوخت از پیش نظر من هفتاد هزار حجاب که دران حجاب حجابی نبود دور تر شد از من دیدن

صورت هر فرشته و آدمی پیشتر روان شدم دران حال رمیدگی و وحشت از تنهائی ناگاه آوازی بشنیدم
بشابه آواز ابوبکر رضی الله عنه که قف یعنی بایست یا محمد علیه الصلوٰة والسلام که پروردگار تو در نماز ست فرمودند
رسول صلی الله علیه وآله وسلم از شنیدن آواز متفکر شدم و غیرت بردم که ای بار خدایا مگر که ابوبکر رضی الله عنه
سبقت گرفت که پیش از من بحضرت خداوند جل وعلی رسیده باشد فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله
وسلم درین فکر بودم که آوازی از جانب اعلی شنیدم که نزدیک تر آی ای محمد علیه الصلوٰة والسلام باز ندای
شنیدم که ای محمد علیه الصلوٰة والسلام نزدیک شو چنانچه نزدیک شود دوست بدوست فرمودند حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعدازان نزدیک خود برد مرا رب من کما قال الله تعالیٰ اُدْنُ اُدْنُ
بعدازان گفت مرا پرسید پروردگار من سخنهائے ولیکن از دهشت نور تجلیات واز ترس وعظمت و
بزرگی حق سبحانه وتعالے طاقت آن نداشتم که باز دهم جواب او را بس حق سبحانه هر دو دست کفایت
خود درمیان نهاد بغیر کتف وبغیر جسد چنانچه راحت وخوشی آن میان دو پستان خود یافتم خدای تعالی مرا علم
اوّلین وآخرین داد هرچه در آسمان وزمین بود در نظر من مکشوف شد وآموخت حق سبحانه وتعالے
بمن علمها که صفت آن بر زبان راست نیاید بعدازان فرمود که یا رسول الله این را بکس نخواهی گفت
فرمودند بدرستی که دانستن آن را کسی قادر نبود واینکه بر دارد بغیر از من باز علمی یافتم که مختار کرد حق سبحانه وتعالے
مرا دران یعنی اگر خواهی بکس بگوی واگر خواهی مگوی باز علمی حق سبحانه وتعالی مرا داد وامر کرد بر من رسانیدن
آن بسوی خاص وعام از است من بعدازان آموخت الله تعالی بمن قرآن را در صحیح مسلم آورده است
بروایت ابی ابن کعب رضی الله عنه که فرمودند پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام ندا کرد الله تعالی بسوی من اینکه
بخوان قرآن را بر یک حرف یعنی بر یک لغت پس درخواستم از پروردگار خود که الٰهی آسان گردان
برامت من فرمان در رسید که بخوان قرآن را بر دو لغت پس سوال کردم که الٰهی آسان گردان برامت
من فرمان در رسید که بخوان قرآن را بر هفت لغت یعنی بر هفت قرات ومرترا ست بهر بار گردانیدن
باز گردانی آن را ایک سوال یعنی یک حاجت از من درخواهی تا عطا دهم ترا پس گفتم که اللّٰهم اغفر لامتی
و در توقف داشتم سوال سوم را از برای روزی که اهل خلائق را بسوی ما باز گردانند چنانچه در کتب دیگر
مسطور ست که حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم آن نوالۂ خاص لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک
مقرب ولا نبی مرسل ازان یافت که ادب از حق تعالی آموخته بود که ادبنی ربی باحسن تادیبی
بدان خلوت خاص دنیٰ فتدلّٰی فکان قاب قوسین او ادنیٰ ازان رسید که شاگردی ازل کرده بود
چنانچه حق سبحانه وتعالے در حق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلمے فرماید که وعلمناه من لدنا علما

در تاج القصص آورده است که سید عالم را صلی الله علیه وآله وسلم دران شب علم قرآن داد چنانچه گفت
وعلمک مالم تکن تعلم لاجرم خلعت رحمت عالمیان یافت واو را بر افعال واقوال پیغمبران واقف
گردانید فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام پس گفتم خداوندا بدرستی که هرگاه که در آمدم بقربت درگاه
تو ولاحق شد در من رمیدگی پیش از در آمدن نزدیک تو آوازی شنیدم از آواز کننده که آواز میکرد بر زبان
ابوبکر مشابه بود گفت یا محمد علیه السلام توقف کن که پروردگار تو در نماز ست پس مرا عجب آمده است ازین
هر دو یکی آنکه سبقت برده است بر من ابوبکر رضی الله عنه درین مقام دوم آنکه بدرستی که پروردگار من غنی
ست ازین که نماز کند ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بتحقیق که من بے نیازم اینکه نماز کنم احدی را ولیکن میگویم
پاکی خود را پیش دستی گرفته است رحمت من بر غضب من اما نخوان یا محمد علیه الصلوة والسلام این آیه را که
هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما
یا محمد علیه الصلوة والسلام پروردگار تو باین معنی نماز می کند یعنی نماز حقتعالی آن ست که رحمت میفرستد بر شما
وفرشتگان تا برآرد شما را از تاریکیها بسوی روشنائی وهست پروردگار تو رحم کننده بر مومنان پس صلوة
من رحمت ست مر ترا وامت ترا در کتاب مواهب لدنی آورده که نماز حق تعالی آن ست که مے گوید
سبحانی ما اعظم شانی انا الملک لا ملک الا انا انا الله لا اله الا انا الرحمن الرحیم بدیع السموات
والارض ذو الجلال والاکرام فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم نماز حق تعالی آن ست که
خود را بنامهای بزرگ می ستاید ولیکن غیرت کردم که مگر ابوبکر پیش از من بحضرت رب العزت رفته باشد ندا
آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بدرستی که برادر تو موسیٰ علیه الصلوة والسلام بعصای خود بسیار الفت داشت
پس هرگاه که خواستم که با او تکلم کنم گفتم وما تلک بیمینک یا موسیٰ چه چیز است در دست راست تو ای موسی گفت
هی عصای این عصاست و مشغول شد بیاد عصا از بزرگی من و از هیبت کبریائی من و همچنین تو اے محمد
علیه الصلوة والسلام هرگاه که بود الفت تو بیار خود که ابوبکر ست رضی الله عنه بدرستی که آفرینش تو و ابوبکر رضی الله
عنه در خاک یکی ست واو غمخوار و همنشین تست در دنیا و آخرت و آفریده ام فرشته بصورت ابوبکر
رضی الله عنه اینکه آواز کند ترا بزبان ابوبکر تا دور شود از تو رمیدگی و نرسد ترا از بزرگی و عظمت این مقام
ترسی و دور کند از تو فهیدگی چیزی که خواسته شود از تو بعد ازان ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام کجاست
حاجت جبرئیل علیه السلام گفت بار خدایا تو داناتری پس گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام بتحقیق که دوست
میدارم او را در چیزی که سوال کرد و همچنین دوست میدارم کسے را که دوست دارد ترا و اصحاب ترا بعد
ازان ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام نزدیک آئی فرمودند که حق تعالی مرا بقدرت خود نزدیک تر برد تا که

بسر اوقات جلال رسیدم حق تعالی ردای کبریائی از روئی مقدس برگرفت مشاهده کردم بیخود شدم چون بخود باز آمدم وندانستم که چه گویم قطرهٔ از لطف ایزدی در دهانم چکید زبانم کشاده شد

فصل پنجم در ذکر تفسیر آیهٔ کریمهٔ اَلَمْ تَرَ اِلٰی رَبِّکَ

در تفسیر وسیط و در تفسیر مغنے چنین آورده است که خدای تبارک وتعالی مرحبیب خود را باین آیة سرفراز و ممتاز گردانید که الم تر الی ربک کیف مد الظل مازاغ البصر وماطغی یعنے میل نکرد چشم محمد علیه الصلوة والسلام بچپ و راست و درنگذشت از حدی که مقرر بود یعنی چشم بهیچ ذره که از ذرات کائنات در شب معراج بحکم قل الله ثم ذرهم نیفگند و دیدهٔ دل جز بمطالعهٔ جمال بے زوال الٰهی نکشود حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در شب معراج قاب قوسین او ادنے دید باحسن صورت قوله تعالے وصورکم فاحسن صورکم باز حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بزبان دُر بار شکر نثار فرمودند که رأیت ربی فی لیلة المعراج احسن صورة وشاب مرد صغیر فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج باحسن فقال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج بعین ربی فقال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج مع جواد التمام فقال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی خلق آدم علی صورته بیده فقال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج من رأس العین فقال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج من قلب العین فقال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج مثل الشمس فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج مثل القمر فقال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم رأیت ربی فی لیلة المعراج لا ضد له ولا ندله ولا وصف له ولا شبه له ولا حد له ولا مثل له ولا کفو له ولا وزیر له ولا شریك له فی ملکه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قوله تبارك وتعالی لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم

فصل ششم در ذکر اختلاف در اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خدای تعالی را بچشم دل دیده یا بچشم سر

در تفسیر تاج التراجم چنین آورده است که عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام حق سبحانه وتعالے را بچشم دل دید عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما گفت بچشم سر بدید زیرا که چشم سر و دل هر دو یکے است همچنانکه موسیٰ علیه الصلوة والسلام بدست وگوش وتمام اعضا کلام خداوندی را

شنید و ہفت اندام وی ہمہ گوش گشت واز حلاوت جمال ہفت اندام محمد علیہ الصلوۃ والسلام ہمہ چشم شدہ لقای حق سبحانہ وتعالی را بدید وآنکس کہ گفت بچشم سر دید دلیل او آن ست کہ قولہ تعالے ولقد راٰہ نزلۃ اخرٰی مازاغ البصر وماطغےٰ افتمارونہ علی مایرٰی وآنکس کہ گفت بچشم دل وید ہ دلیل او این ست قولہ تعالیٰ ماکذب الفؤاد مارای وتحقیق آن ست کہ ہر دو راست ست زیراکہ ہر دو را دلیل از قرآن ست ہم بچشم دل دیدہ وہم بچشم سر دیدہ وامام نووی در شرح مسلم می گوید کہ راجح آن ست کہ نزد اکثر علماء حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب اسرٰی پروردگار را دید بہر دو چشم سر خود سزاوار ست کہ کسی درین شک نکند وحدیث عائشہ رضی اللہ عنہا وغیرہا ست وقرہناہ بنجیا حضرت محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را در اول اسرٰی بود سبحان الذی اسرٰی بعبدہٖ در آخر منتہی بود عند سدرۃ المنتہٰی وآنکہ ماوای او بود عندہا جنۃ الماوٰی آنکہ اعلی بود وہو بالافق الاعلےٰ وآنکہ تدلّٰی بود ثم دنٰی فتدلّٰے وآنکہ دنو بود فکان قاب قوسین او ادنٰی وآنکہ لقا بود بالافق المبین ودر نعت حضرت رسول صلے اللہ علیہ وسلم **نظم**

محمد ناظر دیدار حق دان
نگفتم روشن اسرار مستور
گذشت از لامکان اشیا فرو ماند
محمد خواجۂ لولاک باشد

ضمیرش واقف اسرار حق دان
کہ نتوان شرح ناظر گفت منظور
خدا محبوب خود را نزد خود خواند
بر تبہ برتر از افلاک باشد

محمد ناظر شرع طریقت
نہی عزنی ہی قربت نہی وصل
باعزاز وباکرام فراوان
محمد اصل عالم جملہ فرع ست

محمد واقف سر حقیقت
کہ آنجا نی رہ وہم ست نی عقل
رسید وگشت واصل جان بجانان
محمد مہبط قرآن شرع ست

فصل ہفتم در ذکر رویت حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ

در جواہر جلالی واز کتاب مخدوم جہانیان آوردہ است کہ بدانکہ نزد اہل سنت وجماعت رویۃ حقتعالی حق ست حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ انکم لاترون ربکم حتی تموتوا یعنی گفتہ اند کہ این حکم عام ست فاما خاصان ومقربان واولیا مخصوص اند زیراکہ قال رب ارنی انظر الیک گفت ای پروردگار من مرا بنما تا ببینم سوی تو این دلیل ست بر جواز رؤیۃ فی الجملہ زیراکہ مستحیل از انبیا محال ست وکذلک ردہ لہ لن ترانی ونگفت لن اریٰ ونگفت لن اریٰک یعنی ننمایم ترا بلکہ گفت نہ بینی مرا بنا بر عدم طاقت ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانہ فسوف ترانی واگر کسے گوید کہ لن از برای نفی تاکید ست جواب گوئیم کہ لانسلم بلکہ از برای تاکید ست ودلیل ست از برای اثبات رویۃ زیراکہ نفی ادراک چیزی رویۃ او مستحیل باشد مع آن چیز نباشد زیراکہ ہرچہ دیدہ نشود ودریافتہ نشود واما مع نفی ادراک آن چیزی کہ دیدہ شود ودیدہ نیست بنا بر عظمت فسبحان اللہ تعالی تراہ القلوب فی الدنیا بنظر الایمان وتراہ الابصار فی الاخرٰی بنظر العیان صح الخبر انکم لترون ربکم یوم القیمۃ کما ترون القمر

لیلة البدر لاتضامون فی الرویة شبه النظر الی المنظور مراد ازین تشبیه مرئی بمرئی نیست بلکه رؤیة برویة ست یعنی چنانکه ماه را بی حجاب می بینند خدائتعالی رانیز مثال بینند ماه درمکان ست وخدائتعالی رامکان نیست ماه راجسم ست وخدای تعالی راجسم نیست ماه متحرک ست وخدای تعالی متحرک نیست پس معلوم شد که تشبیه رؤیة برؤیة ست والخلق متفاوتون فی الرؤیة علی قدر تفاوتهم فی رؤیة المعبودیة ومنازل القوب فللانبیاء فی الرؤیة رتبة وللاولیاء رتبة وللعوام المؤمنین رتبة یقال المؤمنون یرونه یوم القیمة کما یراه الاولیاء فی الدنیا ولکن یکون الرؤیة باشتراک البصر وبصرة ان یطبع واحد فی صفة واحدة ویراه الاولیاء فی الدنیا ویتفاوتون علی هذا المثال فی رتبتهم فی النبوة والرسالة یراه خواص الانبیاء کما یراه نبینا صلعم لیلة المعراج ویزداد النبی رتبته فی الرؤیة ولو شک ان تکون تلک الرتبة المقام المحمود الذی لا یشارک فیه غیره فلا تخفه فهمک وخیالک وعلمک جل الملک القدوس کما تکفیه النفوس گروهے گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خدای تعالی رابدل دید نه بچشم وباین آیت حجت آورده آند که ماکذب الفواد مارای اگراین دیدار خدا نبودی ازبهرآنکه اگردیدار از علم بودی خود هم جهان رابودی ازبرای آنکه هرکه مومن بود بخدای تبارک وتعالی علم بود پس باید که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم رادیداری باشد بدل که مارا نباشد تاتخصیص را فائده حاصل آید ونیز بچیزی حجت کرده ند این طائفه انس بن مالک رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام روایت کردند که فرمودند چون برسیدم آنجا امر شدمرا که چشم فراز کن فراز کردم خدائتعالی نور بصر مرا بر دل من بردوخدای خویش را دیدم روایت میکند عائشه صدیقه رضی الله عنها که من زعم ان محمدا علیه الصلوة والسلام رای ربه بعین راسه فقد اعظم الفریة بچشم ندید بلکه بهرذره از ذرات جسم دید از فرق تا قدم او همه دیده شده بود **فرد**

اى درويش ديدار رب العزت	همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم	همه تنم دلی گردد چو باتو راز کنم

دربهشت مستحیل نیست محمد علیه الصلوة والسلام رای ربه وهو عند سدرة المنتهی عندها جنة الماوی ولا یستحیل الرؤیة فی الجنة فاذا تجلی فالقلب والعین واحد قیل حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم دران حالت بصنعت نورباشد فرای نور السموت والارض وفی السماء صفات النور الهادی **مثنوی**

آیة نوریکه زدانشش نبود	دید بچشمی که خیالش نبود	دیدن آن نور مکانی نبود	رفتن آن راه زمانی نبود
هرکه درین پرده نظرگاه یافت	از جهت بی جهتی راه یافت	دید محمد نه بچشم دگر	بلکه بدین چشم سر از چشم سر

فصل هشتم در ذکر نفی واثبات از رویت الله تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم

بدان ای محب صادق درین مسئله خلاف غلو ومبالغه دراحد طرفین نباید کرد تا توانی باحتیاط سخن باید گفت

که بسیاری از سلف وخلف دران متوقف اند و بباید دانستن که آنکس که نفی می کند نه انکار فضیلت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میکند بلکہ نظروے بران ست کہ درین باب تحقیقی باو نرسیدہ است وآنکس کہ اثبات می کند بآن وجہ میکند کہ این تخصیص حضرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بودہ ولکل وجھۃ ھو مولیھا امام فضل اللہ تورپشتی می گوید کہ میل من درین مسئلہ باثبات ونفی ست زیراکہ چون اثبات ونفی ازدو صحابہ یافتہ شود واثبات بر نفی مقدم باشد بلے تضلیل نافی روانداریم زیراکہ مفضی شود بتضلیل صحابہ واین روانیست وایضاً ھذہ مسئلۃ اجتھادیۃ فلاینسب صاحبھا الی الضلالۃ والتضلیل واللہ یقول الحق وھو یھدی السبیل همچنین اعتقاد پاک باید کرد کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خدائے تعالی را دیدہ از جہتی از جہات ویا از طرفے از اطراف لامن الفوق ولامن التحت ولامن القدام ولامن الخلف بلکہ ہمہ ہیبت وعظمت دید لطف ومرحمت جلال وکبریا نفسش مقام قرب یافت ضمیرش نور مکاشفت دلش مشاہدت یافت جان او حلاوت محبت یافت سراو دولت مواصلت یافت چشم او نور معاینہ یافت وگوش او صدای ملاطفت یافت از خود بیخود گشت متحیر باند وسر درپیش انداخت نہ در زبانش عبارت ونہ در دلش فکرت ماند سرگشتہ وحیران بماند تا از حضرت باری تعالی چہ آید وچہ خطاب روی نماید **نقل ست** کہ خداوند تعالے در شب معراج حجابہا از پیش چشم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برداشت پس حق را دید ومطالعہ جمال وجلال حق تعالی بی توہمی وتزلزلی نمود پس اللہ تعالی گفت یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام طائفہ از معتزلہ ودہریہ میگویند کہ پروردگار را معنی نیست جہودان مے گویند کہ من بخیلم ید اللہ مغلولۃ نصاری مرا ثالث ثلثہ می گویند لقد کفر الذین قالوا ان اللہ ثالث ثلثۃ طائفہ دیگر میگویند کہ من خداوند جسم وصورتم وطایفہ دیگر میگویند کہ من از رؤیۃ محجوبم وکسی مرا نتواند دید پس ای محمد علیہ الصلوۃ والسلام تو نظر انداز ونیکو تامل کن کہ کدام ازینہا راست میگویند واز انچہ می گویند ہیچ درمن می بینی یانہ فاعلم انھم باجمعھم کاذبون حقاً

حاش للہ کہ توان کرد تخلقت مانند	کان محال ست در اخبار تو سبحان اللہ
باچنین نور کہ ہر ذرہ از و یابد فیض	ہیچ بینا کند انکار تو سبحان اللہ
صورت آدم از ان وی چنین مطبوع ست	کہ بصنع ست نمودار تو سبحان اللہ

فصل نہم در ذکر اثبات رویت

در تفسیر معنی دیدم کہ رفع نور عینہ فوضع فی قلبہ وفوادہ حتی راہ بنور عین راسہ وقلبہ وفوادہ دبا

واحدا بلا احد وبلا کیف یعنی نور دو چشم حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را برو شستند و در قلب فواد او بنهادند تا خدای را بنور دو چشم و دل و فواد دید و در کتاب روح الارواح دیده ام که بعضے از زمرۂ عاشقان را پرسیدند که حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خدائے تعالے را بچشم دل دید یا بچشم سر دید گفت اذا صح التجلی فالعین والقلب واحد چون تجلی آشکارا شد دل چشم شد و چشم دل امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ است که حضرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پانزدہ بار از برای تخفیف نماز امت خود رفت هر بار که رفت خدائے تعالے را بدید پس قول اکثر محققان برانکه هم بچشم دل دید و هم بچشم سر اما دران یک شب دو بار دید که ولقد راہ نزلۃ اخری قالت عائشۃ رضی اللہ عنہا من زعم ان محمدا علیہ الصلوٰۃ والسلام رای ربہ بعین راسہ فخیب فقد اعظم الفریۃ علی اللہ تعالی مقصود آن ست که بچشم دید بهر ذره از ذرات جسم بدید از فرق تا قدم او همه دیده شده بود شعر ان تذکرتہ فکل قلوب وان تاملتہ فکل عیون رباعی ای کاش بدی بجای جانم صد جان تا روز وصال کردمی جان افشان صد دیدۂ دیگرم بباید نگران کت سر بدین دو دیده کردن نتوان پس حضرت پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حق سبحانہ وتعالے را بهر ذرۂ از ذرات جسم بدیدند

فصل دہم در ذکر نشستن آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر کرسی از مروارید وگذشتن از نود وهفت پردۂ که در هر پرده قرآن مجید را بیکنام میخوانده اند در رویت حضرت حق سبحانہ وتعالے بحضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در کتاب بحر المعانی آوردہ که فرمودند رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام در انجا فرشتۂ بیامد دست مرا بگرفت و بر کرسی از مروارید بنشانید که قوایم او از یاقوت بود و ازین پردها میگذرانید که قرآن را در هر پرده بنامی میخواندند که در عالم دیگر بران نام نامی خوانند فرمودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که میان من و حق تعالے پردها بود که هر پرده را بنامے میخوانند و هر پرده مخلوق از چیزی بود و نامها این ست فرمودند پردۂ اول از ظلمت بود آنجا القرآن خوانند از ان پرده مرا در گذرانید پردۂ دوم از لعب ست در آنجا العظیم خوانند از انجا مرا در گذرانید پردۂ سوم از روشنائی ست آنجا البیان خوانند از انجا در گذرانید پردۂ چهارم از حریر ست در آنجا اللسان خوانند از انجا مرا در گذرانید پردۂ پنجم از باران ست آنجا البرهان خوانند از انجای در گذرانید پردۂ ششم از برف ست آنجا الفرقان خوانند از انجا نیز در گذرانید پردۂ هفتم از ستاره ست آنجا الکریم

خوانند از انجا در گذرانید پردهٔ هشتم از ماهتاب ست آنجا الحکیم خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ نهم از آفتاب
ست آنجا طس خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ دهم از نقره ست آنجا طسم خوانند از انجا در گذرانید
پردهٔ یازدهم اززرست آنجا الکتاب خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ دوازدهم از مروارید ست آنجا
کلام الله خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ سیزدهم از یاقوت ست آنجا سید الکتاب خوانند از آنجا درگذرانید
پردهٔ چهاردهم از یاقوت سبز ست آنجا العزیز خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ پانزدهم نیز از یاقوت ست
آنجا المجید خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ شانزدهم نیز از یاقوت ست آنجا المنزل خوانند از آنجا
درگذرانید پردهٔ هفدهم از جواهر یتیم ست آنجا المصدق خوانند از آنجا درگذرانید پرده هژدهم از
زبرجد ست آنجا المصعد خوانند از انجا درگذرانید پرده نزدهم از زبرجد سبز ست آنجا المبارک
خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ بستم از زبرجد زرد ست آنجا فضل الله خوانند از آنجا درگذرانید پرده
بست یکم از زمرد سفید ست آنجا الامام خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ بست دوم از مرجان ست آنجا
العربی خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ بست سوم از مرجان زرد ست آنجا العلی خوانند از آنجا
درگذرانید پردهٔ بست چهارم از مرجان سفید ست آنجا الخبیر خوانند از انجا درگذرانید پرده بست
پنجم از سندس سرخ ست آنجا السراج خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ بست ششم از سندس سبز ست
آنجا المنیر خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ بست هفتم نیز از سندس سبز ست آنجا البشیر خوانند از انجا
درگذرانید پردهٔ بست هشتم از سندس سفید ست آنجا النذیر خوانند از آنجا درگذرانید پرده بست نهم
از استبرق ست آنجا الحجاب خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ سی ام از ملوّن است آنجا المستور
خوانند از انجا درگذرانید پرده سی یکم از دیبای منقش ست آنجا سبیل الله خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ
سی دوم از الماس ست آنجا الحدیث خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ سی سوم از آتش ست آنجا متشابه
خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ سی چهارم از آب ست آنجا المثانی خوانند از آنجا درگذرانید پرده سی پنجم
از یخ ست آنجا المحکم خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ سی ششم از نور ست آنجا المصباح خوانند از آنجا
درگذرانید پرده سی هفتم از میغ ست آنجا المفتاح خوانند از انجا درگذرانید پرده سی هشتم از لعل ست
آنجا المبین خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ سی نهم از باد ست آنجا نور الله خوانند از انجا درگذرانید
پرده چهلم از جواهر سفید ست آنجا الحکمة خوانند از انجا درگذرانید پرده چهل یکم از عزت ست آنجا
الموعظة خوانند از آنجا درگذرانید پردهٔ چهل دوم از جبر ست آنجا رحمت خوانند از انجا درگذرانید
پردهٔ چهل سوم از ملک ست آنجا البینة خوانند از آنجا درگذرانید پرده چهل چهارم از انس ست آنجا

السان خوانند از انجا درگذرانید پرده چهل ششم از رحمت ست آنجا الاب خوانند از انجا درگذرانند
پردهٔ چهل هفتم از عظمت ست آنجا البشری خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ چهل هشتم از قدرت ست آنجا
نعمة الله خوانند از آنجا درگذرانید پرده چهل نهم از کرامت ست آنجا الوحی خوانند از انجا درگذرانید
پردهٔ پنجاهم از قربت ست آنجا الذکر خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ پنجاه یکم از معرفت ست آنجا
المحفوظ خوانند از آنجا درگذرانید پرده پنجاه دوم از شریعت ست آنجا المستور خوانند از آنجا درگذرانید
پرده پنجاه سوم از حقیقت بود آنجا المتلوّ خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ پنجاه چهارم از طریقت ست آنجا
الهدی خوانند از انجا درگذرانید پرده پنجاه پنجم از نور سفید ست آنجا الشفاء خوانند از انجا درگذرانید
پردهٔ پنجاه ششم از نور سرخ ست آنجا الثناء خوانند از انجا درگذرانید پرده پنجاه هفتم از نور سبز ست آنجا
الصراط خوانند از انجا درگذرانید پرده پنجاه هشتم از نور زرد ست آنجا البصائر خوانند از انجا درگذرانید
پرده پنجاه نهم از نور سیاه ست آنجا النبأ خوانند از انجا درگذرانید پرده شصتم از مقدس است آنجا الماء
خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصت یکم از اخضر ست آنجا القسم خوانند از انجا درگذرانید پرده شصت دوم
از احمر ست آنجا العجیب خوانند از انجا درگذرانید پرده شصت سوم از ابیض ست آنجا التقبیل خوانند
از انجا درگذرانید پردهٔ شصت چهارم از اسود ست آنجا حبل الله خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصت
پنجم از جلال ست آنجا القول خوانند از انجا درگذرانید پرده شصت ششم از جمال ست آنجا المفصل
خوانند از انجا درگذرانند پرده شصت هفتم از کمال ست آنجا التنزیل خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ
شصت هشتم از عرب ست آنجا المهیمن خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ شصت نهم از ربوبیت ست آنجا
المنادی خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتادم از وهم ست آنجا الحق خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ
هفتاد یکم از علم ست آنجا الصدق خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد دوم از عقل ست آنجا النجم
خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد سوم از حیا ست آنجا البلاغ خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد
چهارم از حدّ ست انجا الروح خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد پنجم از برف ست آنجا الطیب
خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد ششم از چشمه ست آنجا الکلمة الله خوانند از انجا درگذرانید
پردهٔ هفتاد هفتم از عنبر ست آنجا رحمة الله خوانند از انجا درگذرانید و پردهٔ هفتاد هشتم از مشک ست
آنجا کلمة ربک خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هفتاد نهم از کافور ست آنجا الصحف خوانند از آنجا
درگذرانید پردهٔ هشتادم از عنبر ست آنجا المطهرة خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هشتاد یکم از صندل
ست آنجا التذکیر خوانند از انجا درگذرانید پردهٔ هشتاد دوم از زعفران ست آنجا المسرة خوانند

از انجا در گذرانید پردهٔ هشتاد وسوم از مرجان ست آنجا التصدیق خوانند از انجا در گذرانید پردهٔ هشتاد وچهارم
از آب ست آنجا التفضیل خوانند از انجا در گذرانید پرده هشتاد وپنجم از باد ست آنجا الناظر خوانند از آنجا
در گذرانید پردهٔ هشتاد وششم از ابر ست آنجا الناطق خوانند از انجا در گذرانید پرده هشتاد وهفتم از صدف
ست آنجا المتوصل خوانند از انجا در گذرانید پردهٔ هشتاد وهشتم از حکمت ست آنجا کلمات الله خوانند از انجا
در گذرانید پرده هشتاد ونهم از قلم ست آنجا التعلیم خوانند از انجا در گذرانید پردهٔ نودم از قضا ست آنجا
العدل خوانند از انجا در گذرانید پردهٔ نود ویکم از قدرت ست آنجا نیز العدل خوانند از انجا در گذرانید
پردهٔ نود ودوم از بزرگی ست آنجا ذوالذکر خوانند از انجا در گذرانید پرده نود وسوم از عظمت ست آنجا
احسن القصص خوانند از انجا در گذرانید پردهٔ نود وچهارم از سخاوة ست آنجا الشافع خوانند از انجا در گذرانید
پردهٔ نود وپنجم از شفاعت ست آنجا المشفع خوانند از انجا در گذرانید پردهٔ نود وششم از برکت ست آنجا
جامع الکلم خوانند از انجا در گذرانید پردهٔ نود وهفتم از نور ست آنجا الحجة خوانند از انجا در گذرانید از پردهٔ
تا پردهٔ دیگر هزار ساله راه بود فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون دران حجابها نظر کردم قصرهای
گوناگون ومقامهای عجائب دیدم که صفت آن بر زبان راست نیاید چون از ینجا پیشتر شدم تابش نور بسیار
ظاهر شد چون درمیان نور نظر کردم یک تجلی بدیدم بادب نشستم در دل من خوف ادب پدید آمد یک آواز نرم
از جانب دست راست ویک آواز از جانب دست چپ ویک آواز از پیش ویک آواز از پس بر آمد چنانکه کسے
می گوید که ای حبیب من پیشتر بیا وازان آواز نرم دل من نرم گشت وباز آواز آمد که ای محمد علیه الصلوة
والسلام هیچ ترس در دل خود راه مده وامشب مرتبه بزرگی خود مشاهده کن وهرچه میفرمائی بفرمای وهرچه
می پرسی بپرس که امشب نوبت تست تراحبیب خود خوانده ام حبیب بباید که از دوست بترسد فرمودند
حضرت رسول علیه الصلوة والسلام چون این ندا بشنیدم گفتم تو علیمی وعظیمی وخود را کمتر از خس می بینم چگونه
حبیب تو باشم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هر که خود را کمتر از کمترین بیند من اورا بزرگتر از بزرگان
می بینم ندا در رسید که اے حبیبم پیشتر بیا چون روانه شدم بمقامی رسیدم که در نور غرق شدم ودل خود را اثر
نور دیدم وعقل خود را الجنس دیگر دیدم که هرگز بگفتن راست نیاید چون نظر کردم گنبد تجلیات پیدا شد ندا در
رسید که بدرون این گنبد درآی چون در آمدم سه دریچه دیدم که پیدا شد از نور ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة
والسلام این آن دریچهاست که با تو گفته بودم اول از جانب دریچه راست نظر کن چون ازان دریچه نظر
کردم هفتاد هزار عرش بدیدم وبر هر عرش هفتاد هزار کرسی بدیدم وبزرگی هر کرسی کسی نداند الا خداوند
تعالے در تعجب بماندم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام از دریچهٔ دیگر قدرت مرا ببین چون از دریچه

دست چپ نظر کردم روز محشر را بدیدم که خلائق هژده هزار عالم جمع شده اند و آفتاب قد نیزه بر سر خلائق تافته می نماید غلغله و بانگ عذاب از هر جانب برخاسته و فرشتگان هفت طبقهٔ آسمان و زمین جمع شده اند و برای خدمت در هول بودند بعضے را بدوزخ می کشیدند و بعضے را بسوی بهشت می بردند گفتم این چه حکمت ست ندا در رسید که همه بدوستی تست اگر حقیقت این جای رامی پرسی بامت خود مگوی که کارخانهٔ ماست فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در حیرت بماندم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام از دریچه پیش نظر کن چون از دریچه پیش نظر کردم آن لوح المحفوظ را باز دیدم بر نوشته او نظر کردم بیهوش شدم چون بهوش باز آمدم ندا در رسید که هر چه در لوح دیدهٔ بامت خود نگوی و هیچ فرشته را خبر نکنی چون این ندا را بشنیدم از انجا بر خواستم و بآداب تمام ایستاده شدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام دیگر چه میخواهی بخواه گفتم خداوندا اول لقای تو میخواهم بعد از ان یک حاجت دیگر میخواهم که بطلبم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام مگر تو در ظاهر و باطن مرا نمی بینی حضرت محمد علیه الصلوة والسلام گفتند که بارخدایا اگر تو مرا ده چندان عقل دادهٔ اما آن هوش کجاست که دیدار تو بنیم و بشناسم و در باطن ترا می بینم بیچون و بیچگونه بے شبهه و بے نمونه و اگر در ظاهر می بینم ترا در هر جاے و در هر چیزے می بینم و چون عقل را در پیس تو میدوانم از همه چیز جدا می بینم و هر چند که عقل میدود بوصال تو نمیرسد و خوبی ترا بیشتر از بیشتر می بینم که دیگرے و عجائبے ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام اگر ترا درینجا دیدار خود بنمایم امتان ترا دیدار نخواهم نمودن فرمودند چون این ندا بشنیدم بسیار غمگین شدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چرا غمگین شدهٔ تراهم لقای خود بنمایم و امتان ترا در بهشت لقای خود بنمایم ترا حبیب خود خوانده ام اگر بگوی صد بار ترا و امتان ترا دیدار بنمایم اما آن چشم کجا داری که دیدار مرا ببینی فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون این ندا را بشنیدم شاد شدم گفتم خداوندا آن چشم را روزی کن که دیدار تو به بینم

رباعی

معشوق جمال لایزالی دارد
در قبضه صفات لاابالی دارد
تا حل نکند آنچه مراد دل او
بر عاشق خود عرض حالی دارد

ای برادر صفت لاابالی از عالم خود خطاب می کند که ای معشر بنی آدم اگر خواهید که ما را بشناسید دلی بیارید که ملوث بلوث حدوث نبود اگر میخواهید که دیدار ما را به بینید دیدهٔ بیارید که با قدر امکان آلوده نبود اگر میخواهید که کلام ما را بشنوید سمعے بیارید که بلوارق حدثان گرفتار نبود اگر میخواهید که ما را یاد کنید زبانے بیارید که بثنای مخلوقات میل نکرده باشد و الا زحمت وجود از راه سالکان بردارید که عالم قدم زحمت حدوث بر ندارد و جهان وجوب شعله اغیار بر در سرا پردهٔ اسرار روا ندارد و دل شناسا آن بود که بدو شناسا بود آری صفت محبت ست چون اثر خود ظاهر کند ندای فاذا احببت کنت له سمعًا و بصرًا و لسانًا و نورًا بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یعرف فرمودند حضرت رسول صلی الله

علیه وآله وسلم درہمین سخن بودم کہ یک جام پر از نور بینش بدست من پیدا شد ندا در رسید کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام این جام نور بینش را بر سر خود باند از آن نور بینش را بر سر خود انداختم از سر تا پای من ہمہ چشم شد ندا در رسید کہ ازین نور بینش در چشم خلائق مقدار نیم دانہ ارزن میدہم کہ ایشان آسمان وستارگان را از ہزار سالہ راہ می بینند ترا کہ تمام تن از نور بینش کردہ ام خود را چگونہ می بینی گفتم خداوندا انچہ می بینم شرح نتوان کردن در بحر التفاسیر آوردہ است کہ ندا در رسید کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام بالا نظر کن چون بالا نظر کردم یک صورت دیدم کہ بدان صورتے خوبتر ندیدہ بودم من عاشق آن صورت شدم بعد از ان آن صورت غائب شد درین تعجب باندم ندا در رسید کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام آن صورت زیبای کہ دیدے فقر ست اگر ما را میخواہی فقر را اختیار کن چنانکہ رسول علیه الصلوة والسلام فرمودہ الفقر فخری ندا در رسید کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام ہنوز درمیان ما و تو ہفتاد پردہ حجاب دیگر ست فرمودند از خدای تعالے این ندا بشنیدم در سجدہ رفتم گفتم خداوندا آن پردہ ہا را بردار ندا در رسید کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام سر از سجدہ بردار چون سر برداشتم پیش نظر کردم پردہ اول ہمچون شفق ظاہر شد و بعد از ان یک آواز رحمانیت از ان پردہ بر آمد کہ صفت آن آواز نتوان کردن ہمراہ آن آواز یک باد سرد بود دید آن باد آن شفق را بشکل پردہ برداشت واز برداشتن آن پردہ یک لقای رحمانی ظاہر گشت از سر تا پای آن صورت رحم بود اشک از چشمہای او معرفت و در ہر قطرۂ آن صد ہزار معرفت می نمود واز ہر آواز دلنواز او آہنگ حقیقت می شنود واز رفتار شکستگے او صد ہزار طریقت میکشود در حال خود نظر کردم تمام تن خود را مانند آب افتادہ دیدم و دل من از غربت تمام مہر گشتہ بود ندا در رسید کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام درمیان ما و تو ہنوز شصت نہ پردۂ باقی ست این پردۂ رحمانی بود کہ برداشتہ ام گفتم خداوندا پردۂ دیگر بردار ندا در رسید کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام نظر کن چون نظر کردم یک پردۂ دیگر برنگ آتش ظاہر شد چون در خود نظر کردم باز تن خود را تمام چشم دیدم چون بران حجاب نظر انداختم یک نعرۂ پر از ہیبت بر آمد واز ان نعرہ آن پردہ بشگافت و درمیان آن پردہ یک عکسے پدید آمد فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم چون بران عکس نظر کردم از ہیبت آن بلرزیدم ندا در رسید کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام چہ دیدۂ گفتم خداوندا چہ گویم کہ از ترس وہول نمی توانم گفتم ندا در رسید کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام ہنوز چہ دیدۂ درمیان ما و تو شصت ہشت پردہ باقی ست این حجاب قہاری بود کہ برداشتہ ام گفتم خداوندا پردۂ دیگر بردار ندا در رسید کہ یا محمد علیه الصلوة والسلام نظر کن نظر کردم باز یک پردۂ دیگر ہمچون ابر سفید پیدا شد چون دران پردہ نظر کردم یک عکسے بدیدم کہ نہ فلک وہشت بہشت وہمہ آفرینش در دست راست او بود وہفت دوزخ وپل صراط بر دست چپ او بود

بیهوش شدم چون بهوش باز آمدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چه بیهوش افتادهٔ هنوز درمیان ما
و توشصت هفت پرده باقی ست درین حجاب عکس جباری بود که برداشتم گفتم خداوندا پردهٔ دیگر بردار ندا در رسید
که یا محمد علیه الصلوة والسلام نظر کن چون نظر کردم یک پردهٔ دیگر همچون ابر سرخ دیدم از درون آن پرده یک آواز
بر آمد آن پرده از میان دور شد یک عکس عجائب بدیدم در تعجب شدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام
چه در تعجب ماندهٔ هنوز درمیان ما و توشصت شش پرده باقی ست درین پرده عکس سبحانی بود که برداشتم گفتم
خداوندا پردهٔ دیگر بردار ناگاه پردهٔ پنجم ظاهر شد چون نظر کردم عکس یک مرد پیری در نظرم افتاد موی سر و ریش او
سفید بود فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون نظر من بروی پر نور آن مرد پیر افتاد حیا در دل من
پدید آمد باز در یک لحظه عکس آن مرد پیر غائب شد چون این معاینه نمودم در تعجب شدم ندا در رسید که یا محمد
علیه الصلوة والسلام این صفت بزرگی من ست اکنون باید که صفت این پنج حجاب که مذکور شد بامت خود
بگوی و بدیگر پردها که عکس خود بنمایم بامت خود هرگز نخواهی گفت و با همه صفت در روز قیامت دیدار خود
در بهشت بامت تو خواهم نمودن فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بهمین صفت بشصت هشت
پرده مشرف گشتم چون به پردهٔ شصت نهم رسیدم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام سه حجاب درمابین
ما و تو مانده است از ان سه حجاب صفت دو حجاب را بامت خواهی گفت فرمودند رسول صلی الله علیه وآله
وسلم چون پیشتر نظر کردم پردهٔ شصت نهم همچون ماه تابان دیدم بعد از ان از ان پرده یک شگاف
پدید آمد چون دران شگاف نظر کردم یک لقای پر حیای دیدم که صفت جمال آن بزبان نگنجد دران جمال
صد هزار خوبی و صد هزار فهم و ادراک و صد هزار رحمانیت بود که ظاهر می شد و در همه صفتها موصوف بود و
بگردش صد هزار ماهتاب و صد هزار ستارگان همچون پروانه غلطان و پیچان دیدم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم چون دران نظر کردم صد هزار حیرت از من برخاست و بدیدم و نعره بر آوردم و بیهوش
افتادم و از هر موی من لفظ الله الله می بر آمد از عرش تا تحت الثری آنچه آفرینش حق تعالے بود روشن
شده بود فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم من دران وقت هفتاد هزار سال بیهوش افتاده بماندم
و بعد از هفتاد هزار سال بهوش آمدم چون چشم خود بکشادم سر خود را بر زانوی او دیدم زود با ادب برخاستم
و در دل من هزار حیا و شرم و صد هزار نور غلبه کرد چون در خود نظر کردم همه تن خود را از نور ماه تابان بدیدم
چون باز پیشتر نظر کردم هیچ ندیدم بیقرار گشتم با هزار درد و زاری بگریستم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام
هیچ گریه مکن که هنوز درمیان ما و تو یک پردهٔ دیگر باقی ست چون پیشتر نظر کردم پردهٔ هستی و نیستی
از میان دور شد بوصال الله تعالی رسیدم که بیچون و بیچگونه و بی شبه و بی نمونه بود آن یکسه حاجت

که مانده بود دران وصال عطا شدے کام وبے زبان وبے آواز وبے لب دندان سخن درمیان آمد نظم

محمد در مکان بی مکانی	بدید آنجا نشان بی نشانی	کلام سرمدی بے نقل بشنید
خداوند جهان را بی جهت دید	بهر عضوی تنش رقصے برآورد	زهر موی دلش چشمے برآورد
دران دیدن که حضرت حاصلش بود	دلش در چشم چشم اندر دلش بود	خطاب آمد که ای مقصود درگاه
هر آن حاجت که مقصودست درخواه	سرای فضل بود از بخل خالے	برات گنج رحمت خواست حالی
گنهگاران امت را دعا کرد	خدایش جمله حاجتها روا کرد	چنانچه مولانا معین الدین فرموده اند
دلبران ماه پیکر دیده ام	وز جمالت حسن دیگر دیده ام	خوبرویان را جمال دلرباست
لیک کس را نیست آن کانکه تراست	هست نورے در جبین تو منیر	کان بصد پرده نمی گردد ستیر
وین چه نورست اینکه تابان از توشد	هفت کوکب نور افشان از توشد	نور تو از عرش نے کرسی بود
نور تو از مطلع قدسی بود	تو مکمل از کمال کیستی	مظهر نور جمال کیستی
نیست چون هر دیده را نور بصر	تا که حسنت بیند از جائے دگر	تو ز نور پادشاه عالمے
تو کجا و خاک و آب آدمی	بر جمال دوست تو آئینهٔ	لاجرم یک لحظه بے آئین نهٔ
نے ملک شد محرم او را نی فلک	با تو گفت اسرار الله معک	سر نهانے که جان محرم نبود
حق همی گفت و محمد می شنود	ده چه می گویم که در بحر وصال	قائل و سامع همه غرقند لال
هر که در بحر هوایت غرق شد	آب او را هم قدم هم فرق شد	میم احمد رفت باقی ماند احد
چون دوئی برخاست از روی عدد	غوص کم کن اندرین بحر عمیق	تا نگردی اندرین دریا غریق
هان معینی تن زن دیگر مجوی	هان بدست خود هلاک خود مجوی	نغمه از نایے ست نی از نے بدان
مستی از ساقی ست نی از می بدان	ما چو مست از دیدن ساقی شدیم	درگذشتیم از فنا باقی شدیم
چون برون آمد جمالش از نقاب	ختم کن والله اعلم بالصواب	فرمودند حضرت رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم بعد از ان از وصال در اقامت آمدم چنانچه گفته اند **بیت**

من آن نیم که ز عشق تو پای پس دارم	اگر به تیغ کشندم که در تو نگذارم
مترس از شب هجران که چون همی گذرد	مبادا هیچکسے را قوی ست دشوارم
من از جمال تو ای سرو باغ تا دیدم	هوس نشد که گهی دل رود بگلزارم
اگر دهند بفردا بهشت با همه چیز	بحبهٔ نخرم من که مست دیدارم

یا ارحم الراحمین

باب بست وہفتم در بیان تکلم نمودن حضرت حق سبحانہ وتعالے باآنحضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسوال وجواب از طرفین ونماز پنجگانہ وسی روز روزۂ ماہ مبارک رمضان وطواف خانۂ کعبہ معظمہ بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبر امتان او فرض شدن

قال اللہ تعالیٰ فاوحی الی عبدہ ما اوحے یعنی حق سبحانہ وتعالے گفت با بندۂ خود محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وانچہ گفت اظہار نفرمود کہ چہ گفت زیراکہ میان دوستان اسرار پوشیدہ بہتر ست لاجرم چون بیان مقام او فرمود کہ قاب قوسین او ادنیٰ یعنی مقدار دو گوشۂ کمان یا کمتر بیان کیفیت وکمیت او تعین نفرمود ہمچنان مبہم گذاشت ودر حال رسیدن او بسدرۃ ومشاہدۂ عجیب وغریب آن گفت کہ اذ یغشی السدرۃ ما یغشی ہمچنان پوشیدہ گذاشت وبیان غایتی نفرمود ودر نمودن آیات بینات بوی نیز طائفہ ابہام رعایت فرمودہ گفت لقد رای من آیات ربہ الکبریٰ ودر تکلم باوی گفت فاوحی الیٰ عبدہ ما اوحی تا علمائے ازارباب احتیاط از تعین آن کلمات دخل نفرمودہ اند وآن راز سربمہر را بمفتاح بیان نکشودہ اند ودیگر از علما آنچہ بنظر انور ایشان از روایات صحیحہ رسیدہ است در رشتۂ تقریر وضابطۂ تحریر منتظم گردانیدہ اند از جملۂ آن یک صد بست قول درین کتاب اولو الالباب معروض می گردد **قول دوم** چنین منقول ست از کتاب صحیح بخاری واز تواریخ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند آنگہ کہ مرا بمعراج بردند بجای رسیدم کہ ہیچ آدمی از من مکرم تر نبود کہ محمدم (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) حق سبحانہ وتعالیٰ بے کام وبے زبان مرا گفت یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام ذات پاک مرا ثنا گوی فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ لا احصی ثناء علیک وکل ثناء یعود الیک جل عن ثنائی جناب قدسک انت کما اثنیت علیٰ نفسک یعنی فرمودند حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خداوندا سپاس تو بر زبان نمیتوانم وستایش نمی شمارم ہرچہ در صحیفۂ کائنات از جنس اثنیہ ومحامد ست ہمہ بجناب کبریای تو عاید ہست از دست وزبان ما چہ آید کہ سپاس وستایش ترا شاید تو چنانی کہ خود گفتۂ وگوہر ثنا آن ست کہ تو خود سفتۂ **حمد**

آنجا کہ کمال کبریای تو بود ✤ ہم حمد ثنای تو سزای تو بود ✤ عالم نمی از بحر عطای تو بود ✤ ما را چہ حد حمد ثنای تو بود ✤

رباعی من کیستم اندر چہ شمارم چہ کسم ✤ با ہمرہی سگانش باشد ہوسم ✤ در قافلۂ کہ اوست دانم نرسم ✤ این بس کہ رسد ز دور بانگ جرسم ✤ اے مفضل بے فضول وای عادل بے عدول ای قاضی بے

عزل وای قائم بے ہزل ای ناظر بے نظیر وای قادر بے تدویر اے جبار بے عدیل ای قاہر بے
بدیل ای پادشاہ بے وزیر ای لطیف بینایان ای علیم دانایان ای خبیر بے خبران یامن لایحتاج
الی البیان والتفسیر ای مالک ہمہ ملوکان ای رازق ہمہ مرزوقان ای مبدع بے غلط اے
صانع بے آلت ای بخشندہ بے عوض ای بخشایندہ بے غرض ای اول بے بدایت وای آخر
بے نہایت ای ظاہر بے صورت وای باطن بے ضرورت ای حی بے جبلت ای قویم بے حالت
ای غنی بے قلت ای سمیع بے جبلت ای معطی بے منت ای منعم بے نہایت ای بینای بے حدیقہ
ای توانای بے جارحہ ای علام بے تفکر ای قسام بے تغیر ای جبار بے تجبر وای قہار بے تقہر اے
مقدری کہ تیر تقدیر ترا ہیچ تدبیر دفع نتوان کردن ای مبدعی کہ رقم قلم تو ہیچ آب محو نگرود ای سلطانے
کہ در سلطنت مشغولی نداری وای ملکے کہ از مملکت معزولی نداری وای دانندہ ضمایر وای بینندہ
سرایر ای دستگیر ہر سرگشتہ وای دلیل ہر برگشتہ ای فریادرس ہر درماندہ ای چارہ ساز ہر بیچارہ
ای دوستدار نیکوکاران ای غفار گنہگاران وای ستار تباہ کاران وای دستگیر نگونساران ای کریم
پشیمان شدگان ای رحیم پریشانان ای مونس پر غمان ای مجیب خوانندگان ای معین درماندگان
ای چارہ ساز درویشان اے پناہ بے خویشان ای خالق متفکران ای رہنمای متحیران ای معبود
جانوران وای روزی دہندہ بے کاران وای شفابخش بیماران ای سمیع گویندگان اے بصیر
جویندگان اے رحیم بابندگان ای آرزو بخش آرزومندان ای راحت بخش دردمندان ای
دانندہ رازہا وای شنوندہ آوازہا ای بخشایندہ محنتہا یا ملجأ الضعفا یا غنی الفقرا ای مبرا از عوایق
ای منزہ از علایق ای مطلع بر دقایق اے بے نیاز از خلایق ای مفضلے کہ بافضال کس ترا حاجت
نیست ای منتقمے کہ انتقام ترا نہایت نیست ای عادلی کہ با عدل تو کس را حجت نیست ای منعمے کہ انعام
ترا نہایت نیست ای کریمی کہ ما بدان را از بلای تو گریز نیست وای قادری کہ ہیچ منازعی را بر تو
دست آویز نیست

مناجات

ہستیٔ تو صورت پیوند نہ
ما بتو قایم و تو قایم بذات
ما ہمہ فانی بقا بس تراست

ای ہمہ ہستی ز تو پیدا شدہ
تو بکس و کس بتو مانند نہ
آنکہ تغیر نپذیرد توئی
ملک تعالی و تقدس تراست

خاک ضعیف از تو توانا شدہ
زیر نشین علمت کائنات
آنکہ نہ مردست نمیرد توئی
اللہ تعالی توئی یارب ہمہ خلقانت

قول سوم خفتہ اند بیدار توئی یارب ای بار خدایا من و خلق ہژدہ ہزار عالم از ثنا گفتن عاجزیم
حق تعالے فرمود کہ ای محمد علیہ الصلوۃ والسلام ثنا گفتن ترا من دوست میدارم اگر دوستیٔ تو

بنودی خدائی خود را آشکارا نمیکردم بعزت وجلال من که هر که ترا دوست دارد و اگر برابر آسمان وزمین
گناه دارد آن بنده را بیامرزم و بروی رحمت کنم و هر که ترا دشمن دارد اگر برابر آسمان وزمین طاعت
دارد چون دوستی تو در میان نباشد جای او در دوزخ باشد تا اهل عالم بدانند که ترا بدرگاه ما چنین قرب
ست حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شاد شدند و سجدۂ شکر بجا آوردند رباعے

بے روی تو جان قرار نتوانم کرد ‖ احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر موی ‖ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

قول چهارم حضرت خداوند جل وعلا حضرت رسالت پناهی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را صد چندان ثنا
گفت پس حضرت بی نیاز فرمود که اگر بندگان من که در هژده هزار عالم اند مرا هژده نام میخوانند من ترا هژده
هزار نام بخوانم ای محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بعزت وجلال من که خداوندم هر آن بنده که از بندگان من
واتی از امتان تو مر ترا بانود و نه نام بخواند جزای خواندن او ثواب فرشتگان مقرب بدهم و ثواب نود و نه
پیغمبران و شهیدان و ثواب نود و نه ساله طاعت بدهم و هر که نود و نه نام تو با خود دارد یا در عمر خود یکبار بخواند ثواب
نود و نه حج و عمره را بنام او در بهشت ثبت گردانم از برکت این نود و نه نام کوشکی در بهشت بدهم و هر کوشکی را فراخی
یکساله راه باشد و هر که نود و نه نام ترا بخواند از مکر شیطان لعین ایمن باشد و هر روزی چهار فرشته مقرب بفرمان
من بانگاهبانی آن بنده بروند و گویند که بندهٔ موحد ست که هیچ بدی باو نرسد هر که این نود و نه نام تو بر زبان راند
چنانچه تو نزدیک من عزیزی آن بنده نیز در نزد من عزیز باشد و مکرم گردد و دشمنان او مقهور شوند یا رسول اللہ
هر که این نود و نه نام تو با خود دارد و بهیچ کارے وهمی در نماند و زود کارش ساخته گردد و از فقر اضطراری ایمن باشد
و هر حاجتے که از درگاه ما بخواهد اجابت کنم به برکت این نود و نه نام و نود و نه نام این ست بسم اللہ الرحمن الرحیم
محمد صلے اللہ علیہ وسلم حامد صلے اللہ علیہ وسلم احمد صلے اللہ علیہ وسلم محمود صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم مشهود صلے اللہ علیہ وسلم قاسم صلی اللہ علیہ وسلم عاقب صلی اللہ علیہ وسلم فاتح صلی اللہ علیہ وسلم
خاتم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاشر صلے اللہ علیہ وسلم ماحی صلے اللہ علیہ وسلم داعی صلے اللہ علیہ وسلم
سراج صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم منیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بشیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نذیر صلی اللہ علیہ وسلم
مبین صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم رسول صلے اللہ علیہ وسلم نبے صلے اللہ علیہ وسلم هادی صلے اللہ علیہ وسلم
مهدی صلے اللہ علیہ وسلم خلیل صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ولی صلے اللہ علیہ وسلم نصیر صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم طٰه صلے اللہ علیہ وسلم یٰس صلے اللہ علیہ وسلم مزمل صلے اللہ علیہ وسلم مدثر صلی اللہ علیہ وسلم
حبیب صلے اللہ علیہ وسلم کلیم صلے اللہ علیہ وسلم مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم مرتضےٰ صلے اللہ علیہ وسلم
مختار صلے اللہ علیہ وسلم مصدق صلی اللہ علیہ وسلم قائم صلے اللہ علیہ وسلم حجت صلے اللہ علیہ وسلم

بیان صلی الله علیه وسلم حافظ صلی الله علیه وآله وسلم شاهد صلی الله علیه وسلم عادل صلی الله علیه وسلم
حلیم صلی الله علیه وسلم نور صلی الله علیه وسلم مبین صلی الله علیه وسلم برهان صلی الله علیه وسلم
مطیع صلی الله علیه وآله وسلم مذکر صلی الله علیه وسلم امین صلی الله علیه وسلم واعظ صلی الله علیه وسلم
صاحب صلی الله علیه وآله وسلم ناطق صلی الله علیه وسلم صادق صلی الله علیه وسلم مکی صلی الله علیه وسلم
مدنی صلی الله علیه وآله وسلم مکین صلی الله علیه وسلم عربی صلی الله علیه وسلم ابطحی صلی الله علیه وسلم
هاشمی صلی الله علیه وآله وسلم قریشی صلی الله علیه وسلم عزیز صلی الله علیه وسلم حریص صلی الله علیه وسلم
رؤف صلی الله علیه وآله وسلم رحیم صلی الله علیه وسلم جواد صلی الله علیه وسلم کریم صلی الله علیه وسلم
غنی صلی الله علیه وسلم علیم صلی الله علیه وسلم طیب صلی الله علیه وسلم مطیب صلی الله علیه وسلم
فصیح صلی الله علیه وسلم ملیح صلی الله علیه وسلم رشید صلی الله علیه وسلم طاهر صلی الله علیه وسلم
مطهر صلی الله علیه وسلم امام صلی الله علیه وسلم متقی صلی الله علیه وسلم بارّ صلی الله علیه وسلم
شفا صلی الله علیه وسلم متوسط صلی الله علیه وسلم سابق صلی الله علیه وسلم مقتصد صلی الله علیه وسلم
حق صلی الله علیه وسلم قوی صلی الله علیه وسلم اول صلی الله علیه وسلم آخر صلی الله علیه وسلم
ظاهر صلی الله علیه وسلم باطن صلی الله علیه وسلم رحمت صلی الله علیه وسلم شافع صلی الله علیه وسلم
مشفع صلی الله علیه وآله وسلم محرم صلی الله علیه وسلم محال صلی الله علیه وسلم آمر صلی الله علیه وسلم
حکیم صلی الله علیه وسلم رقیب صلی الله علیه وآله وسلم حبیب صلی الله علیه وسلم مجتبی صلی الله علیه وسلم

قول پنجم در روضة الواعظین آورده است که اسم محمد قولی ست وآن عبارت ست که از ثنا و مدحت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از بسیاری ستایش وی مر حق سبحانه وتعالی را مسمّی باحمد گشت صلی الله علیه وسلم یعنی بسیار ستاینده وگانه یقول از بسیاری که ما ترا ستودیم محمد علیه السلام گشتی واز بسیاری که تو ما را ستودی احمد گشتی صلی الله علیه وآله وسلم دوست آن بود که دوست خود را بستاید تو ما را میستائی ما نیز ترا می ستائیم **بیت**

توخاصهٔ ما باش که ما نیز ترائیم — در هر دو جهان مقصود تو مائیم
ما گنج نهانیم تو فتاح فتوحے — هم از تو برای تو در گنج کشائیم
ما بر صفت خویش ترا جلوه نمودیم — تا ز آینهٔ ذات تو خود را بنمائیم

قول ششم در خلاصة الحقائق آورده است که فرمودند که جناب حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج از حق تعالی پرسیدم که الٰهی ترا بامت من فضل ومنت بسیارست آن کدام منت ست که هیچ منت ورای آن نیست گفت یا محمد علیه الصلوٰة والسلام از امروز تا آنزمانے که دنیا بسر آید هرکه از امت تو متولد شود ورا نام نهند چنانکه یک حرفی از حروف بسم الله الرحمن الرحیم در نام او باشد ورا بیامرزم وبسم الله الرحمن الرحیم از ده حروف بیش نیست وباقی آن مکررست

قول هفتم در بیان آیهٔ کریمهٔ آمن الرسول و ذکر سوال و جواب که درین آیت بورود رسیده بالطائف و اشارات آن

علمای تفسیر قدس الله ارواحهم بران متفق اند که چون خواجه علیه الصلوٰة والسلام بمقام قرب الٰهی رسید و سلام بشنید و از مرتبه علم الیقین بدرجه عین الیقین ترقی نمود ایمان غیبی شهودے گشت حقتعالی از ان ایمان خبر داد و فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه بایمان رسول خود وانچه برو فرستاده گواهی داد آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم امت را نیز بایمان خود بر خود شریک کرده گفت والمؤمنون وآن مقامی که شهادت او را از حق تعالی جز قبول وجه دیگری نبود بر واتیے آنکه حضرت خداوند تعالی سوال کرد که آمن الرسول ای آمن یعنی ایمان آورد رسول گفتم آری بعد از ان پرسید که دیگر که ایمان آورد گفتم والمومنون کل آمن بالله تا آنجا که غفرانك ربنا والیك المصیر خطاب آمد که قد غفرت لك ولامتك ترا و امت ترا بیامرزیدم و نکته اینجاست که صدق رسول صلے الله علیه وآله وسلم هرگز بکذب مبدل نگردد و مقبول الله تعالی مردود نشود و بعضے گفته اند که هر دو قول خداوندست سبحانه وتعالی چنانچه گواهی داد بر ایمان رسول علیه الصلوٰة والسلام همچنین گواهی داد بر ایمان امتان محمد علیه الصلوٰة والسلام بدلیل عطف والمؤمنون زیرا که معطوف حکم معطوف علیه دارد فیما یجب و یمتنع همین دلیل بسنده ست چنانچه ایمان رسول را صلے الله علیه وآله وسلم زوال نیست ایمان مؤمنان را نیز زوال نخواهد بود والحمد لله و اشارت دیگر درین باب آن ست که چون خداوند عزوجل بر کسے ثنا گفته دیگر هرگز نسزد که ستودهٔ خویش را نکوهش کند چون از کسی شکر کرد دیگر روا نباشد که گله کند باز گفت کل آمن بالله بدین سخن ایشان را از شرک بیزار گردانید باز گفت و ملائکه بدین کلمه مؤمنان را انکافران مکه که ملائکه را بنات الله می گفته اند ممتاز گردانید بعد از ان گفت وکتبه ورسله باکه ایشان را از یهودی و ترسائی در پناه خود نگاه داشت که ایشان با بعضے از پیغمبران ایمان آوردند و با بعضی نه و با بعضے از کتب ایمان آوردند و با بعضے نه آنگاه فرمود که لانفرق بین احد من رسله این شکرست که حق تعالی ازین امت یاد می کند ایشان گویند که میان انبیا جدائی نیفکنیم یعنے بهمه ایمان آریم و هیچ کدام را دروغ گوی نداریم بعد از ان میگویند که قالوا سمعنا واطعنا یعنی شنودیم بگوشهای خود واطاعت کردیم بدلهای خود هرچند میشنویم ستایش تو ولیکن پای از حد بندگی بیرون نگذاریم و بدین ستودن غره نکردیم باز گفت غفرانك ربنا مصدرست ای اغفر غفرانك تفصیل اگر که از بندگان طاعت نخواهد تا شکر کند و بعد از انکه معصیت کردند گله نکرد و شکایت نه نمود چون از معصیت آمرزش خواستند ایشان را بآن بستود

واستغفار ایشان را بنص کتاب اظهار فرمود وگناه ایشان را مخفی داشت واگر طاعت خواستے شکر
گفتے چون در طاعت تقصیرے کردے بنده دولت شکرگزاری حضرت حقتعالے نیافتے واگر بمعصیت
گله کردی اسم ستاری جمال ننمودے باتو این لطف پیش برد تا دلالت کند بر کمال دوستی نسبت باین امت
کانه یقول ای بنده من از تو همین پسندم که تو خود را محتاج من دانی واین مگوی که یهودان گفتند ان الله
فقیر ونحن اغنیاء ایشان خود را تونگر گفتند فقیر شان گردانیدم وضربت علیهم الذلة والمسکنة
تو فقیری را بخود اسناد کردی وبدرگاه ما گدائی پیش آوردی غفرانک ربنا ما ترا پادشاه ممالک جنت کردیم
واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا بعد ازان فرمود که والیک المصیر یعنی بازگشت ما بتست
ما را پاک وآسوده نزد خود بر بعد ازان فرمود که لا یکلف الله نفسا الا وسعها ای طاقتها واین جواب ست
مرد عای حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را گفت ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بعد ازان فرمود که
لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ای معصیتها حق تعالے خود را لے نیاز داشت از فعل بندگان
اگر طاعت کنی تراست واگر معصیت کنی بر تست نفع وضرر آن با تو راجع ست بعد ازان فرمود حق سبحانه
وتعالی ای حبیب من امشب شب عطاست حاجت بخواه تا رد والکنم بطلب تا بدهم بخواه تا به بخشم حضرت
رسول صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند که من این مراد خواستم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا

ذات عزیز خود را بامت جمع کرد وگفت ای پروردگار ما را بفراموشی نگیری رباعی

ای آنکه تو گوینده هر آوازی | ان نسینا من الاموره
ور دهمه راز لطف درمان سازی | از شرم گناه سر فرو دیم چو چنگ | شاید که بلطف خویش درمان سازی

او اخطانا فی المنهی جواب آمد که لا یؤاخذکم الله باللغو بدانکه گناه از چهار بیش نیست یا بفراموشی
کند یا بکره یا بخطا ویا عمدا حضرت رسول صلے الله علیه وسلم ازین چهار دو نوع را درخواست نمود وگفت یارب
خداوندا این دو گناه را که بفراموشی یا بخطا شده باشد به بخش حق تعالی بکریمی وبزرگی خود سه گناه را بخشید
فرمان شد که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم امت خود را خبر ده که رفعت عن امتك الخطأ والنسیان
استکرهوا علیه یعنی خطا ونسیان از امت تو بر داشتم وبرین زیاده نیز کردم یعنی انچه باکراه صادر شود آن را نیز
درگذرانم باقی ماند گناه عمدا اگر خواهم عذاب کنم واگر خواهم عفو کنم اما عفو کردن را دوست دارم اگر حق سبحانه وتعالے
گناه عمد را هم بخشیدی امت ایمن گشتی واین بودن از حق سبحانه وتعالے کفرست باز فرمان دررسید
که یا محمد علیه الصلوة والسلام چه جای خاموشی ست بخواه تا بدهم از من هرچه میخواهی بخواه بیت

فرمان ده ملک انبیا کیست توئی | مصداق تعز من تشاء کیست توئی | روشن نظر القدر ای کیست توئی
پرورده حضرت خدا کیست توئی | امشب طبیب هزاران هزار بیمار میباید که حاجت بخواهی گفت ربنا

ولا تحمل علینا اصرًا کما حملته علی الذین من قبلنا ای پروردگار ما بارہای گران وکارہای سخت بر ما منه چنانکه
امتان پیشین را نهادی وشریعت مارا چون شریعت ایشان دشوار مکن فان توبة من قبلنا القتل
توبهٔ امتان پیشین قتل بود ومن اذنب منهم سرًّا اظهر ذلك علی جبینه او علی باب داره فعلت کذا و
عقوبته کذا وکفارته کذا فهم یباشر ذلك الکفارة لا یغیب ذلك عن ناصیته وهر که از امتان پیشین گناه پنهانی
کردی آن گناه بر پیشانیٔ او یا بر در خانهٔ نوشته پدید آمدی که چنان گناه کردی وروی خود را بدین تباهی سیاه
کردی وعقوبت آن چنین ست وکفارت تو خودرا کشتن ست ویا باتش سوزان خودرا سوختن ست تا آن کفاره
ندادی آن نوشته از پیشانی او نرفتی وکان لا یجوز لهم الصلوة الا فی الملك او فی المسجد ونماز ایشان جز در
زمین ملک ومسجد روا نبودی ولا یجوز التیمم عند عدم الماء ایشان را تیمم روا نبودی وکان لا یطهر ثیابهم
اذا اصابتهم بنجاسة وانما یطهر بالقطع وان کان الثوب نفیسًا اگر جامه ایشان نجس شدی بشستن پاک نشدی
بایستی قطع کردن اگرچه نفیس بودی ومن طلق منهم امرأته لا تحل له غیرها حتی یموت تلك المرأة اگر کسی از ایشان
زن خودرا طلاق کردی تا آن زن نمردی زن دیگر باور روا نبودی ودر بعضے روایت وارد شده است که
هر بار گرانی که در شرایع ما تقدم وارد گشته بود یک یک تفصیل ذکر میفرمود الله تعالے از آن تجاوزی می نمود
چنانکه اگر کسے از ایشان دشنام پدر مادر کردی موجب القتل گشتے دیگر آنکه هر که گواهی بدروغ دادی کشتن
حدّ او بودی دیگر آنکه زکوة مال ایشان ربع نصاب بودی مثلاً از دو صد درهم پنجاه درهم بود ودیگر آنکه در ایام صوم
بعد از نماز خفتن مباشرت با اهل خود جائز نبودی ودیگر اینکه افطار نیز ایشان را جائز نبودی بعد از نماز خفتن
تا نماز شام روز دیگر ودیگر آنکه اگر کسے بفراموشی در ایام صوم تناول کردی روزهٔ او باطل شدی حضرت
رسول صلے الله علیه وآله وسلم این وامثال این از حق تعالے درخواست نمود ند حق تعالی کرم نموده این
بار گران از امت محمد صلے الله علیه وآله وسلم برداشت جواب آمد که وضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت
علیهم رباعے ۞ ای لطف تو دستگیر هر ناکس وکس ۞ یک ذرّه ز رحمتت مرا گردد بس
کس نیست که دستگیر دم جز کرمت ۞ یارب تو بلطف خویش فریاد م رس ۞ چون خواجه صلے الله علیه
وآله وسلم بازار کرم را گرم دید حاجت دیگر درخواست نموده گفت ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به یارب
باری که طاقت آن نداریم بر ما منه بعضے گفته اند که این دعا تاکید دعای اول ست اما محققان میگویند که این
بار دیگر ست بعضے گفته اند که مراد سختیهاے روز قیامت ست که هیچکس را طاقت آن نیست اما می گویند
که باری که بنده طاقت برداشتن آن ندارد آن قطیعت ست که دوست طاقت فراق دوست ندارد
وقطع الاوصال ایسر من قطع الوصال چنانکه بزرگی میفرمایند که الٰهی مهما عذبتنی فلا تعذبنی بذل الحجاب

یعنی بهرچه خواهی مرا عذاب کن اما بدل حجاب عذاب مکن که طاقت آن ندارم بیت | هرچه بر من کنی روا باشد

ترک نادیدنت کرا باشد | جمله شدائد درکات دوزخ بر دوستان آن نکند که یک لحظه از فراق آمادر و ناخواست

که هیچ درمانی نیست بیت | باز شنم از لفظ بالا بندی | آتش بزنندی بخشاییندی | بر جان عزیز من نمکت ساییندی

از دوست بدیدم نفرماییندی | و بیشتر دعای عارفان این بوده است که یارب فراق مکن دیگر هرچه خواهی بکن

بیت بدان خدای که جز وی خدای دیگر نیست ؂ که از فراق بتر در جهان بلائی نیست ؂ جواب آمد که لا یکلف الله نفسًا الا وسعها سیدا چون شمارا طاقت فراق نیست من با شما فزون از طاقت شما کار نکنم و بیاره فراق نگونسار نکنم رباعی ای دل مطلب که یار که یاری داری ؂ غم نیز مخور که غمگساری داری ؂ بوی ز گل وصال کس را نرسد المنة لله که تو یارے داری ؂ چون خواجه علیه الصلوٰة والسلام دید که هرچه گوید پیش میرود تا آنجا که سخن میدود در خشش همت پیشتر راند و زبان شفاعت بحکم شفقت بگشاد و گفت واعف عنا العفو اذهاب اثر الذنب از ما عفو کن و درگذار هرچه که ناشایسته باشد چنانکه اثر گناه باقی نماند جواب آمد که و یعفو عن السیئات گوئی حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم شرم میداشت که ذکر گناه امت کند و گفت عفو کن از ما انگفت چه عفو کن و کدام درگذر کن کریم همه خطارا راجع کرد در وقت جواب گفت و یعفوا عن السیئات تا دلنے که هیچ گناهی از تحت عفو او بیرون نیست باز خواجه صلے الله علیه وآله وسلم دعاے دیگر کرد و گفت واغفر لنا چون عفو کردی بپوشش تا پرده ما دریده نشود و غیر از تو دیگرے قبائح افعال مارا نداند که ما چه کرده ایم جواب آمد که ان الله یغفر الذنوب جمیعًا۔ انّ تاکید را باشد الذنوب الالف لام استغراق جنس را باشد جمیعًا تاکید دیگر یعنے هر آئینه که خداوند تعالےٰ همه گناهان را بپوشد رباعی

در پرده جان مونس و غمخوار توئی | کارم تو نکو کن که نکوکار توئے | عیبم تو بپوشش امروز از آن

پوشیده نمانده است که ستار توئی | باز گفت وارحمنا صد هزار جان نثار قدم آن عالی همت باد که هرچند

دوست می بخشید وی باز درخواست می کرد و گفت برما رحمت کن والرحمة اسم لما یحبه العبد و بر لفیه و نیفته دنیا و دنیاء کار هر دو جهان امت در کلمه جمع کرد که و کان یعنی چنانچه گناهان ما درگذاریدی آنرا سبب روح و راحت امت ما گردان نه مستلزم زخم و جراحت جواب آمد که و کان بالمؤمنین رحیمًا اگر رحمت اکنون کنم تو میخواهی از امت برآید و کان اشارت ازل ست یعنی تا من بوده ام بر امتان تو رحیم بوده ام و دعای تو مارا در رحمت نیاورد بلکه رحمت ما ترا در دعا آورد سیدا آن روز درخواست تو کجا بود که ما ندای کرم درداده بودیم که یا امت محمد علیه الصلوٰة والسلام اجبتکم قبل ان تدعونی واعطیتکم قبل ان تسألونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی ای امت محمد صلے الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه دعا کنید اجابت

رباعی کردم وپیش ازانکه سوال کنید عطا کردم وپیش ازانکه آمرزش خواہید آمرزیدم | تاظن نبری که باز آدم بودیم
آندم که نبود آدم اندم بودیم | نی رحمت عین تبیین قاف ول گل | معشوقه ما وعشق همدم بودیم | سید لعنایت ما از شفقت

تو پیشترست شفقت جائی تواین تقاضا میکن که بخشم وبیامرزم آنگاه که تو نبودی من ایشان را بودم اکنون که
هستی چرا ایشان را نباشم تومرا ایشان را ازینکه من ترا بایشان وادم ومن ایشان را نه ازانم که تومرا بایشان
دادی ترا ایشان بها یافتند نه مارا بتو کسی را که ازلیا فتند وراچندین شفقت بود بس شفقت ماچگونه بود باز خواجه
علیه الصلوة والسلام زبان بانثنا بکشادند وگفتند انت مولانا مولائی که دوست مائی ویاری دہنده مائی و
نگاه دار مائی واولی بنا منّا وسزاوار وسزوار تو بما از مائی جواب آمد ذلك بان الله مولى الذين امنوا
وان الكافرين لا مولى لهم باز گفت فانصرنا علی القوم الکافرین ای خداوند ما نصرت ده مارا
بر کافران فرمان دررسید که وکان حقاً علینا نصر المؤمنین ای محمد علیه الصلوة والسلام نصرت قرین رحمت ست
چون گفتم که رحمت کنم رحمت مائی نصرت بنود ای محمد علیه الصلوة والسلام ما بایمان امت تو گواہی دادیم
وایشان را ستودیم که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون دوست را ستائید وشکر کردیم از
ایشان وازدوست شکر کنند وانچه ایشان گفتند قبول کردیم وازدوست قبول کنند وبه صدق ایشان گواہی
دادیم وگواہی دوست را دہند وعیب ایشان را پوشیدیم وعیب بر دوستان پوشند وبارگران از ایشان
برداشتیم وبارگران از دوست بر دارند وازفراق ایشان امین گردیم ودوست را از فراق امین گردانند تا بدانے
که ہمہ امتان تو ہمہ دوستان منند پس بر ما لازم ست که ما ایشان را نصرت دہیم وکان حقا علینا نصر المؤمنین

رباعی دولت ہمہ در کلاہ معشوقہ ماست | مردی ہمہ رسم وراہ معشوقہ ماست | از خلق جہان ہر رسم وننند لیشم
پیش وپس ماسپاہ معشوقہ ماست | این خود لطف الٰہی بود ما شفقت محمدی علیه الصلوة والسلام را بنگر

که درین دعا ہا نگفت که فعل لی اعف عنی وارحمنی فانصرنی تا که خاصه وی را بودی ونگفت که واعف عنهم
واغفر لهم وارحمهم وانصرهم تا که ہمہ امت را بودی خویشتن را بامت خود اندر آمیخت وامت را با خود
جمع کرد تا ذکر ایشان بر سبیل غیبت اوکردی اشارت بانکه اگر بغیبت وخفا بایشان نیستم اما بشفقت ودعا بایشانم
وایشان بدین مقام بذات وشخص نیستند بایان وتصدیق بامن اند ہر کجا ایشان را داری من بایشانم وہر کجا
که مرا برے ایشان بامن باشند وہر کرم که بامن ثنائے ایشان بامن اند وہر احسانے که بایشان ثانی
من از ایشان جدا نباشم نظم | زہے پیشولے فرستادگان | پذیرندۂ عذر درماندگان
اگزین کردۂ ہر دو عالم توئے | چو تو گر کسے باشد آن ہم توئی | توئے قفل گنجینہ ہا را کلید
درنیک بد کرده برنا پدید | ہر انچه ترا تحفه پرداخته | تو آن را نثار ہمہ ساخته

زبهر دل خاکساران خویش
سزای هزاران درود آمده

فرود آمد از اوج الحان خویش
درود فراوان فزون از حدش

زبهر دل ما فرود آمده
بیا پی روان بود بر مرقدش

لطیفهٔ جلیله در کمال امیدواری درین دعا بشنو نقل ست که درین سوالات پنج چیز از برای امت خود طلب نمود عفو و مغفرة و رحمت و ولایت و نصرت عفو عبودیت و مغفرت ذنوب و رحمت بر معاصی و خطایا و ولایت در اسلام و سایر عطایا و نصرت بر اعدا هر یکے را جواب بر طبق مراد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد چنانچه که مبتین شد بعد ازان سر مبارک در پیش افگند خطاب در رسید که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم ارفع رأسك سر دار گفت خداوندا درین امر متفکر گشتم که بچه عمل مستحق این کرامت شدم که این همه لطف و کرم باندازهٔ من نیست خطاب حق تعالے در رسید که انی فعلت ذلك بالفضل لا بالمکافات انچه با تو پیش بردم از محض فضل ست نه بمکافات عمل تو چنانچه امشب با تو این معامله نمودم فردا بامت تو در عرصات همین معامله و عمل خواهم کرد **مناجات**

ای کریمی که در سرای وجود
ماجفاکار تو وفاداری
بر ضعیفان قوی ستم نکند

دست جودت در کرم بکشود
همه معیوب تو خریداری
بر گدا شاه جز کرم نکند

ماگدا و تو پادشاه همه
باجفا پیشه گان جرم اندیش
تو که ما را بجود فرو خوانی

جرم بخشا عذر خواه همه
جز وفا کرم نبردی پیش
به که بر حال ما ببخشائی

قول هشتم فرمودند حضرت رسول صلے الله علیه وسلم مامور باین امر گشتم که عبد تنا فی الخلو فاشفع لامتك فی الخلو یعنے عبادت ما کردی در خلوة بس شفاعت کن امت خود را در خلوة **قول نهم** حق سبحانه وتعالی فرمود مر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که لولا العتاب ما کان لامتك الحساب اگر نه عذاب بامت تو دوست داشتمی هرگز با ایشان حساب نکردمی **قول دهم** آنکه حق سبحانه وتعالی فرمود که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم انا وانت وماسوی ذلك خلقتها لاجلك یعنے ای محمد صلے الله علیه وآله وسلم همین منم و تو و هر چه ورای من و تست همه مخلوق از برای تو ست **فی نعت النبی علیه السلام**

حکمت از ایجاد دو عالم چه بود
زادم عالم که نشان یافتے
کون و مکان هر دو زخیل وی اند
چرخ برین قبله نماے وی ست
چیست قلم بیدق فرمان او
منبر نه پایهٔ معراج او ست
کرسی قدسی چو پدید آن شبش

تا بمحمد کند اظهار خود
قرص بتائر صباح وجود
جان جهان جمله طفیل وی اند
بحر فلک پر ور مرجان او ست
لوح یکے خذلک دیوان او
از چه شد آن نور قدم ملتبش
بوسه همی داد و سم مرکبش

در نه نورش ز قدم تا سفتے
نور طلوع از افق او نمود
صحن زمین فرش سرای وی ست
نه طبقش یک طبق از خوان او ست
عرش که بر فرق جهان تاج او ست
تا قدم انداز بود اطلسش
نعل بر آتش مگر آنجا گسیخت

منیجه چند ز نعلش بریخت
ثابت و سیاره نثار ویند
قافله سالار سبک محملان
دست بفتراک تو خواهیم زدن
بدرقهٔ خدمت سلطان تو باش
مشعله بردار مرا جلوه ده
هانکه دلم محرم اسرار اوست
یک شکن از نافهٔ چین باز کن
صد چو مرا پای ازین گل برآر

بر شرف عرصهٔ هشتم حصار
بر سر ره مشعله دار ویند
مایهٔ هر مفلس مسکین توبس
با تو بخلوت گه وحدت شدن
زنگ دل از آئینهٔ جان زدای
در دل من نور خدا جلوه ده
جملهٔ ذرات وجود مرا
صد گره از کار تعین باز کن
تاج کرامت بسر ما بنه

انجم ازان ماند مگر یادگار
ای گل گلزار همه بلبلان
مونس جان من غمگین توبس
درد مرا مایهٔ درمان تو باش
بر دلم اسرار حقیقت گشای
برفگن آن پرده ز رخسار دوست
آئینهٔ ساز حقیقت نما
دست شفاعت بمیان اندر آر
هر چه مرا نیست خدایا بده

قول یازدهم آن ست که حق تعالی بجناب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وحی فرمود که بدرستی و راستی که بهشت حرام ست بر همهٔ انبیا علیهم السلام تا ما دامی که تو نه در آئی و حرام ست بر امتان ایشان تا ما دامی که امت تو نه در آیند **قول دوازدهم** آن ست که حق سبحانه وتعالی فرمود که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم مال امت تو بسیار نکردم تا حساب ایشان در روز قیامت دراز نشود و عمر ایشان دراز نکردم تا دلهای ایشان محکم نگردد و ایشان را بمرگ مفاجات هلاک نکردم تا که بی توبه از دنیا نروند و ایشان را بعد از همه امم در آخرین بیرون آوردم تا که مکث ایشان در قبور بسیار نشود چنانچه نقل از نبی نامه **نظم**

دگر داد پروردگار رحیم
بدان مال مغرور غافل شدند
که تا کم شود شان نظر با غرور
بمحشر سبکبار باشد فقیر
بمحشر غنی گوید از تاب و پیچ
سرانجام گفت ایشه رهنمون
به از صد تن از امتان دگر
یکی امت تو به از صد دگر

چنین مژده با مصطفی علیم
شب و روز مشغول با مال شدند
مبادا شوند از ره راست دور
بجنت خورد میوه پوشد حریر
چه بودی نبودی مرا مال هیچ
بشارت ترا باد دولت فزون
که باشند در جنت ای نامور
چه آن حبه بهشت آن صد قر

اگر بیش ازین امتان دگر
ولی امتان تو کردم فقیر
بفقر اندرو مصلحتها بود
ولی منعم از بهر مال حساب
ولی هیچ درویش آشفته حال
که یک حاذ همت ای سخی
بنزد من آن دوزخی امتت
منزه گر باین شاه شمع چگل

بسی دادم از دولت سیم و زر
بعجز و تضرع حزین کثیر
که فقر از در خواجهٔ ما بود
فرومانده در هند سین جواب
نگوید چه بودی مرا هیچ مال
اگرچه بود عاصی دوزخی
به از صد بهشتی ست از همتت
بگویم صلوٰة از ته جان و دل

قول سیزدهم حق سبحانه وتعالی فرمود که هل ذاکری فی ضیافتی یاد کنندگان من در ضیافت و مهمانی من اند و اهل شکر در زیادتی نعمت اند و اهل اطاعت در کرامت من باشند و اهل معصیت را نومید نگردانم

از رحمت خود آری ایشان بیمار ندانا طبیبهم یعنی من شفا بخش ایشانم فان تابوا فانا حبیبهم اگر بجانب من باز گردند من حبیب ایشانم وان لم یتوبوا فادیهم بالمصائب واگر توبه نه کنند پس بلاها و صیبتها با یشان فرستم لیطهرهم عن المعایب تا پاک شوند از همه عیبها **قول چهاردهم** آنکه بوی وحی فرمود که زندگانی کن چنانچه خواهی عاقبت از جمله رحمت من مردگانی یابے و دوست گیر هر کرا خواهی آخر کار از وی جدا شوی و عمل کن هر چه میخواهی که جزای آن نکوئی بینی واگر بدی کنی سزای آن با تو بدی عاید شود و از همه نومید شو که بدست ایشان هیچ نیست و همنشینے با من کن و صحبت با من دار باز گفت باز گشت تو آخر کار با من ست و دل خود را متعلق بدنیا مدار که ترا از برای دنیا نیا فریده ام **قول پانزدهم** فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم قال لی رب العزة جل جلاله نظرت فی ذنوب امتك لا ارى لوجه الا العفو یعنی گفت خدای عزوجل نظر کردم در گناهان امت تو هیچ روی ندیدم بجز از عفو ایشان **قول شانزدهم** فرمودند حضرت پیغمبر صلعم خداوند کریم فرمود که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم هدیه از برای من چه آوردی گفتم خداوندا دو قبضه آوردم در یک قبضه تقصیر طاعت و در قبضه دیگر جفا و معصیت فرمود تقصیر طاعت امت ترا برحمت خود آمرزیدم جفا و معصیت ایشان را بشفاعت تو بخشیدم **قول هفدهم** حق سبحانه وتعالی فرمود که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم امت تو از دو وجه بیرون نیست مطیع اند یا عاصی اگر طاعت ایشان از جهت من ست قبول کنم که کریمم وانچه عاصی ست بقضای من ست بیامرزم که رحیمم **قول هژدهم** فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم از حق تعالی درخواست کردم که تمامی امت را بمن بخش گفت ثلث امت ترا بخشیدم و ثلثان را در روز قیامت با تو بخشم **قول نزدهم** خطاب حق جل وعلا متوجه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شد که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم چه میخواهی بخواه گفت الٰهی امت خود را فرمود که هفتاد هزار را با تو بخشیدم باز گفت دیگر چه میخواهی گفت امت خود را آوی می گوید که هفتصد بار خطاب آمد که چه میخواهی فرمود که امت خود را خطاب آمد که چند میخواهی گفت خداوندا خواهنده منم و بخشنده توئی هر چه هست و هر که هست همه را بمن بخش فرمان آمد که همه را با تو بخشیدم و دو قسم دیگر را توقف داشتم تا در روز قیامت تو میخواهی و من می بخشم تا هم رحمت من ظاهر گردد و هم در میان خلائق محشر عزت تو پدید آید **قول بستم** خطاب از حق سبحانه وتعالے آمد که دران روز که مریم رضی الله عنها متولد شد هر کس بکفالت او میل کردند من فرمودم که قلم های آهنی در آب انداز ند آنها انداختند قلم بر سر زکریا علیه السلام در آوردم قوله تعالیٰ وما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ای محمد صلے الله علیه وآله وسلم اگر تو دران میان حاضر بودی قلم را بنام تو بیرون می آوردم کذلک چون روز قیامت شود در بارهٔ امت تو هر فرقه سخنے خواهند گفت و دعوی اولویت در بارهٔ امتان تو خواهند نمود و هر گروهی که از مطیعان باشند انبیا علیهم السلام در صدد

شفاعت ایشان شوند و تبعه ایشان در آیند مثلاً آدم علیه السلام گوید که اینها فرزندان من میباشند علی هذا القیاس و گروهی که از عاصیان باشند دوزخ و مالک دوزخ و زبانیه دوزخ و ابلیس وغیر اینها استحقاق آرند که من خداوندم بالقای اقلام شان دلالت فرمایم و از میان همه قلم شفاعت را بنام تو بیرون آورده تمامی امت را تسلیم تو نمایم **قول بست و یکم** آن ست که دران شب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم درخواست کرد که ای بار خدایا حساب امت مرا با من گذار فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام غرض تو ازین التماس چیست گفتم آلهی نمیخواهم که امت من فضیحت شوند فرمود که حساب ایشان بر وجهی نمایم که تو نیز بر قبائح اعمال ایشان مطلع نگردی وقتی که گناهان ایشان را از تو که پیغمبر مشفق ایشان هستی مستور داشتم از بیگانگان بطریق اولی پوشیده خواهم داشت اگر تو پیغمبر ایشانی و بر ایشان شفاعت شفقت رسالت داری من بر ایشان رحمت ربوبیت دارم اگر تو پیغمبر و رهنمای ایشانی من معبود و خدای ایشانم تو امروز ایشان را می بینی و من از ازل تا ابد نظر عنایتم درباره ایشان ست **مناجات**

ای بازل بوده نابوده ما	وی بابد زنده فرسوده ما	بد طمع از همه سازنده	جز تو نداریم نوازنده
از پی تسلی همه امیدیم	هم تو ببخشا و ببخش ای کریم	چاره ما ساز که بی یاوریم	گر تو برانی بکه رو آوریم
پیش تو ما بی سر و پا آمدیم	هم بامید تو خدا آمدیم	قافله شد واپسی ما ببین	ای کس ما بیکسی ما ببین
جز تو در قبله نخواهیم ساخت	گر ننوازی تو که خواهد نواخت		

قول بست و دوم حق سبحانه و تعالی بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وحی فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام اگر نه آنست که دوست میدارم که با امتان تو سخن گویم بقلیل و کثیر بامت تو حساب نمیکردم **قول بست و سوم** فرمودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم حق تعالی از امت من اظهار شکایت کرد گفت ای محمد علیه الصلوة والسلام ازین بندگان خود در نزد تو شکایت دارم ایشان در خلوت عصیان من میورزند و در انجمن طاعت من مینمایند و لیکن من نظر اسرار بر ایشان دارم می آمرزم و پرده می پوشم **قول بست و چهارم** حق سبحانه و تعالی وحی فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام امتان پیشین چون گناه میورزیدند من عذاب بر سر ایشان میفرستادم چون قوم نوح و قوم صالح علیهما السلام چون امتان تو گناه کنند از کمال ستاری پرده بر قبائح اعمال ایشان می پوشم دیگر آنکه پیشینیان را در زمین فرو بردم بسبب عصیان ایشان و مسخ کردم چون امت تو عصیان میورزند سیآت ایشان را بحسنات مبدل گردانم و دیگر آنکه امتان پیشین چون عصیان می ورزیدند سنگ بر ایشان فرو میریختم **قول بست و پنجم** فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خداوند تعالی نه شکایت از امت من کرد اول آنکه گفت من ضامن ارزاق بندگان خود شده ام و امت تو بر ضمانیت من اعتماد ندارند یعنی در طلب رزق کوشش بسیار

مینمایند وغم نه آمده را میخورند دوم آنکه بهشت را از برای دوستان تو آفریده ام و امتان تو در بهشت رغبت نمی نمایند یعنی در اعمال خیر تحصیل نمیکنند سوم آنکه دوزخ را از برای دشمنان تو آفریده ام و امتان تو سعی می نمایند تا در دوزخ در آیند یعنی بنا فرمانی من دلیری می نمایند چهارم آنکه با من در خصومت می در آیند و با بندگان من مصالحت می نمایند و در خلوت گناه مے کنند و از من شرم نمیدارند و در میان مردم اجتناب نمے دارند و از ملامت و غرامت نیندیشند پنجم آنکه من از ایشان عمل فردا نمیخواهم و ایشان از من رزق فردا و هفته و ماه و سال می طلبند ششم آنکه من روزی ایشان را بغیر ایشان نمیدهم و ایشان طاعت مرا بغیر من میدهند یعنی در طاعت ریا میورزند و غیر مرا دران شریک می سازند هفتم آنکه عزیز کننده و خوار کننده منم و ایشان امید بغیر من دارند هشتم آنکه نعمت بایشان من میدهم و ایشان شکر غیر مرا مے گویند نهم آنکه ملائکه اعمال ناپسندیدهٔ ایشان را بر من عرض می کنند و من شکایت نمی کنم و اگر بلای ایشان بسر وقت ایشان فرستم همواره از من شکایت می کنند و ناسپاسی من می ورزند و هیچ اندیشه از ان ندارند

نظم

نیز بلا عافیت انبیاست — آنچه ترا عافیت آرو بلاست
زخم بلا مایهٔ بیدینی ست — تلخی می مایهٔ شیرینی ست

چرخ که بند دگرهی بر دولت — تا نگشاید گره دیگرت
شاد بر آلم که درین دهر تنگ — شادی و غم هر دو ندارد درنگ

انجم افلاک بگشتن در اند — راحت و محنت بگذشتن در اند
هر که یقین را بتوکل سرشت — بر کرم الرزق علی الله نوشت

روزی تو باز نگردد ز در — کار خدا کن غم روزی مخور
بر در او شو که زهر در به اوست — روزی از و خواه که روزی ده اوست

عمر چو یک روزه قرارت نداد — روزی ده ساله چه باید نهاد
روزی از انجا که فرستاده اند — آن خوری آنجا که ترا داده اند

گرچه درین خلق بسی جهد کرد — بیشتر از روزی خود کس نخورد
جهد بدین کن که بدین ست عهد — روزی و دولت نفزاید بجهد

تا شوی از جملهٔ عالم عزیز — جهد تو میباید و توفیق نیز

قول بست و ششم

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که الله تعالے بمن وحی کرد که یا محمد علیه الصلوة والسلام میان من و امت تو هفت شرط ست بر واتے نه شرط ست که سبب رفاهیت خاطر تو توانند بود اول آنکه هر که از امت تو طاعت کند رد نکنم و بقدر طاقت از ایشان طاعت طلبم و اما چون جزا دهم بقدر طاعت ایشان ندهم بلکه بجود و کرم خود عطا کنم دوم آنکه اگر کسے از امت تو گناه کند و بعد ازان توبه کند و جازم بود توبه اش را پذیرم و از گناهانش چنان پاک گردانم گویا هرگز گناه نکرده است سوم آنکه بهفت اندام او نظر کنم اگر شش اندام او در معصیت باشند و یک اندام او در طاعت آن شش اندام عاصی را بیک اندام مطیع نجشم و هفت اندام او را از هفت دوزخ آزاد کنم و مستحق هشت بهشت گردانم چهارم آنکه از دل بنده بدانم که چون گناهان خود را یاد میکند و غمگین میشود و را بیامرزم و قلم در کشم پنجم آنکه چون بندهٔ مومن در گناه

متقربود وپشیمانی نمی خورد واو رانج ومحنت میفرستم که تا کفارت گناهان او شود وششم سالے دو بار درها و یه را
بگشایم یکی در تموز ویکی در بردی از آتش وازز مهریر دوزخ نصیب ایشانم تا فردا ازان محفوظ بمانند هفتم آنکه
بامت تو شمار بفضل خود کنم نه بدل اگر طاعت زیاده آید ثواب آن باضعاف یوے رسانم واگر معصیت
زیاده آید بر گردن کسانے نهم که در بارهٔ او ظلم کرده باشند هشتم آنکه ایام بزرگوار ها وشبهاے برگزیده
بسر وقت ایشان فرستم که حسنات ایشان را دران ایام مضاعف گردانم تا روز قیامت نکوئی ایشان بسیار
بود بر بدیهاے ایشان راجح آید نهم آنکه حسنات ایشان را در روز قیامت بگذرانم وگناهان ایشان را
بفضل خود بیامرزم

مناجات

با تو خدمت خود فرض کردی
که بگذاریم امرت تا توانیم
بدین امیدهای شاخ در شاخ
که از دیوانگی رنگے تراشیم
وگر کردی زمشت خاک خوشنود
زبخشایش فرو مگذار موئے

خدایا چون گل ما را سرشتی
جزای آن تو بر خود فرض کردی
تو با چندین عنایتها که داری
کرمهای تو ما را کرد گستاخ
اگر خواهی بما خط بر کشیدن
ترا نبود زیان ما را بود سود
بیامرز از عطای خویش ما را

وثیقت نامهٔ ما را نوشتی
چو ما بر ضعف خود در بند آنیم
ضعیفان را کجا ضایع گذاری
وگرنه ما کدامی خاک باشیم
بفرمانت که آرد سر کشیدن
دران ساعت که ما با بیم هولی
کرامت کن لقای خویش ما را

قول بست وهفتم حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند وحی آمد که ای محمد علیه الصلوة والسلام
امت خود را از من شش پیغام برسان اول آنکه اگر شما کسے را از جهت احسان دوست مے دارید
سزاوار ترم آنکه مرا دوست دارید که احسان من در بارهٔ شما بسیار است دوم آنکه اگر از کسے بترسید از اهل
آسمان وزمین نباید که بغضب او گرفتار شوید اولی آنکه از من بترسید از جهت کمال قدرت من سوم آنکه
اگر از کسے امیدے دارید که ازو مرادے رسید اولی آنکه از من امیدوار باشید که من بندگان خود را دوست میدارم
چهارم آنکه اگر از کسے شرم میدارید بجفا نمودن در بارهٔ او اولی آنکه از من شرم دارید که از شما همه جفا کاری
واز من وفا پنجم آنکه اگر کسی را بمال ونفس خود برگزینید تا مال او صرف نکنید وتن خدمت او ننمائید اولی
آنکه این معامله با من پیش برید زیرا که معبود شمایم ششم آنکه اگر کسے را در وعدهٔ او مصدق دارید اولی آنکه
تصدیق من نمائید زیرا که من از کذب وخلف منزه ام واز غرض وطمع مبرا **قول بست وهشتم**
آنکه حق تعالی فرمود که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم من ازان بزرگوار ترم که گویم مرا بشناس وتو ازان عالی جناب
تری که گویم خلق را با من دعوت کن **قول بست ونهم** حق تعالی فرمود که هیچ میدانی یا رسول الله ترا آخر
همه انبیا علیهم السلام چرا گردانیدم فرمود نه گفت امت خود را از من سلام برسان وبگوی که خداوند تعالی می فرماید

که شمارا پیش هیچ امتے فضیحت نگردانم بلکه همه امم را پیش شما فضیحت کنم **قول سی ام** آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از حق تعالی درخواست کردم که چهل ساله گان امت مرا بخبش فرمود که بیامرزیدم گفتم پنجاه ساله گان را خداوند تعالے فرمود آمرزیدم گفتم شصت سالگان امت مرا فرمود که بیامرزیدم گفتم هفتاد ساله گان امت مرا فرمود که ای محمد صلے الله علیه واآله وسلم بدرستی وراستی که من شرم میدارم از بنده خود که اورا هفتاد سالش عمر کرامت کنم واودرین مدت مرا پرستیده وبدرگاه من شرک نیاورده باشد اورا باتش دوزخ چگونه بسوزم **قول سی ویکم** فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه واآله وسلم خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام چشم مبارک بکشای ودرزیر قدم خود نگاهے فرماے فرمودند نظر کردم مشت خاکے دیدم فرمود که هرچه در وجود آمده است همه از خاک قدم تست دوستے که بخانهٔ دوست خود آید در راه قدم او غبار آلود گردد آن غبار قدم خود را از دوست درخواهد باوی مضائقه نکند همه عالم غیب وشهادت غبار قدم تست در کار تو کردن نزد ما آسان ترست از انکه گرد غبارے در دامن دوست نشنید وبوی نجشد چنانچه مولانا معین الدین فرموده اند

غزل

عیسے که چو خورشید زند خیمه بر افلاک
آن بنده غلام دی آنخطار قم اوست
دُر در شکم بحر نهان ست دل او
زین واسطه دائم که غم بیش و کم اوست
داریم امیدے که بنیر سند بحشر

عالم نمے از رشحهٔ بحر کرم اوست
در آرزوی سایهٔ عالی علم اوست
شادی جهان کرد فدای غم امت
دُریست که صد بحر نهان در شکم اوست
جانم که تپد هر نفس از شوق وصالش
تقصیر معینی که بنابر کرم اوست

آدم کف خاکی ز غبار قدم اوست
هر بنده که دارد خط آزادی ز دوزخ
دانست که شادی جهانی بغم اوست
دانست که نیکی تو کم بود بدی بیش
موقوف برون آمدن دم بدم اوست

قول سی ودوم فرمود حقتعالے جل وجلاله یا محمد علیه الصلوة والسلام اگر یکے از امتان تو مستوجب آتش دوزخ شود وحکم کرده شود بدوزخ آن بنده نزد من دوست ترباشد از بهشتیان امت پیشین **قول سی وسوم** آنکه فرمود حضرت علیه الصلوة والسلام از درگاه الٰهی مسئلت نمودم که یارب من بشری ام شاید که بر یکے از امت خود دعای بد کنم تو آن را به نیکوئی مبدل گردان خطاب در رسید که چنان کنم بعده گفت خداوندا هرکه از امت من اقرار بمعصیت کند مرا شفیع او گردان فرمود که این از آن من ست بکرم خود رحمت کنم اما بعضے را منت از من باشد وبعضے را از تو

رباعی

ستی بر جان من نه دارهان از آتشم
بار غم بر دل ز ون از حد من از خود ضعیف
ازیکه هرگه یاد فضلت میکنم بس دلخوشم
تو مرا دل ده ببین کین بار را چون میکشم

قول سی وچهارم آنکه حق تعالی وحی فرمود بآن حضرت صلی الله علیه واآله وسلم که یا محمد علیه الصلوة والسلام تا یکے غم امت بخاطر شریف خود راه میدهی ترا از خانهٔ ام هانی تا اینجا بے تعب وبے مشقت رسانیدم کذلک

امت ترا در روز قیامت که پنجاه هزار ساله راه طول آن باشد بطرفة العین در بهشت رسانم که کلفت بایشان نرسد و داخل بهشت کردند **قول سی و پنجم** آنکه فرمودند حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم از حق تعالے چهار چیز را طلب نمودم اول آنکه گفتم خداوندا بر قوم شیث علیه السلام آتش بارانیدی دوم قوم لوط علیه السلام را سنگسار کردی وزیر وزبر نمودی سوم قوم داود علیه السلام را مسخ کردی چهارم قارون را با قوم او خسف کردی الٰهی امت مرا ازین عذابها در امان داری وحی فرمود که با امتك غفرت عنهم با مت تو آن کنم که تو خواستی از ایشان درگذرانم **قول سی و ششم** آنکه فرمودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدرگاه حق جل جلاله التماس نموده گفتم خداوندا دوست میدارم که امت من از گناه معصوم باشند تا بے گناه بجناب تو حاضر گردند حق تعالے فرمود که من ایشان را باوامر دلالت کرده ام بسبب محبتے که بایشان دارم وازنواهی اجتناب فرموده ام و باوجود این مقرر کرده ام که بگناهان مبتلا گردند ابواب خزائن رحمت بر روی ایشان بگشایم پس ای محمد علیه الصلوة والسلام تو امین منی وجبرئیل علیه السلام برگزیدهٔ من وامت تو اضیاف من در بهشت اند **قول سی و هفتم** آنکه حقتعالے فرمود که یا محمد علیه الصلوة والسلام ترا بکرامتی مکرم کرده ام که هیچکس از انبیا را بآن دولت مشرف نکرده ام یکے آنکه در بارهٔ تو گفتم ورفعنالك ذكرك تا در مشرق و در مغرب در هر شبانه روز پنج نوبت ندا میکنند که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله در کلمهٔ توحید نیز نام ترا با نام خود مقرون ساخته ام که هر که بمن ایمان آرد و با تو ایمان نیارد ایمان او را قبول نکنم نوح نبی الله بهلاکت قوم خود دعا کرد اجابت کردم وهمه قوم او را هلاک گردانیدم کذلك هر دعا که امشب در حق امت خود کردی همه را اجابت کردم **قول سی و هشتم** در جنت الفردوس آورده است که ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام ازین آسمانها وجاها در گذشتی هیچ چیز ترا خوش آمد گفتم که خداوندا ترا بهتر معلوم ست که همه مرا خوش آمد ولیکن دعای قدح مرا بسیار خوش آمد فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام آن قدح سبز از نور پاک نست آن دعا که گرد بر گرد قدح نوشته بود بید قدرت خویش از آسمانها وزمینها به پنجصد هزار سال پیشتر آفریده بودم آسمان وزمین را قرار نبود از برکت این دعا قرار گرفت **قول سی و نهم** در تفسیر بحر الدرر آورده است که در شب معراج که روز بازار رسول صلی الله علیه وسلم بود هزار حاجت وی مقضے شد مگر یک حاجت روا نشد و آن بود که گفت خداوندا حساب امت مرا بمن تفویض نمای فرمان آمد که مقصود ازین التماس چه داری گفت تا کسی بر قبائح امت بغیر از من مطلع نگردد فرمان آمد که ای محمد علیه الصلوة والسلام تو میخواهی که اعمال امت مرا کسی نداند بعزت وجلال من که خداوندم آن میخواهم که تو هم ندانی **قول چهلم** در تفسیر سورهٔ والنجم آورده ست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت یارب اعطنی حساب امتی فرمان آمد که اگر ترا امت باشند مرا بنده اند اگر ترا از ایشان چیزی آید عفو و کرم

داری که درگذاری اما اگر ایشان را چیزے بر تو آید خزینهٔ رحمت وفضل از کجا آری یاد نداری که روزے در
حرب احزاب و در حرب اُحُد آفتاب گرم شد از خاشاک بر سر خود سایه کردے و یاران را در آفتاب گذاشتے
تا فرمان آمد که همه را بسایه در آر یا بایشان در آفتاب باش ای محمد علیه الصلوٰة والسلام آفتاب در روز قیامت
قد نیزه آید گرمی وخوف بیشتر شود اگر تو حساب کنی رنج بسیاری بامت تو برسد ای محمد علیه الصلوٰة والسلام دعا
وشفاعت صفت تست توبه وانابت صفت ایشان ست عفو ورحمت صفت من تو بخواه وایشان بنالند ومن
درگذرم **قول چهل ویکم** نقل ست از کتاب تاج القصص آورده که در خبر ست که رسول صلی الله علیه وآله
وسلم گفت خداوندا امتان مرا ثواب بیشتر از طاعت بده اگر عمر ایشان اندک باشد ثواب ایشان زیاده بود
آیت آمد که اولئك یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا گفت بیشتر خواهم آیت آمد که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها گفت بیشتر خواهم آیت آمد کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
گفت بیشتر خواهم آیت آمد که فیضاعفه له اضعافا کثیرة گفت بیشتر خواهم ندا آمد که تا کے بیشتر خواهی
گفت تا آنگاه که شمار از میان برداشته شود هر چند بشمار آید اندک باشد آنگاه آیت آمد که انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب **قول چهل ودوم** در تفسیر سورهٔ والنجم چنین آورده ست که فرمودند رسول
صلے الله علیه وآله وسلم التماس نمودم که یارب از حضرت تو چند سوالے می کنم زهی قرب پرسنده فرمان آمد
که بپرس گفت خداوندا آسمان را چرا آفریدی گفت تا رفعتش پیدا کنم گفت زمین را چرا آفریدی گفت
تا بسیطتش پیدا کنم گفت کوه را چرا آفریدی گفت تا وسعتش پیدا کنم گفت دریاها را چرا آفریدی گفت تا
غلقتش هویدا کنم گفت دوزخ را چرا آفریدی گفت تا عقوبتش پیدا کنم گفت بهشت را چرا آفریدی گفت
تا نعمتش را پیدا کنم این همه را بیان کرد واظهار صفت ایشان نمود گفت عاصیان را چرا آفریدی گفت
تا رحمت خود پیدا کنم **قول چهل وسوم** در مستجمع الطرف می گوید که حضرت پیغمبر ما صلے الله علیه وآله وسلم
از درگاه باری تعالی التماس نمود که الٰهی اطفال مشرکان را بمن بخش وایشان را خدام اهل بهشت گردان
فرمان آمد که بخشیدم گفت الٰهی کل ما یجری بین اصحابی آنچه در میان یاران من رود از خصومتی ووحشتی
آن را بمن بخش فرمان آمد که بخشیدم وآن را کفارت گناه ایشان کردم فرمودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم
الله تعالی در روز قیامت چندان گناهگاران را بمن بخشد که ابلیس که سرآمد بدبختان ست در طمع افتد که
باشد که مرا نیز بخشد ای بنده اگر چه گناه داری اما خدای آمرزگار داری ای پیران وقت بیداری ولے
جوانان وقت هوشیاری ست **قول چهل وچهارم** از چهل مجلس آورده که فرمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
حق تعالی وحی فرمود که یا محمد صلے الله علیه وآله وسلم امت خود را منت ما بر ایشان برسان وبیان نما که خلقکم

فی ظلمات البطن گویند که اراده حقتعالی میشود برای موجود کردن وجودی فرمان میشود ملک الارحام را تا قدری خاک بیارد ودر رحم مادرش اندازد پس دل مرد در جماع مقید شود چون آب پدر از پشت وآب مادر از سینه بیرون می آید یخرج من بین الصلب والترائب پس آنجا که ازین دو آب پر میشود بعد از چهل روز خون می شود وبعد از چهل روز گوشت بسته میشود وبعد از چهل روز دیگر حق سبحانه وتعالی دران گوشت استخوان می آفریند وصورت می بندد ورزق واجل وسعادت وشقاوت اورا فرشته می نویسد بعد از چهار ماه در وی جان بدمد یعنی روح در قالب او در آید پس از راه ناف خون روزی وی می شود واز دهان او چون نمیدهند زیرا که نام خدای تعالی را سجود ای بنده در شکم مادر از دهان تو خون ندادند چون بزرگ شدی شراب نوشیدی واخرجنکم منها وبیرون آوردم ترا از شکم مادر اگر جمله اطبا جمع شوند هیچ کودکی را از شکم مادر نتوانند بیرون آوردن ثم السبیل یسره راه بیرون آمدن آدمی را خلاق جهان آسان گردانید وصحب علیك ابویك ومهربان کردم با تو پدر مادر ترا گویند که کودک در شکم مادر می باشد چون وقت زادن او می شود مناجات میکند که خداوندا ازین مقام خوش مرا بیرون مکن فرمان در رسد که از برای تو یک غلام وکنیزک نیکو آفریده ام که پرورش تو با حسن تربیت خواهند کرد خاطر خود را خوش دار وبیرون آی فاذا کبرت نسیتنی چون بزرگ شدی مرا فراموش کردی الا انا لا اکون لك کما کنت لی ولیکن با تو چنان نه ام که تو با منی **قول چهل وپنجم** فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمان آمد که سید انچه خواه انچه میخواهی هر پیغمبر را معراج دادم حاجتی بجهت خود درخواست نمود تو چرا نمی خواهی گفتم یا رب من از برای خود بی امت چیزی نخواهم فرمان آمد که بخواه انچه میخواهی گفتم خداوندا تو بهتر میدانی که در ضمیر محمد علیه الصلوة والسلام چیست امتی دارم پریشان حال وهمه ایشان در بحر معصیت غریق ودر عشق این دنیای دون حریق نه عمل دارند چنانچه ترا باید نه طاعتی دارند چنانچه ترا شاید وصفت ایشان این ست کما هذه حذ نبنه فرمان رب العزت در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام اگر ایشان این صفت دارند ما که حضرت ذو الجلالیم این صفت داریم که رب غفور چون ازین عالم لامکان بعالم خاک روی امتان خود را بشارت ده که دوست چنین فرمود که اگر شما بنده اید گناه گار من خدای ام آمرزگار ای محمد علیه الصلوة والسلام بشرف شفاعت تو جمله عصیان ایشان درگذشتم وقلم عفو بر جریده جریمه ایشان کشیدم وبکرم خود آمرزیدم **رباعی**

ای رحمت امسال همان پار همان | در راه غم توگل همان خار همان
پیوسته از آن کشاده داری در خویش | تا مست همان داند وهوشیار همان

در کتاب المعارج دیده ام که چون حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بجمیع کرامات مکرم شد فرمان در رسید که سید ما ادریس علیه السلام را در بهشت در آوردیم ودر همانجا بداشتیم تو چه می خواهی هر چه رضای تو باشد آن کنم حضرت رسول صلی الله علیه

واله وسلم گفت یارب همه اهل عالم در طلب این مقامند و من نیز همه عمر در آرزوی این مقام بودم چون در آرزوی خود رسیدم ندا آمد که یا محمد رسول الله ما میدانم که تو صحبت خلق را درین مقام اختیار نکنی و این مقام از تو دور نیست ولیکن حکم کرده ام که آن قوم را بواسطهٔ تو درین مقام جمع گردانیم در تفسیر خزینة الاسرار آورده است که بعضے گفته اند که چون رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قصد کرد که در انجا باشد فرمان در رسید که سیدا حال مکرمان این ست که بر مائدهٔ کرام با عزت تمام مهمان شوند و ازان مائده زله گرفته باز گردند اما بیش ازانکه ترا این مقام عطا کنم صحبت تو مر آن جماعت فقرا که با تو ایمان آورده اند عطا کرده ام و آرام دل ایشان بقای تست بس لائق ما نیست که ترا ازین مقام باز گردانیم اولی تر که لایق ما نباشد که ترا ازان جماعت فقرا بر گیریم و ایشان را از لقای تو محروم کنیم فسلم قلبك الی حضرتنا و نفسك الی الامة سیدا دل خود را بحضرت ما سپار و تن خود را بدل بمصاحبة الابرار حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم دل را بمشاهدهٔ حق گذاشت و تن خود را به بیان کردن شریعت بامت خود گذاشت ازینجاست که فرمود تنام عینی ولا تنام قلبی زیرا که دل من همیشه در مشاهدهٔ حق ست فلا یجوز النوم علی قلبی و النوم جائز علی عینی لانهما فی صحبتکم بر چشمهاے من خواب نیست زیرا که دو چشم من در صحبت شماست **رباعی**

او جد همه شب انچه شغب می کردی
زین پیش بحال ما عجب می کردی
دایم دل گم گشته طلب می کردی
دانسته ام اکنون که گرفتار شدی

قول چهل و ششم فرمود حق سبحانه و تعالی که یا رسول الله بخواه هر چه می خواهی اگر هر دو کون را بیک فردی بخشم از دریای رحمت من یک قطره کم نشود گفت خداوندا امت گنهگار دارم از عذاب ایشان می ترسم امت مرا بیامرز و از آتش دوزخ امان بخش فرمان در رسید که ثلث امت ترا بخشیدم گفت خداوندا بیفزای فرمان در رسید که ثلثان را بیامرزیدم دیگر گفت کریما بیفزای فرمان در رسید که همه را بیامرزیدم اما بشرط آنکه با من شرک نیارند هر که در دنیا یک مرتبه کلمهٔ توحید را بصدق دل گوید او را در بهشت فرستم اگرچه گناه او بمثل کوه باشد اما شرک را نیامرزم **قول چهل و هفتم** نقل ست از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی ندا در رسید که یا محمد صلے الله علیه واله وسلم اگر بگویے ترا عمر جاودان بدهم و همه امتان ترا عمر و بقا بخشم که هرگز نمیرند حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم گفتند خداوندا جدم آدم علیه السلام را و همه پیغمبران علیهم السلام را مرگ کردی پس هیچ ست زندگانی دنیا ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام اگر بگوی یک لک هشتاد هزار پیغمبران را با همراهی امتان ایشان بدوستے تو زنده گردانم رسول علیه الصلوة والسلام گفتند خداوندا آنانی که رفته اند و ازین گرداب دنیا رسته اند ایشان را بے قرار مکن و کسے عاشق لقاے تو باشد او را با آرزو و زندگانی دنیا چکار ست **نظم**

ندا با نبی کرد انای راز
نیاید بنزدیک ایشان ممات
برفتند زینجا همه انبیا
بچیزی نمی ارزد لی رهنمون
برای تو ای سید سروران
شوی در میان رسولان رئیس
کسانی که از این جهان رفته اند
نیا در درین دهر ناپایدار

دهم جاودان با تو عمر دراز
چنین گفت پیغمبر بحر و بر
نهاده قدم سوی دار البقا
ندا آمد از حق بسمع رسول
برانگیزم از قبر پیغمبران
رسول خدا سرور انبیا
ز زندان دنیای دون رسته اند

همان امتانت نجشم حیات
برفت از جهان جد من بو البشر
که این زندگانی دنیای دون
که از بهر ایشان نباشی ملول
که تو تا بایشان شوی هم جلیس
چنین گفت با حضرت کبریا
مکن آن کسان را دگر بی قرار

قول چهل و هشتم نیز در کتاب حیرت الانسان آورده که ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدوستی تو همهٔ امتان را بخشیدم اما دو کس را نخواهم گفت خداوندا آن دو کس کدام ست ندا در رسید که یکی آنکه دشمنی با بوبکر عمر عثمان علی رضی الله عنهم دارد دوم آنکس که ظالم باشد بی گناه کسی را دل شکسته کند **قول چهل و نهم** در کتاب معارجین آورده است که جمعت لما الدنیا کلها کسفرة یمد خیطها فیجتمع رؤسها فجعل ذلک بیزیدی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع کرده شود برای من همهٔ دنیا را همچون سفره که کشیده شود رشته او را بس جمع شود سرهای او و دنیا را پیش من کرد فقال له الرب تعالی هذه الدنیا التی کفر لاجلها الکافرون وهذه التی لاجلها جرح علی الجبارون وهذه التی لاجلها فرعون قال انا ربکم الاعلی وبهذه التی رمی نمرود بالسهم الی و ظن انه یصیبنی لاقا وهذه التی خسف قارون لاجلها حق تعالی فرمود که ای سید کونین این آن دنیاست که کافران برای این کفر ورزیدند و گردن کشان با من سرکشی کردند و فرعون از برای این دنیا لاف و گزاف انا ربکم الاعلی گفت و نمرود از برای این دنیا بسوی آسمان تیر انداخت بگمان اینکه مگر آفتی بحضرت ما رسد و قارون از کردهٔ این دنیا در زیر زمین فرو رفت سید این دنیا بستان که کلید های خزائن بدست تو داده ایم هم طلبوا الا بنا الوا وانا اعطیتک بلا طلب اعطیتک الدنیا وانا الک مع الدنیا سید ایشان دنیا طلبیدند دنیا فتند و من ترا بی طلب دادم و من ترا ام ولم یلتفت الی الدنیا فقال مالی للدنیا وانا مشتغل برضاء المولی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگوشهٔ چشم بسوی دنیا ندید و گفت **رباعی**

هر کس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند

قول پنجاهم در تفسیر زاد المذکرین در مجلس سبحان الذی اسری بعبده نوشته دیدم که چون خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم بمقام قرب رسید و اسرار دوستی سر بگشاد فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام

هر دوستی که از سفر بیاید تحفه و هدیه بیارد تو از دنیا بحضرت ما چه آوردی گفت خداوندا دنیا زندان دوستان تست زندانی بجز موی مالیده و ناخن دراز شده و جامهٔ دریده چه آرد فرمان آمد که در دست چه داری گفتم خداوندا در یکدست طاعت با تقصیر امت و در یکدست معصیت با توفیر ایشان ندا آمد که آمرزیدم عوض آن در یکدست رحمت ما را به بر بگناه گاران برسان و بر یکدست سلام ما بر با نیکو کاران برسان رباعی

امروز شها مراد تو در بر تست | زیرا که شهی امن در خبر تست | قصه چه کنم بعالم عز و جلال
سوگند تو از حق که بجان سر تست

فرمودند حضرت پیغمبر ما صلے الله علیه و آله و سلم باز فرمان در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هر چه بخواهی بخواه تا با تمام رسانم و هر مقصود که داری بر آرم گفتم خداوندا چگونه بخواهم فرمان در رسید که دو دست بر سر خود بنه و بگوی که بسر من زهی عزت محمد علیه السلام و زهی قربت محمد علیه السلام اگر امت را امشب با تو بخشم رحمت من پدید نیاید یک بهره از امت تو امشب با تو بخشیدم تا رحمت من پدید آید و بهرهٔ دیگر را در توقف داشتم چون روز قیامت شود خلق اولین و آخرین جمع شوند و تو در مقام محمود استاده درخواست نمای تا با تو بخشم دوست و دشمن به بینند و عزت تو بدانند و رحمت من مشاهده نمایند آورده اند که چون روز قیامت شود تختی در زیر قدم رسول صلی الله علیه و آله و سلم نهند و تاجے بر سر او نهند و در مقام محمود بنشانند انبیا علیهم السلام با متان خود میگذرند رسول علیه الصلوة والسلام با یاران برگزیده و صحابه هاے پسندیده و صدیقان و شهیدان و عالمان و عابدان و زاهدان با جمع امت در رسند ناگاه جمعی را به بینند که خروشان و ناله کنان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می پرسند که یا جبرئیل امین اینها کیانند جواب دهد که گنهگاران امت تو اند حضرت علیه الصلوة والسلام تاج از سر بنهند و از تخت فرود آیند و روی مبارک خود بر خاک نهند و زار زار بنالند و گویند که خداوندا امت مرا بخش فرمان در رسد که یا محمد علیه الصلوة والسلام این جماعه بسیار گناه کرده اند حضرت علیه الصلوة و السلام گویند این شفاعتے کجاست شفاعت من فرمان آید که یا محمد علیه الصلوة والسلام از ایشان جرایم و کبائر در وجود آمده است گو یا این رحمتك کجاست رحمت تو همه را بکرم خود آزاد کن و چون اسرار با محمد علیه الصلوة والسلام تقریر کرد حکم کرد در کتاب خلائق آورده است که فرمان حق سبحانه و تعالی در رسید که امشب حکمی کن گفت حکم من آن ست که تو مرا و من بهشت را و بهشت امت مرا فرمان در رسید که بدین حکم بسنده نمی کنم گفت ملکا حکم حکم تست فرمان در رسید که سید ابهشت ترا و من و تو و بهشت امت ترا معلوم گردد کریم چون بخشد چنین بخشد رباعی

عشاق ترا بهشت کوی تو بس ست | منزلگه جانها خم موی تو بس ست
روزی که زمین آسمان فخر کنند | پشت دل او روی نکوی تو بس ست

قول پنجاه و یکم نقل ست از انتخاب

حضرت شیخ المشائخ غلبی برہانوری کہ از کتاب اسرار الوحی چند قول حضرت حق سبحانہ و تعالی منتخب ساختہ ترجمہ
کردہ اند روی عن جعفر بن محمد الصادق عن ابیہ عن جدہ عن علی رضی اللہ عنہ انہ قال ھذا سأل النبی صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم فی لیلۃ المعراج قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم الٰھی ای الاعمال افضل قال تبارک و تعالی
یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام لیس شیٔ افضل عندی من التوکل و الرضاء بما قسمت لھم یعنی روایت
کردہ شدہ است از جعفر صادق وا و روایت کند از پدر خود وا و از جد خود وا و از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کہ شربت
این حدیث قدسی در شب معراج بکام دل جان حضرت رسول اللہ علیہ الصلوۃ والسلام ریختہ شد و حضرت
رسول اللہ ازین امر جبہ ساختہ صدور طالبان از حضرت واہب مطلق جل ذکرہ پر شدہ بیاموخت گفت
کدام عمل فاضل ترین عملہا ست اللہ تعالی گفت نیست ہیچ عمل فاضل تر نزد من از توکل کردن بر من و راضی
بودن بندہ بر انچہ قسمت کردہ ام بدانکہ معنی توکل در لغت التوکل اظھار العجز عن نفسک والاعتماد علی غیرک
یعنی آن ست کہ توکل پیدا کردن بیچارگی باشد از خود و تکیہ کردن بر غیری واصل توکل از وکل ست وکل کردن
کاری باشد بر غیری قال اللہ تعالی وعلیہ توکلوا ان کنتم مؤمنین و بدانکہ ورع در لغت پرہیز کردن باشد
و میان ورع و تقوی فرق بسیار ست زیرا کہ معنی تقوی پرہیز کردن از حرامہا باشد **قول پنجاہ و دوم** قال اللہ
تعالی یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام وجبت محبتی للمتحابین فیّ و وجبت محبتی للمتزاورین فیّ و وجبت محبتی
للمتقاطعین فیّ و وجبت محبتی للمتواصلین فیّ و وجبت محبتی للمتواضعین فیّ و وجبت محبتی للمتجالسین
فیّ و وجبت کمال محبتی للمتوکلین علیّ ولیس لمحبتی علیھم غایۃ ولا نھایۃ کلما رفعت لھم حیا لم یخطر علی قلوب
الناس اولئک الذین نظروا الی المخلوقین بنظر الیھم ولم یرفع الحوائج الی الخلق بطونھم حقیقۃ من اکل الحلال نعمتھم
فی الدنیا ذکری و محبتی و رضائی عنھم یعنی ای ستودہ صفات واجب ست محبت من بر کسانی کہ محبت از برای
من کردہ اند و واجب ست محبت من بر کسانی کہ ملاقات و زیارت از جہت من کردہ اند و واجب ست
محبت من بمتقاطعین کہ از جہت حقوق جبارے و حملہ ے من بر مردم نا اہل و بی دین تقاطع کردہ اند و واجب
ست محبت من بمتوصلانی کہ بجہت من حق صلۂ رحم و الفت و یاری ورزند در اخبار مروی ست کہ حق سبحانہ
و تعالے صلۂ رحم را پیدا کرد و دیدہ چنگ بدامن ملک اقدس زد فرمان شد کہ دور باش گفت خدایا
بے کسان را تو کسے و پناہ من توئے در دنیا نروم کہ مرا حقیر و خوار دارند ازینجا نروم فرمان شد کہ بر و کسی کہ ترا
عزیز و متواصل دارد من او را بدرگاہ خود عزیز و متواصل دارم و کسے کہ ترا در دنیا خوار و حقیر دارد من او را
بقطیعت رحم جزا دہم و نیز مروی ست کہ چون بندہ از جہت حقوق خداوندی پاے بمواصلت بندہ نہد
حق جل و علی ہفتاد ہزار فرشتہ ہمراہ آن بندہ گمارد تا آن بندہ را بدعای خیر یاد کنند و واجب ست محبت

من برمتواضعان که از جهت فرمان من تواضع ورزند و از جهت متکبری من درمیان خود تکبر را راه ندهند و
واجب ست محبت من بر کسانی که از جهت فکر و ذکر تعلیم من درمیان خود مجالست کنند تا بشرف انا
جلیس من ذکرنی مشرف شوند و واجب ست کمال محبت من بر متوکلانی که بر فضل و رحمت من تکیه
کنند و توقع از کسی ندارند و من از جهت توکل ایشان لطف و مرحمتی درباره ایشان دارم که بهاتی نداشته
باشد پس هرجگاهی که ایشان را بلند مرتبه و رفیع القدر از جهت محبت سازم و در دل مردمان بمحبت و مودت
جای سازند آن قوم اندک نگریستند بمخلوقات و نگریستند بمن و نبردند حاجت خود را بخلق و شکم ایشان سبک
ست از خوردن حلال و نعمت ایشان در دار دنیا ذکر و محبت من ست **قول پنجاه و سوم** قال الله تعالی
یا احمد علیه الصلوٰة والسلام ان احببت ان تکون اورع الناس فازهد فی الدنیا وارغب فی الاخرة قال الله تعالی
خذ من الدنیا حقا من الطعام واللباس ولا تختبر شیئا لغد وان تلزم نفسک علی ذکری قال علیه السلام
یارب کیف ادوم علی ذکرک قال بالخلوة من الناس وبغضک الحلو والحامض وفرغ بیتک من الدنیا
یعنی خطاب مستطاب از رب الارباب صادر شد که ای ستوده صفات اگر خواهی که از زمرهٔ پرهیزگاران
فاضل و کامل تو باشی و در جملهٔ متورعان امام و پیش رو باشی پس زهد کن در دنیا و دل سرد باش از دارد
مالوف و رغبت نمای در امور و احوال باقیهٔ آخرت پرسید که خداوندا چگونه رغبت نمایم ندا از حضرت
واهب العطیه رسید که مایهٔ بی مایهٔ ضروری از دنیا بگیر از کم خوردن و پوشیدن در لباس و توشه بی خوشه جز بفردا
پس مگذار با عتماد رازق مطلق دل خود را فارغ دار و بفراغ خاطر ملازم و مداوم بر ذکر من باش باز پرسید که ای
پروردگارا چون ملازم ذکر تو شوم بکدام طریق مداومت ذکر از من در وجود آید گفت بخلوة ظاهری از مردمان و
خالی بودن باطن تو از ملاحظهٔ ایشان و دشمن داشتن شیرینی و ترشی محبوبات نفس فارغ دار خانه ظاهر را که
جسد تو باشد از اسباب دنیا و خانهٔ باطنی خود را که عرش خداست از میل و اراده او بسوای الله تعالی
قول پنجاه و چهارم قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوٰة والسلام واحذر من ان تکون مثل الصبی اذا
نظر الی الاخضر والاصفر احبه فاعطی شیئا من الحلو الحامض اغتر به قال علیه السلام یارب دلنی علی شیء اتقرب الیک
فقال اجعل لیلک نهارا ونهارک لیلا قال علیه السلام یارب کیف یکون ذلک قال اجعل نومک صلوٰة واجعل طعامک الجوع
خطاب از رؤف مطلق بحضرت حمیده صفات در رسید که ای ستوده صفات نگاهدار خود را که معاذالله عند از
مکاره دنیا مانند کودک خرد و غافل باشی زیرا که چون کودک غافل در اشیای سبز و زرد گوناگون و مالوفات
طبع خواه موزون و ناموزون بگیرد بطبع دوست دارد و چون او را ازین چیزهای مالوف طبیعی خواه شیرین
و خواه ترش داده شود مغرور و فریفته گردد و عاقبت ایچ چیز معلوم ندارد حضرت رسول عالمیان صلی الله علیه

وآله وسلم باز پرسید که خداوندا مرا بیاموز و بر چیزے دلالت نما که بدان چیز تقرب بحضرت تو کنم فرمان در رسید که شب را بروز و روز را بشب بدل کن گفت الٰهی مرا بیاموز فرمان آمد که خورش بگردان خواب را بنماز که سبب وصال ست و بدل کن طعام را بگرسنگی که باعث رویة حق تعالی ست **قول پنجاه و پنجم** قال الله تعالی یا احمد علیه السلام وعزتی وجلالی ما من عبد ضمن لی باربع خصال الا ادخلته الجنة قال یا رب کیف ذلک قال یطوی لسانه فلا یفتحه الا بما یعنیه ویحفظ قلبه من الوسواس ویحفظ علمی ونظری الیه ویکون قرة عینه الجوع خطاب مستطاب از مهیمن متعال بحضرت خواجه خوب خصال علیه الصلوة والسلام در رسید که اے پسندیده افعال مرا سوگند بعزت وجلال من ست که هر بنده که ضامن ومتعهد میشود چهار خصلت درآرم در بهشت حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم پرسیدند که خداوندا کدام خصلتهاست وطریق تعهد وضمانیت چگونه باشد فرمان شد که یکی آن باشد که زبان بسته دارد و نکشاید مگر در بیان معنی شریعت وطریقت دوم آن ست که بنده نگاه دارد دل خود را از هوا وهوس وحس شیطانے ووسواس نفسانی که مرتبه فکر ست وخصلت سوم آنکه مطلع باشد بدانستن ودیدن من آن بنده که مرتبه مراقبه ست وخصلت چهارم آنکه خنکے چشم او یعنی محبوب او گرسنگی بود که سبب مشاهده حق ست واین مرتبه مجاهده سبب مرتبه مشاهده ست که عبارت از دیدن واحد مطلق در مرایای مکونات متکثره ومتعدده **قول پنجاه و ششم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام لو ذقت حلاوة الجوع والصمت والخلوة وما ورثوا منها الزمتها علیک قال یا رب ما میراث الجوع قال الحکمة وحفظ القلب والتقرب الی الله تعالی والحزن الدائم وخفة المؤنة بین الناس وقول الحق ولا تبالی فیما عشت بیسر او بعسر فرمان حضرت ذو الجلال والافضال جلت قدرته بحضرت خواجه ذوی الاخلاق صادر شد که ای ستوده صفات اگر شیرینی گرسنگی وخاموشی وتنهای بکام جان تو رسد ولذت میراث آن هر سه بچشی همیشه ملازم بذات خویش ومصاحب نفس خود داری حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم پرسیدند که ای پروردگار من میراث گرسنگی چیست فرمان در رسید که حکمت ست یعنی رسیدن حق را ومطلع شدن بر حقیقت اشیا نگاه داشت دل ست از ما سوی الله وقرب یافتن بحق وتفکر دوام وبے تکلف زندگانی کردن بس باک نداری که زندگانی تو باسانی در وجود آید یا بدشواری میگذرد **قول پنجاه و هفتم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام هل تعلم بای وقت یتقرب العبد الیّ قال رب لا قال الله تعالی اذا کان جائعا او ساجدا یعنی منشور احسان از قریب مجیب دعوات بحضرت حبیب شفیع رفیع درجات ورود یافت که ای ستوده صفات میدانی که بنده بکدام وقت قربت بمن می یابد گفت خداوندا نمیدانم مرا بیاموز فرمان در رسید که بدو چیز

یکی گرسنگی دوم نماز در وقت گرسنگی قساوت دل او از زنگار قلبش کم میشود و نور ذات من که همیشه محاذی
دل او بود بر دل او تابد و چون بنده بنماز مشغول شود کمال عبودیت و نهایت ذلت ساجد به روی نماید
و آن سبب ظهور عزت ربوبیت و اظهار عبودیت ست **قول پنجاه و هشتم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة
والسلام اتعجب من ثلث عبید عجبت بعبد دخل فی الصلوة وهو یعلم یرفع یدیه قدام من یکون وهو ینعس
وعجبت بعبد له قوة یوم من الحشیش وغیره وهو یهتم لغد و لعبد لا یدری انی راض عنه ام ساخط وهو یضحک
یعنی توقیع قهرمان و فرمان الٰهی در حق اهل غفلت و اصحاب طغیان بحضرت رسول عالمیان صلی الله علیه
و آله وسلم در رسید که ای افضل انبیا و ای حمیده فعال من از سه بنده عجب دارم بدانکه لفظ عجب
از جمله متشابهات ست چون فرح و قرة عین و تفسیر بتطاول کشد و غرض درینجا ترجمه الفاظ متبرکه ست نه
عزم تشبیع تا متصدی بحث او شود یکی آنکه از بنده اهل غفلت عجب دارم که در نماز از جهت مناجات
در آید و یقین میداند که پیش کسی دست تضرع بر داشتم و بحضور حضرت عالم السر والخفیات ایستاده ام
و برین حال خواب غفلت و نفس ذلت بروی غلبه کند دوم از بنده صاحب حرص که از و این عجب
دارم که او را احتیاج روزینه هست خواه از گیاه و غیره درین حال قاصد و غمخوار او برای روز آینده باشد
که چه خورم سوم از بنده عجب دارم که او مرده دل باشد از جهت غفلت و قساوت نداند که من از ان بنده
خوشنودم یا نه او بانیحال بخندد و عشرت مشغول باشد **قول پنجاه و نهم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة
والسلام ان فی الجنة قصرا من لؤلؤ درة لیس فیها قصم ولا وصل فیها الخواص انظر الیهم فی کل یوم سبعین مرة
واکلمهم بلا واسطة ولا ترجمان کلما نظرت الیهم ازداد فی ملکهم سبعین ضعفا واذا تلذذ اهل الجنة بالطعام و
الشراب تلذذوا اولئک بذکری وبکلامی وحدیثی و بقائی قال یا رب ما علامة اولئک فی الدنیا قال مسجون
قد حبسوا السنتهم من فضول الکلام یعنی فرمان مطلق و معطی بر حق بحضرت رسول صادق و معتمد واثق علیه الصلوة
والسلام صادر شد که ای ستوده صفات بدرستی که در بهشت عنبر سرشت کوشکی ست مرصع بدر و یواقیت
و مکلل بلؤلؤ و باین حال التیام در و وصلت لؤلؤ دران نباشد بدانکه در و لؤلؤ هر دو بیک معنی بود یعنی ای محمد
علیه الصلوة والسلام بدانکه در بهشت کوشکی ست از مروارید و بالای آن کوشک دیگری نیز از مروارید و بالای
آن نیز کوشک دیگری از یکدانه مروارید بر زبر یکدیگر ست دران هیچ فصلی نیست و هر سه کوشک با هم
متصل چنان آفریده ام که گویا هر سه یکی ست و دران میان شگافی نیست و اثر فصل و جمع نیست که بدانند
که جدا ست و ساکنان این قصر از خواص من باشند و من بنظر محبت ایشان را هر روزی هفتاد باز نگرم و
ایشان را بکلام و گویای خود مخصوص سازم و در بعضی نسخه بلا واسطة ولا ترجمان واقع شده معنی او این باشد

که سخن ایشان بمعرفت عرفان وثنا سای صفت کلام بزبان ایمان باشد یا احاطهٔ صفت کلام جمیع اعضای
مستمع را حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که علامت آن جماعه برگزیده چیست در دنیا گفت
صفت ایشان محبوسان ست زبان را از گفتن لا یعنی وبے فائده بند کرده اند وشکم را نگاه داشته اند از طعام
بے فائده که مقوم طاعت نباشد **قول شصتم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام المحبة لله هي المحبة
للفقراء والتقرب اليهم قال يا رب من الفقراء قال الذين رضوا بالقليل وصبروا على الجوع وشكروا على الشدة
والرخاء ولم يشكوا جوعهم ولا ظماهم ولم يكذبوا بالسنتهم ولم يغضبوا على ربهم ولم يغتموا على ما فاتهم ولا فرحوا بما اتيهم
خطاب مستطاب دررسید که ای برگزیده جماعه فقرا دوست داشتن حق سبحانه وتعالی را همین ست که فقرای
سوخته گان را دوست داشته شود وقربت والفت وموانست با ایشان ورزیده حضرت علیه الصلوة والسلام
پرسیدند که خداوندا حقیقت وصفت آن جماعت برگزیده چیست گفت کسانی اند که راضی شدند بقدر
اندک دنیا وحرص از خود دور داشتند وصبر کردند بر گرسنگی وستایش نمودند بدشواری وآسانی وشکایت
احوال خود را نکردند همه را از حق دیدند ودروغ نگفتند بزبان وستمگار نگشتند به پروردگار خود واندیشهٔ غم را در دل
راه ندادند بواسطه فوت شدن اشیای دنیویه وخوشحال نشدند بانچه رسیده شده از اشیای نعمت سرای
فانیه **قول شصت ویکم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام محبتی محبة الفقراء فان الفقراء
فقرّب مجلسهم وبعّد الاغنياء وبعّد مجلسهم فان الفقراء احبائي خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب
جل ذکره دررسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام دوست داشتن مرا دوستی فقراست پس تو نزدیک شو جماعهٔ
فقرا را وآن جماعه را در مجلس خود نزدیک خود جای بده ودور دار توانگران را که بمحبت مال وجاه فریفته گشته اند
ودور کن مجلس ایشان را از خود بدرستی که فقرا دوستان من اند **قول شصت ودوم** قال الله تعالی یا احمد
علیه الصلوة والسلام لا تزين نفسك بلين اللباس وبطيب الطعام وبلين الغذاء فان النفس مأوى كل شئ
وهي رفيقة سوء تجرها الى طاعة الله وتجرك الى المعصية وتخالفك في طاعة وتطيعك فيما تكره وتطغى اذا
اشبعت وتشكو اذا جاعت وتغضب اذا افتقرت وتتكبر اذا استغنيت وتنسى اذا كبرت وتغفل اذا امنت وتنعس اذا اشبعت
وتصعب اذا وجعت لان النفس لا تذهب الى خير وهي قرينة الشيطان في مثل النفس كمثل النعامة واذا اطعمت تاكل
الكثيرة واذا حملت عليها لا تطير او كمثل الذي لونه احسن وطعمه مر حضرت رب وهاب بخطاب مستطاب با پیغمبر
حقیقت مآب علیه الصلوة والسلام چنین فرمود که ای ستوده صفات می آرای نفس خود را بنرمی ونازکی
درلباس وبساط نگاه دار نفس خود را از تروتازگی طعام چه نفس همه منشأ بدیهای شیطانی وشهوة نفسانی
ست ویاری ست بدخواه نیک نما یعنی تو اورا بسوی پرستش خوانی او ترا بمخالفت خواند واو فرمانبردار باشد

درچیزهای که خدای تعالی دوست ندارد و عادت بد و سوء خلق او آن ست که وقتی که سیر باشد بفرمان
و بی راه گردد و چون گرسنه شود زبان شکایت دراز کند چون محتاج شود به ستم بر خدای تعالی آید و چون
گاهی که غناروی نماید متکبر گردد و چون عمر او بدرازی رسد در غفلت و نسیان بر وی گشاده شود و گاهی که امن
از مصیبتها و حوادث روی نماید غافل و مغرور شود آن دوست تو نیست و او باین اخلاق ذمیمه و عادت
قبیحه یار شیطان ست و آن نابکار مثل شتر مرغ ست که می خورد بسیار چون بار بر پشت او نهادی نمی پرد و یا
مثل او همچون مثل حنظل ست که رنگ ظاهری او زیبا و دلرباست و لذت باطنی او تلخ و بی بهاست
قول شصت و سوم قال الله تعالی ابغض الدنیا و اهلها و احب الآخرة و اهلها قال یا رب من اهل الدنیا
و اهل الآخرة قال ان اهل الدنیا من کثر اکله و ضحکه و نومه و غضبه قلیل الرضاء لا یعتذر الی من اساء الیه و لا
یقبل معذرة من اعتذر الیه کسلان عند الطاعة و شجاع عند المعصیة امله بعید و اجله قریب لا یحاسب نفسه قلیل
المنفعة و کثیر الفرح عند الطعام قلیل الخوف کثیر الکلام و ان اهل الدنیا لا یشکرون عند الرضاء و لا یصبرون
عند البلاء و الشدة کثیر الناس عندهم قلیل یحمدون انفسهم بما لا یفعلون و یدعون بما لیس لهم و یتکلمون
بما لا یتمون و یدعون ما لیس لهم و یذکرون مساوی الناس و یخفون حسناتهم خطاب مستطاب از منتقم جبار
در رسید که ای ستوده صفات دشمن دارد دنیا را و اهل دنیا را و دوست دارد آخرت را و اهل او را حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ای پروردگار من صفت اهل دنیا و آخرت چیست حق تعالی
فرمود که صفت اهل دنیا بسیار خوردن و خندیدن و قهقهه لعب نمودن و بخواب غفلت و ستمگاری بر مردمان
مشغول بودن و کم باشد که از حق سبحانه و تعالی و خلق رضا باشند و اعتذار بجویند از کسی که با و شناعت
یا قباحت ظلم کرده باشند و چون کسی بایشان باعتذار معاصی و اجرام آید قبول نکنند و چون وقت
طاعت و عبادت رسد سست و کندمی باشند و چون معصیت رسد دلیر و مردانه برخیزند و ایشان را امید
دراز باشد و باین حال اجل ایشان نزدیک می باشد و نشان دیگر اهل دنیا آنکه نفس را در محاسبه
نیارند و محاسبه آن باشد که شب و روز سالک از نفس خود حساب خواهد که کدام وقت بذکر گذرانیدی و
کدام وقت ببطالت و غفلت ضائع گذاشتی آنچه مرضای حق در وجود آمده باشد از حق داند و آنچه غیر
مرضای حق روی نموده باشد ملامت بر نفس خود نهد و نشان دیگر اهل دنیا آن ست که اندک منفعت ست
از مال و علم چون طعام پیش آید فرحت شهوت و بهجت طبع بسیار روی نماید و در هنگام معصیت خوف
خدای تعالی یاد نیاید و سخن لایعنی بسیار گوید و باک ندارد و عادت ایشان آن ست که خود را می ستایند
بچیزهای که از ایشان در وجود نیامده باشد و مذمت و بدی می کنند بمحض گناه فاسد و بعضی سخنهای بیهوده

قول شصت وچهارم پسندیده را پوشند ومجلس خوب واخلاق نرسانند وباتمام گویند وبے فائده
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا رب من سوی هذا العیب فی اهل الدنیا قال یا احمد علیه السلام ان عیوب
اهل الدنیا کثیرة فیهم الجهل والحمق لا یتواضعون لمن یتعلمون منه وهم عند انفسهم عقلاء وعند العارفین حمقاء حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام باز پرسیدند که ای پروردگار من بجز این عیوب مذکوره وشناعت مسطوره عیب
دیگر هم در ایشان هست حق تعالی گفت اے ستوده صفات بدرستی که با ایشان عیبها چندان ست که
پیش تو یک یک شمارم در ایشان حماقت وجهالت ست که سرمایه قباحت وشناعت ست از جهت خود
فروشی تواضع نکنند کسے را که از و علم دین وحقایق بیاموزند وبا این همه خود را از عاقلان دانند اما در نزد
دانایان احمقانند **قول شصت وپنجم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام ان اهل الآخرة
رقیقة وجوههم کثیر حیائهم قلیل حمقهم منفعتهم مکرم الناس منهم فی راحة انفسهم منهم فی تعب
کلامهم موزون محاسبون لانفسهم لا متعبون لها لا ینام قلوبهم اعینهم باکیة وقلوبهم ذاکرة
اذا کتب الناس من الغافلین کتبوا اولئک من الذاکرین فی اول النعمة یحمدون الله وفی آخرها یشکرون
دعائهم عند الله مرفوع وکلامهم عنده مقبول مسموع تفرح بهم الملائکة یدور دعائهم
تحت العرش ویحب الرب ان یسمع کلامهم کما یحب الوالد کلام الولد لا یشغلهم شئ عن ذکر الله
طرفة العین لا یریدون کثرة الطعام والشراب ولا کثرة اللباس الناس عندهم موتی والله
عندهم حی قیوم کریم یدعون المدبرین کرما ویرید المقبلین تلطفا قد صارت الدنیا
والآخرة عندهم واحدة یموت الناس مرة واحدة ویموت احدهم فی کل یوم سبعین مرة
من مجاهدة انفسهم وکثیر الهوی الهم والشیطان لا تجری فی عروقهم ولو تحرکت ریح
لو عزعته وان قام بین یدی فکانه بنیان مرصوص لا اری فی قلبه شغلا لمخلوق فوعزتی
وجلالی لاحیینه حیوة طیبة حتی اذا فارقت روحه لا اسلط علیه ملک ولا یلی قبض روحه غیری
فای کرامة افضل من هذا ولافتحن لروحه ابواب السماء ولارفعن الحجب کلها دونی ولآمرن
الجنان کلها فلتزین والحور العین فلتشرف الملائکة فلتصلین والاشجار فلتثمرن وثمار
الجنة فلتدلین ولآمرن ریحا من الروح التی تحت العرش فلتحملن جبالا من الکافور والمسک
الاذفر فلیصرن وقودا من غیر نار فلتدخلن ولا یکون بینی وبین روحه ستر فاقول له
عند قبض روحه مرحبا واهلا بقدومک علی اصعد بالکرامة وبالبشری بالرحمة وبالرضوان
وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا والله عنده اجر عظیم فلو رأیت یا احمد علیه السلام

الروح کیف تزف بین الحجب والملائکة کیف یاخذ بها واحد وکقطی بها اخر یعنی خطاب مستطاب
از رحیم غفار بحضرت سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم صادر شد که ای ستوده صفات رویهای اهل آخرت بتره
و بارقت میباشد یعنی اثر گریه بر ایشان ظاهر می شود و در ایشان شرم بسیار که از جمله شاخهای ایمان ست و
حماقت ایشان کم ست و نفع رسانند اند مردمان را و صورت دغا و فریب کم میدانند، جمیع مردمان از جهت
ایشان براحت باشند و ذات ایشان در ریاضت باشد و سخنهای بی فائده نگویند و همیشه عادت
ایشان محاسبه نفس باشد و چشمهای آن جماعت می خسپد و دلهاے ایشان بیدار باشد و چشم گریان
دل ذاکر نشان آن جماعت ست پس چون وقتے که مردمان را از جمله ذاکران نویسند ایشان باشند و می ستایند
حق سبحانه وتعالی را و راول نعمتها و شکر میگویند در آخر و خواهش و مراد ایشان نزد الله تعالی مرفوع ست و سخن ایشان
نزد حق سبحانه وتعالی مقبول و مسموع ست و فرشتگان حجاب عظمت بر گرد ایشان و حالات ایشان خوشحال
می گردند و دعای ایشان دور می کسند زیر عرش و حق سبحانه وتعالی از شنیدن کلام ایشان چنان دوست
میدارد که پدر مشفق دارد کلام فرزند خود را باز ندارد ایشان را هیچ شئی از ذکر خدای تعالی در لحظه و مراد ایشان
ازین سرای فانی نه بسیار خوردن و بسیار جامهٔ فاخر پوشیدن بود چه مردمان نزد ایشان همه مرده اند که برای آنها
تکبر در جامه و رباد رطاعت و طعام می کنند و حق سبحانه وتعالی نزد ایشان حی و قیوم می باشد و میخوانند فاسقا نزا
بکرم و انعام خود و میخوانند مقبلان را بلطف و رافت و ایشان باین احوال سنیه و باین افعال علیه بمقامے
رسیده اند که تحقیق دنیا و آخرت نزدیک ایشان از جهت مشاهدهٔ واحد حقیقی یکے شده مردمان بیکبار بمیرند
باضطرار و ایشان هر روز باختیار خود هفتاد بار بمیرند و فانی شوند از جهت مشاهده ذات خود و هوای طبیعی خود
گاهی در مرتبهٔ فنای افعال در تجلی افعالی و گاهے در مرتبهٔ فنای اخلاق حمیده و ذمیمه فانی شود در تجلی صفات
و گاهے در مرتبهٔ ذات که فنای حقیقی عبارت از ان ست فانی شوند و باز درین مراتب فنا چند باری آیند
و میروند و چون ایشان بهمه تجلیات مخصوص شوند سوگند بعزت و جلال من ست که هر آینه زنده سازم
ایشان را بزندگانی خوب یعنی قبل ازین به روح زندگانی داشتند اکنون بصفت رحمانیت زنده باشند پس
چون روح از جسد طبیعی مفارقت کند بر و ملک الموت را نفرستم و بغیر از من والی قبض روح کس دیگر نباشد
و هر آینه که بگشایم بر روح ایشان درهای آسمان را و جمیع پردها را از پیش بصیرت ایشان بردارم جز پردهٔ
ذات عزت و هر آینه مهیا سازم بهشت ها از برای ایشان و گوکه ایشان بوصال نزدیک باشند و برلے
خدمت فرشتگان را مهیا سازم پس گوکه اطباق رحمت بر ایشان فرو برند و آراسته سازم درختها را براے
ایشان پس گوکه آن میوهای گوناگون نزدیک ایشان قریب شود و هر آئنه بفرستم با ایشان نسیم وصال پس

گو کہ بردارندہ کو ہا از کافور و مشک نیکو بود پس گو کہ ہمیشہ باشد و نباشد میان من و جان آن بندہ پردہ
غیریت بلکہ او را در حال موت مشاہدہ واحد حقیقی روی نماید پس می گویم من آن بندہ را در وقت مفارقت
روح بار وح پاک او کہ از جسد ملوث بیرون بحدوث نیک آمدی و باآشنای یار خود پیوستے و از بیگانگان
رستی نیک بخت باش عزو شرف و ہمسایہ گی من ایشان را ارزانی باشد کاشکے تو بینے فرشتگان را
کہ چگونہ دست بدست گیرند یکدیگر را **قول شصت و ششم** قال اللہ تعالی یا احمد علیہ الصلوۃ والسلام
ان اہل الاخرۃ لا یہنأ لہم الطعام منذ عرفوا ربہم ولا یشغلہم مصیبۃ منذ عرفوا سیأتہم
یبکون خطایاہم لا یتبعون انفسہم ولا یرجو نہا ان راحۃ اہل الاخرۃ مسراح العابدین مونسہم دموعہم
التی یفیض خدودہم و جلوسہم مع الملائکۃ الذین یمشون علی ایمانہم و شمائلہم و مناجاتہم مع الجلیل
الذی فوق العرش ان اہل الاخرۃ قلوبہم فی اجوافہم قد خرجت و یقولون متی نستریح من دار الفناء الی دار البقاء
یعنی خطاب مستطاب از رب وہاب با پیغمبر عالی جناب علیہ الصلوۃ والسلام وارد شد کہ اے ستودہ
صفات خداوندان آخرت و مستحقان ان در امر گوارش طعام لذت ایشان را نباشد از ان زمان کہ
پروردگار خود را شناختہ اند باز ندارد ایشان را از ذکر حق سبحانہ و تعالی مصیبت دنیوی از ان زمانے
کہ گناہ خویش شناختہ اند عادت ایشان گریہ است کہ بر جرایم و قبایح خود میگریند و مشقت مجاہدہ میدہند
نفس خود را چہ بدرستی کہ راحت اہل آخرت و مستحقان او در مرگ ست کہ سبب رویۃ و لقامت و در آخرت
جای راحت عابدان ست و مونس ایشان اشکہاے ایشان کہ بر خسار جاری شود و ہمنشین آن قوم
جماعۂ ملائکہ میگردند بر راست و چپ و مناجات ایشان راز گفتن بدوست کہ توانای بر عرش ست بدرستی
کہ دلہای خداوندان آن سرای در شکم ایشان مجروح شدہ از جہت شدت فراق و در اشتیاق و می گویند کہ
کے بود یا رب کہ ما براحت و فرحت از دار فنا خلاصی یابیم و بلقای جاویدانی و نعمت ربانی زندگانی
کنیم **قول شصت و ہفتم** قال اللہ تعالی یا احمد علیہ الصلوۃ والسلام اتعرف ما للزاہدین عند اللہ تعالی قال یا رب
لا قال یبعث الخلق ویناقشون فی الحساب و ہم من ذلک امنون ادنی ما اعطی للزاہدین فی الاخرۃ ان اعطیہم
مفاتیح الجنان کلہا حتی یفتحوا ای باب شاءوا ولا احجب وجہی عنہم ولا طعمنہم من انواع التلذذ من کلامی
ولاجلسنہم فی مقعد صدق واذکرہم ما صنعوا و تعبوا فی دار الدنیا و ما صنع لہم وافتح لہم اربعۃ ابواب باب
یدخل علیہم منہ الہدایا بکرۃ وعشیا من عندی وباب ینظرون الی کیف شاء بلا صعوبۃ وباب یطلعون منہ الی النار فینظرون الی
الظالمین کیف یعذبون وباب یدخل منہ الوصایف الحواری والحور العین قال یا رب من ہؤلاء الزاہدون الذین
وصفتہم قال الزاہد الذی لیس لہ بیت یخرب فیہم بخرابہ ولا لہ ولد یموت فیحزنون بموتہ ولا لہ مال فاذہب فیحزنون بذہابہ